غایة المرید

شرح کتاب التوحید

**تألیف:**

**الشیخ الصالح بن عبدالعزیز آل شیخ**

**ترجمه:**

**إسحاق دبیری**/

**چاپ اول 1428/1385ﻫ**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | غایة المرید شرح کتاب التوحید |
| **عنوان اصلی:** | غایة المرید |
| **نویسنده:**  | الشیخ الصالح بن عبدالعزیز آل شیخ |
| **ترجمه:** | إسحاق دبیری |
| **موضوع:** | مواعظ و حکمت‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 7](#_Toc331900336)

[باب (1): توحيد 9](#_Toc331900337)

[باب (2): فضيلت توحيد و اينكه ساير گناهان را نابود مي‌گرداند. 13](#_Toc331900338)

[باب (3): موحد واقعي بدون حساب وارد بهشت خواهد شد. 17](#_Toc331900339)

[باب (4): هراس از شرك 23](#_Toc331900340)

[باب (5): دعوت به شهادت لا إله إلا الله. 27](#_Toc331900341)

[باب (6): تفسير توحيد و مفهوم شهادت لا إله إلا الله. 31](#_Toc331900342)

[باب (7): استفاده از دست‌بند و آويز براي حصول شفا و دفع بلا، از امور شرك آميز است() 37](#_Toc331900343)

[باب (8): حكم دَم خواندن و گردن بند. 43](#_Toc331900344)

[باب (9): تبرك جستن به درخت و سنگ و غيره(). 47](#_Toc331900345)

[باب (10): پيرامون ذبح كردن حيوان براي غير الله(). 53](#_Toc331900346)

[باب (11): نبايد در مكاني كه براي غير الله نذر و قرباني شده است، براي الله قرباني كرد(). 57](#_Toc331900347)

[باب (12): نذر كردن به نام غير الله شرك است. 61](#_Toc331900348)

[باب (13): كمك خواستن از غير الله شرك است(). 62](#_Toc331900349)

[باب (14): كمك خواستن و به دعا طلبيدن غير الله شرك است(). 63](#_Toc331900350)

[باب (15): در مورد اين ارشاد خداوند كه مي‌فرمايد: ﴿ أَيُشۡرِكُونَ مَا لَا يَخۡلُقُ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ١٩١ وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ لَهُمۡ نَصۡرٗا وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ ١٩٢﴾ [الاعراف: 191-192]. 68](#_Toc331900351)

[باب (16): در مورد اين ارشاد الله تعالي: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾ [سبأ: 23]. 72](#_Toc331900352)

[باب (17): در مورد شفاعت. 77](#_Toc331900353)

[باب (18): در مورد اين سخن پرودگار كه مي‌فرمايد: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦﴾ [القصص: 56]. 83](#_Toc331900354)

[باب (19): در مورد اينكه انگيزة كفر ورزيدن بني آدم و ترك نمودن دين الله، افراط در گرامي‌داشت بزرگان است. 87](#_Toc331900355)

[باب (20): سرزنش شديد كسيكه الله را نزد قبري،‌ پرستش بكند تا چه رسد به اينكه خود صاحب قبر را پرستش نمايد؟!(). 93](#_Toc331900356)

[باب (21): در مورد اينكه احترام و بزرگداشت بيش از حد قبور صالحين، آنها را به بت‌هايي كه به غير از الله پرستش مي‌شوند، تبديل مي‌سازد(). 99](#_Toc331900357)

[باب (22): در مورد پاسداري رسول الله ص، از مرزهاي توحيد و مسدود كردن تمامي راه‏هاي منجر به شرك. 101](#_Toc331900358)

[باب (23): عده‌اي از اين امت، بتها را خواهند پرستيد 105](#_Toc331900359)

[باب (24): آنچه در مورد سحر و جادو آمده است. 111](#_Toc331900360)

[باب (25): در مورد برخي از انواع سحر و جادو. 112](#_Toc331900361)

[باب (26): در مورد كهانت و استخدام جن و غيره. 117](#_Toc331900362)

[باب (27): در مورد احكام ابطال(باطل كردن) سحر 120](#_Toc331900363)

[باب (28): در مورد فال بد زدن. 123](#_Toc331900364)

[باب (29): پيرامون احكام ستاره‌شناسي. 127](#_Toc331900365)

[باب (30): در مورد تاثير ستاره‏ها در بارندگي. 128](#_Toc331900366)

[باب (31): در مورد اين سخن الله كه مي‌فرمايد: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 165]. 133](#_Toc331900367)

[باب (32): ترس از اللهأ(). 136](#_Toc331900368)

[باب (33): پيرامون توكل بر اللهص 139](#_Toc331900369)

[باب (34): انذار براي ترسيدن از اللهأ و نااميدي از رحمتش 141](#_Toc331900370)

[باب (35): صبر بر آنچه، خدا تقدير نموده است نيز از ايمان است(). 142](#_Toc331900371)

[باب (36): بحث ريا و تظاهر. 147](#_Toc331900372)

[باب (37): انجام اعمال اخروي براي دست‏يابي به اهداف دنيوي نيز نوعي شرك است. 149](#_Toc331900373)

[باب (38): پيروي از پيشوايان و رهبران ديني و سياسي در حلال دانستن حرامها و حرام دانستن حلالهاي الهي، بمعني ربوبيت آنان است(). 151](#_Toc331900374)

[باب (39): پيرامون ارشاد باريتعالي كه مي‌فرمايد: ﴿ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ٦٠﴾ [النساء: 60]. 153](#_Toc331900375)

[باب (40): انكار يكي از اسماء و صفات الهي. 157](#_Toc331900376)

[باب (41): در مورد اين سخن پروردگار كه مي‌فرمايد: ﴿يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٣﴾ [النحل: 83]. 159](#_Toc331900377)

[باب (42): پيرامون اين فرمايش الله كه مي‌فرمايد: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ [البقرة: 22]. 161](#_Toc331900378)

[باب (43): در مورد عدم قناعت به سوگند به نام اللهأ 165](#_Toc331900379)

[باب (44): اگر كسي بگويد آنچه الله و تو بخواهي. 165](#_Toc331900380)

[باب (45): ناسزا گفتن به زمانه() يعني ناسزا گفتن به اللهأ 168](#_Toc331900381)

[باب (46): نامگذاري 169](#_Toc331900382)

[باب (47): رعايت احترام نامهاي اللهأ و تغيير نام، بخاطر آن(). 170](#_Toc331900383)

[باب (48): به شوخي گرفتن قرآن يا پيغمبر يا چيزي كه متعلق به اللهأ باشد. 171](#_Toc331900384)

[باب (49): در مورد ارشاد باريتعالي كه مي‌فرمايد: ﴿وَلَئِنۡ أَذَقۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنَّا مِنۢ بَعۡدِ ضَرَّآءَ مَسَّتۡهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّجِعۡتُ إِلَىٰ رَبِّيٓ إِنَّ لِي عِندَهُۥ لَلۡحُسۡنَىٰۚ فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِمَا عَمِلُواْ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنۡ عَذَابٍ غَلِيظٖ ٥٠﴾ [فصلت:50]. 175](#_Toc331900385)

[باب (50): در مورد سخن پرودگار كه مي‌فرمايد: ﴿فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٩٠﴾ [الاعراف: 190]. 179](#_Toc331900386)

[باب (51): در مورد اين فرمايش اللهأ: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِه﴾ [الاعراف: 180]. 181](#_Toc331900387)

[باب (52): ممنوعيت گفتن السلام علي الله(). 183](#_Toc331900388)

[باب (53): در مورد گفتن «اللَّهم اغفِر لي إن شئت» بار الها! اگر خواستي، مرا ببخش. 184](#_Toc331900389)

[باب (54): نبايد، غلام و كنيز خود را با عبارت «عبدي وأمتي» (بنده من, كنيز من) صدا كرد(). 185](#_Toc331900390)

[باب (55): كسيكه بواسطة نام الله چيزي مي‌خواهد بايد به او داد. 186](#_Toc331900391)

[باب (56): به نام الله فقط، بهشت را بايد خواست. 187](#_Toc331900392)

[باب (57): بحث كلمة «لو» (اگر) 189](#_Toc331900393)

[باب (58): نهي از فحش دادن و ناسزا گفتن. 190](#_Toc331900394)

[باب (59): در مورد اين سخن الله كه مي‌فرمايد: ﴿يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ ظَنَّ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِۖ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٖۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَمۡرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِۗ يُخۡفُونَ فِيٓ أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبۡدُونَ لَكَۖ يَقُولُونَ لَوۡ كَانَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٞ مَّا قُتِلۡنَا هَٰهُنَاۗ قُل لَّوۡ كُنتُمۡ فِي بُيُوتِكُمۡ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَتۡلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمۡۖ وَلِيَبۡتَلِيَ ٱللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمۡ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ﴾ [آل‌عمران: 154]. 193](#_Toc331900395)

[باب (60): حكم انكار تقدير الهي 195](#_Toc331900396)

[باب (61): آنچه در مورد مجسمه سازان آمده است(). 198](#_Toc331900397)

[باب (62): زياد سوگند خوردن 201](#_Toc331900398)

[باب (63): عهد و پيمان الله و پيغمبرش. 203](#_Toc331900399)

[باب (64): سوگند خوردن به جاي الله 205](#_Toc331900400)

[باب (65): نبايد الله را شفيع مخلوق قرار داد. 206](#_Toc331900401)

[باب (66): پاسداري رسول الله ص از مرزهاي توحيد و بستن راه‌هاي شك و ترديد. 208](#_Toc331900402)

[باب (67): تفسير اين ارشاد باريتعالي كه مي‌فرمايد: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧﴾ [الزمر: 67]. 209](#_Toc331900403)

[مطلب پشت جلد 215](#_Toc331900404)

مقدمه

علماي توحيد، اتفاق نظر دارند كه تاكنون كتابي در موضوع توحيد، مانند كتاب «**التوحيد**» نوشته نشده است. اين كتاب، كتاب دعوت است؛ دعوت بسوي توحيد. شيخ/، اقسام توحيد عبادت و توحيد اسما و صفات را بصورت اختصار در اين كتاب و همچنين شرك اكبر و اَشكال آنرا و اسباب هر يك از آنها را نوشته است. همچنين راههاي پاسداري و حمايت از توحيد نيز را هم بيان كرده‌اند.

از اينرو لازم است كه شما بعنوان يك مسلمان موحد، بدان توجهي شايان، در حد خواندن و حفظ كردن مطالبش داشته باشيد. زيرا هر كجا كه باشيد از آن بي‌نياز نخواهيد بود.

توحيد: يگانه قراردادن چيزي. مي‌گويند: «وحَّد الـمسلمون الله» يعني: «مسلمانان، الله را معبود يگانه قرار دادند».

توحيدي كه كتاب خدا از آن سخن مي‌گويد بر سه قسم است:

1ـ توحيد ربوبيت.

2ـ توحيد الوهيت.

3ـ توحيد اسما و صفات.

توحيد ربوبيت: يعني يگانه دانستن الله، در افعال. و افعال خدا بسيار زياد مي‌باشند كه از جمله مي‌توان به خلقت، روزي دادن و زنده كردن و مي‌راندن، اشاره كرد كه الله عزوجل، در همه‌ي اينها يگانه‌ي كامل است.

توحيد الوهيت: الوهيه يا الهيه، هر دو مصدر فعل أَلَه, يألَهُ مي‌باشند يعني پرستيدن همراه محبت و تعظيم كه مربوط به توحيد الله، بوسيله‌ي فعل بنده است.

توحيد اسماء و صفات: يعني بنده معتقد باشد كه الله، در اسماء و صفات خويش يگانه است و نظير و همتايي ندارد.

همين اقسام سه‌گانة توحيد را، شيخ در اين كتاب ذكر نموده است و سخن را بقدر نياز در مورد توحيد الوهيت و عبوديت ـ كه كمتر در اين مورد كتاب نوشته شده است ـ به درازا كشيده است.

اقسام آن يعني توكل و ترس و محبت و … را بيان كرده و همچنين ضد توحيد الوهيت را كه شرك باشد به تفصيل بيان نموده است. شرك يعني انباز و شريك گرفتن با الله، در ربوبيت يا عبادت يا اسماء و صفات. اما در اين كتاب بيشتر از شرك در عبادت و توحيد الله، سخن به ميان آمده است.

بايد گفت كه در پرتو آيات و احاديث در مي‌يابيم كه شرك، از يك نگاه بر دو قسم است: شرك اكبر و شرك اصغر و در تقسيمي ديگر، نوع سومي نيز بر آن افزوده شده است كه آنرا شرك خفي مي‌گويند.

شرك اكبر: عبارت است از پرستش غيرالله يا انجام دادن پاره‌اي از عبادات براي غيرالله و يا قرار دادن شريك در عبادت الله و اين نوع شرك، انسان را از دايرة اسلام، خارج مي‌سازد.

شرك اصغر: آنست كه شارع آنرا شرك ناميده است ولي بحدي نيست كه با شرك اكبر برابري بكند.

مثال شرك اكبر آشكار، مانند پرستش بتها، قبرها و مردگان.

شرك اكبر پنهان, مانند شرك منافقين, يا توكل كنندگان بر پيران يا مردگان يا چيزهاي ديگر.

و شرك اصغر مانند پوشيدن انگشتر و مهره‌ي شفا و نخ و سوگند خوردن به غير الله.

و شرك خفي مانند ريا و تظاهر وغيره.

باب (1): توحيد

الله تبارك و تعالي فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦. [الذاريات: 56].

«من جن و انس را نيافريدم (و پيامبران را برنگزيدم) جز براى اينكه عبادتم كنند (و از اين راه تكامل يابند و به من نزديك شوند)»**([[1]](#footnote-1))**.

همچنين فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾. [النحل: 36]. «ما در هر امتى رسولى برانگيختيم كه: خداى يكتا را بپرستيد; و از طاغوت اجتناب كنيد!»**([[2]](#footnote-2))**.

و در آيه‌اي ديگر مي‌فرمايد: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا﴾ [الإسراء: 23].

«و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستيد! و به پدر و مادر نيكى كنيد»**([[3]](#footnote-3))**.

همچنين خداوند فرموده است: ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [الانعام: 151]. «بگو: بياييد آنچه را پروردگارتان بر شما حرام كرده است برايتان بخوانم: اينكه چيزى را شريك خدا قرار ندهيد»**([[4]](#footnote-4))**.

و در آيه‌اي ديگر مي‌فرمايد: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [النساء: 36].

«و خدا را بپرستيد! و هيچ‏چيز را همتاى او قرار ندهيد»**([[5]](#footnote-5))**.

ابن مسعود س روايت مي‌كند:«من أرادَ أَن ينظر إلى وصية محمد ص الّتي عليها خاتمه فليقرأ قوله تعالى:﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡ﴾ إلى: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ﴾ [الأنعام: 151-153].

«بگو: بياييد آنچه را پروردگارتان بر شما حرام كرده‌ است برايتان بخوانم .. تا اين راه مستقيم من است، از آن پيروى كنيد! و از راه‏هاى پراكنده (و انحرافى) پيروى نكنيد»**([[6]](#footnote-6)).**

از معاذ بن جبل س روايت است كه مي‌گويد:«كنت رديف النبي ص على حمارٍ فقال لي: يا معاذ، أتدري ما حقّ الله على العِباد، وحق العِباد على الله؟ قلت: الله ورسوله أعلم، قال: حقُّ الله على العباد أن يَعبُدوه ولا يُشرِكوا به شيئاً وحقّ العبادِ على الله أن لا يُعَذِّبَ من لا يُشرك به شيئاً، قلتُ: يا رسول الله أَفلا اُبَشّر النّاس؟ قال: لا تُبشِّرهُم فَيَتّكلوا».

«من پشت سر رسول الله ص، ‌سوار بر مركب ايشان بودم كه فرمود: ‌اي معاذ! مي‌داني حق خدا بر بندگان و حق بندگان بر خدا چيست؟ گفتم: الله و رسولش بهتر مي‌دانند. فرمود: حق خدا بر بندگان اينست كه او را بپرستند و با او چيزي را شريك نسازند و حق بندگان، بر خدا اينست كه عذاب ندهد كسي را كه با او چيزي را شريك نگرفته است».

گفتم: اي رسول خدا، آيا مردم را به اين، بشارت ندهم؟ فرمود: خير. زيرا بر همين اكتفا مي‌كنند. اين دو حديث در «صحيحين» وارد شده است**([[7]](#footnote-7))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ‌ فلسفه‌ي خلقت جن و انس.

2ـ هدف از عبادت، توحيد است زيرا همين مسأله مورد نزاع و درگيري مي‌شود.

3ـ اگر كسي كاملاً پايبند توحيد نباشد، الله را عبادت نكرده‌است چنانكه آيه‌ي: ﴿وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ﴾ [الكافرون: 3و5]. اينرا تصريح نموده است.

4ـ ‌فلسفه و حكمت ارسال پيامبران.

5ـ به سوي همه‌ي ملتها، پيامبري فرستاده شده است.

6ـ دين تمامي انبيا، يكي بوده است.

7ـ مساله‌ي مهم اينكه عبادت و توحيد واقعي بدون كفر ورزيدن به طاغوت متحقق نمي‌شود. چنانكه در آيه‌ي: ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ﴾ [البقرة: 256].

همين مطلب بيان شده است.

8ـ طاغوت عام است يعني هر كس و هر چيزي كه غير از الله، مورد پرستش واقع بشود.

9ـ اهميت ويژه‌ي سه آيه‌ي سوره انعام (151 تا 153) نزد گذشتگان نيك كه اين سه آيه در برگيرنده‌ي ده مساله‌ي خيلي مهم از جمله‌ مساله‌ي شرك كه نخستين آنهاست، مي‌باشند.

10ـ آيات محكم سوره‌ي اسراء كه در آنها هيجده مساله مطرح شده است. سرآغاز با مساله شرك شده چنانكه فرموده است: ﴿لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومٗا مَّخۡذُولٗا ٢٢﴾. [الاسراء: 22]. «هرگز معبود ديگرى را با خدا قرار مده، كه نكوهيده و بى‏يار و ياور خواهى نشست».

و در پايان مجدداً فرموده است: ﴿وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلۡقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومٗا مَّدۡحُورًا﴾ [الاسراء: 39].

«و هرگز معبودى با خدا قرار مده، كه در جهنم افكنده مى‏شوى، در حالى كه سرزنش شده، و رانده (درگاه خدا) خواهى بود».

و بعد از آن، خداوند ما را به اهميت مسائل مطرح شده متوجه مي‌سازد و مي‌فرمايد: ﴿ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِ﴾ [الاسراء: 39].

«اين (احكام)، از حكمتهايى است كه پروردگارت به تو وحى فرستاده».

11ـ همچنين آيه‌ي سوره نساء كه معروف به آيه‌ي حقوق دهگانه است با اين قول خداوند آغاز مي‌شود: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [النساء: 36].

«و خدا را بپرستيد! و هيچ‏چيز را همتاى او قرار ندهيد».

12ـ آگاهي از وصيت رسول الله ص، هنگام وفاتش.

13ـ شناخت حق الله، بر بندگانش.

14ـ شناخت حق بندگان بر الله هنگامي كه حقش را ادا كردند.

15ـ بيشتر اصحاب پيامبر از اين مساله اطلاع نداشتند.

16ـ جواز كتمان علم بخاطر مصلحتهائي.

17ـ استحباب بشارت مسلمان به آنچه كه خوشحالش مي‌گرداند.

18ـ ترس از اينكه مردم به رحمتهاي واسعه‌ي الله، اعتماد نمايند و دست از عمل بردارند.

19ـ هر گاه كسي جواب سوالي را ندانست، بگويد: والله اعلم.

20ـ جواز اختصاص دادن برخي افراد براي ياد دادن مطلبي و علمي.

21ـ تواضع رسول اللهص، كه سوار بر الاغ مي‌شدند و پشت سر خود نيز كسي را سوار مي‌كردند.

22ـ جواز سوار كردن كسي پشت سر خود بر حيواني.

23ـ منزلت معاذ بن جبل.

24ـ اهميت والاي مساله‌ي توحيد.

باب (2): فضيلت توحيد و اينكه ساير گناهان را نابود مي‌گرداند.

الله أ مي‌فرمايد: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾ [الانعام: 82]. «(آرى،) آنها كه ايمان آوردند، و ايمان خود را با شرك و ستم نيالودند، ايمنى تنها از آن آنهاست; و آنها هدايت‏يافتگانند!»**([[8]](#footnote-8))**.

از عباده بن صامت روايت است كه رسول الله ص فرمود: «مَنْ يَشْهَدُ أَنْ لا إله إلاَّ الله وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرسوله وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، والْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ؛ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنْ العَمَلٍ». (بخاري ومسلم).ترجمه: «كسي كه گواهي دهد به اينكه هيچ معبودي بجز الله نيست، و خداوند شريكي ندارد و محمد ص بنده و فرستاده‌ي اوست و عيسي نيز بنده و فرستاده‌ي الله و روح اوست كه به مريم القا فرموده و گواهي دهد كه بهشت و دوزخ حق است و حقيقت دارد، ‌خداوند چنين بنده‌اي را با هر عملي كه دارد،‌ وارد بهشت خواهد كرد»**([[9]](#footnote-9))**.

و در حديثي ديگر كه عتبان آنرا روايت كرده‌امده است: «فإنّ الله حرَّمَ على النّار مَن قالَ: لا إله إلاَّ الله؛ يبتغي بذلك وجه الله». (بخاري ومسلم).

«خداوند، آتش دوزخ را براي كسيكه «لا إله إلاَّ الله» را فقط براي رضاي خدا گفته باشد حرام كرده‌است»**([[10]](#footnote-10))**.

و از ابوسعيد خدري س روايت شده كه رسول الله ص فرمود: «قال موسى: يا رَبِّ عَلِّمنِي شيئاً أذكرك وأدعوك به، قال: قل ـ يا موسى ـ: لا إله إلا الله». قال: يا رَبِّ، كلُّ عبادِك يَقُولونَ هذا، قال: يا موسى لو أنّ السّموات السّبع وعامِرهُنّ غيري والأرضين السّبع في كِفّةٍ، ولا إله إلا الله في كفّةٍ مَالَت بِهِنَّ لا إله إلا الله». (ابن حبان و حاكم با تصحيح).

«موسي گفت: پروردگارا!، به من چيزي بياموز كه تو را با آن ياد كنم و بخوانم. فرمود: بگو: «لا إله إلا الله». موسي گفت: پروردگارا، اينرا همه‌ي بندگانت مي‌گويند. فرمود: اي موسي، اگر آسمانهاي هفتگانه با تمام موجودات (بجز خودم) و زمينهاي هفتگانه در يك كفه‌ي ميزان، و لا إله إلا الله را در يك كفه‌ي ديگر قرار دهند، بر همه‌ي آنها غالب خواهد شد».

همچنين روايتي از انس س در ترمذي آمده است كه مي‌گويد: از رسول الله ص شنيدم كه فرمود: «قال الله تعالى: يا ابن آدم لو أتيتني بقُراب الأرض خطايا، ثم لقيتني لا تشرك بي شيئاً لأتيتُك بقرابها مغفرة». (ترمذي وحسنه).

«خداوند فرموده است: اي فرزند آدم، اگر تو، با گناهي به فراخناي زمين، نزد من بيايي ولي با كسى را شريك من قرار نداده باشي، من به همان مقدار با مغفرت و بخشش به استقبالت مي‌آيم»**([[11]](#footnote-11))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد**

1ـ فضل و بخشش بيكران الله.

2ـ پاداش بزرگ توحيد نزد الله.

3ـ توحيد كفاره‌ي گناهان مي‌شود.

4ـ تفسير ظلم در آيه‌ي سوره‌ي انعام.

5ـ پنج موردي كه در حديث عباده ذكر شده بودند، قابل دقت و تأمل‌اند.

6ـ با توجه به حديث عباده و حديث عتبان، معني «لا إله إلا الله» را در مي‌يابيم و همچنين به اشتباه و موقف فريب خوردگان پي مي‌بريم.

7ـ لا إله إلا الله شرطي دارد و آن خشنود ساختن پروردگار است.

8ـ حتي پيامبران نياز داشتند كه فضيلت «لا إله إلا الله»، به آنها آموخته شود.

9ـ لا إله إلا الله از همه‌ي موجودات سنگين‌تر است ولي با اين حال ميزان بعضي از كساني كه آنرا مي‌خوانند سنگين نخواهد بود.

10ـ زمينها نيز مانند آسمانها، هفت عدد مي‌باشند.

11ـ آنها نيز خالقي دارند.

12ـ اثبات معني حقيقي صفات الله، برخلاف عقيده‌ي اشعريها.

13ـ با توجه به حديث انس و اين بخش حديث عتبان كه فرمود: «فان الله حرّمَ على النار من قال: لا إله إلا الله يبتغي بذلك وجه الله». در مي‌يابيم كه فقط اقرار با زبان كافي نيست تا عملا شرك را ترك نكرده‌است.

14ـ اين مساله كه عيسي و محمد إ بندگان الله و پيامبران او مي‌باشند، قابل دقت و تفكر است.

15ـ عيسي صفت ويژه‌اي دارد كه عبارت است از كلمة الله (كلمه‌ي كن كه باعث وجود او شد).

16ـ يكي از صفات عيسي، روح الله است.

17ـ فضيلت ايمان به وجود بهشت و دوزخ.

18ـ معرفت اينكه گوينده‌ي لا إله إلا الله با هر عملي كه داشته باشد وارد بهشت خواهد شد.

19ـ شناخت اينكه ميزان، دو كفه دارد.

20ـ ذكر **«وجه»** بعنوان صفت الله.

باب (3): موحد واقعي بدون حساب وارد بهشت خواهد شد.

اللهأ مي‌فرمايد: ﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٠﴾ [النحل: 120]. «ابراهيم (به تنهايى) امتى بود مطيع فرمان خدا; خالى از هر گونه انحراف; و از مشركان نبود»**([[12]](#footnote-12))**.

همچنين فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ٥٩﴾ [المؤمنون: 59].

«و آنها كه به پروردگارشان شرك نمى‏ورزند»**([[13]](#footnote-13))**.

از حصين بن عبدالرحمن روايت است كه گفت: من نزد سعيد بن جبير بودم كه گفت: چه كسي از شما، پاره ستاره‌اي را كه ديشب سقوط كرد ديده است؟ گفتم: من ديده‌ام. البته من در حال اداي نماز نبودم بلكه حشره‌اي زهرآگين به من نيش زده بود. گفت: آنگاه چه كردي؟ گفتم: رقيه خواندم.

گفت: چرا رقيه خواندي؟ گفتم: بخاطر حديثي كه از شعبي شنيده بودم. گفت: چه حديثي؟ گفتم: او از بريده بن حصيب نقل مي‌كرد كه گفته است: رقيه خواندن جايز نيست مگر در دو مورد، در چشم زخم و در گزيدن حشرات. سعيد گفت: كار خوبي است كه انسان چيزي را كه شنيده است، بدون كم و كاست بيان كند. ولي ما روايتي از ابن عباس داريم كه رسول الله ص فرموده است: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلانِ، وَالنَّبِيَّ ولَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، إِذْ رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ أُمَّتِي فَقِيلَ لِي هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ عَظِيمٌ، فَقِيلَ لِي: هَذِهِ أُمَّتُكَ وَمَعَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلا عَذَابٍ، ثُمَّ نَهَضَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَخَاضَ النَّاسُ فِي أُولَئِكَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمِ الَّذِينَ صَحِبُوا رَسُولَ اللَّهِ ص وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمِ الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الإِسْلامِ فلَمْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ، وَذَكَرُوا أَشْيَاءَ. فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: هُمِ الَّذِينَ لا يَسْتَرْقُونَ، ولا يكتوون، ولا يتطيرون، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ أَنْتَ مِنْهُمْ، ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَقَالَ سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». (مسلم)**([[14]](#footnote-14))**.

«(در شب معراج) امتها بر من عرضه شد. مي‌ديدم كه با هر يك از انبيا، گروهي از پيروانشان است و با بعضي يك نفر و دو نفر بود و با بعضي هيچ كس نبود. آنگاه جمعيت انبوهي به من نشان داده شد. فكر كردم كه امت من هستند. به من گفتند: اين موسي است با قومش، دوباره نگاه كردم ديدم جمعيت انبوه ديگري است. به من گفتند: اينها امت تو مي‌باشند. و همراه آنان هفتاد هزار چنين‌اند كه بدون اينكه از آنها حسابي گرفته شود يا عذاب داده شوند، وارد بهشت، مي‌شوند. پيامبر ص اينرا گفت و برخاست و به خانه تشريف برد. حاضران به اظهارنظر پيرامون اين گروه پرداختند. بعضي گفتند: اينها اصحاب پيامبر ص خواهند بود. عده‌اي مي‌گفت: شايد كساني باشند كه در اسلام متولد شده و اصلاً شرك نورزيده‌اند. خلاصه اينكه هر كس چيزي گفت، تا اينكه رسول الله ص دوباره تشريف آورد و از ماجرا باخبر شد. آنگاه فرمود: اينها كساني هستند كه با افسون خواندن و داغ و فال بد، سر و كار ندارند بلكه بر پروردگارشان توكل مي‌كنند. عكاشه بن محصن برخاست و گفت: ‌از الله بخواه كه مرا از جمله آنان قرار دهد. رسول الله ص فرمود: تو از آناني. فرد ديگري بلند شد و گفت: از الله بخواه كه مرا نيز از آنان بگرداند. رسول الله ص فرمود: عكاشه، از تو سبقت گرفت».

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ بيان تفاوت درجات مردم در توحيد.

2ـ معني توحيد حقيقي.

3ـ خداوند يكي از امتيازات ابراهيم را چنين بيان كرد: ﴿وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ يعني: «از مشركان نبود».

4ـ يكي از صفات اولياء الله اين است كه: ﴿بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ﴾ [المؤمنون: 59]. يعني: «هيچ كس را با پروردگارشان شريك نمي‌سازد».

5ـ از علامات توحيد حقيقي اينست كه افسون و داغ ترك داده شود.

6ـ جامع تمام خصلتهاي نيك، توكل نام دارد.

7ـ درك واقعي اصحاب پيامبر كه دانستند بدون عمل نمي‌توان به اين مقام رسيد.

8ـ اصحاب چقدر شيفته‌ي ابواب خير بودند.

9ـ فضيلت اين امت بر ديگران هم از نظر كم و هم از نظر كيف.

10ـ فضيلت پيروان موسي.

11ـ ساير امتها بر رسول الله عرضه گرديدند.

12ـ هر امتي جداگانه با پيامبرش حشر مي‌شود.

13ـ كساني كه از پيامبران حرف شنوي داشته‌اند، هميشه از ديگران كمتر بوده‌اند.

14ـ برخي از انبياء بخاطر اينكه كسي گوش به حرف آنها نبوده، تنها حشر مي‌شوند.

15ـ نه از كثرت تعداد، بايد مغرور شد و نه از قلت مأيوس گشت.

16ـ جواز رقيه خواندن براي چشم زخم و گزيدگي.

17ـ عمق فهم گذشتگان نيك آنجا كه سعيد فرمود: «كار خوبي كرده كسيكه فقط آنچه را كه شنيده بيان كرده‌است». پس معلوم مي‌شود كه اين دو حديث با هم تعارضي ندارند.

18ـ گذشتگان نيك امت، هرگز كسي را به آنچه كه نداشت تعريف و تمجيد نمي‌كردند.

19ـ اينكه رسول الله ص فرمود: «تو از آناني» يكي از علامتهاي نبوت ايشان است.

20ـ منزلت عكاشه بن محصن.

21ـ جواز استفاده از سخنان كنايه‌آميز.

22ـ اخلاق نيكوي رسول الله ص .

باب (4): هراس از شرك

الله أ مي‌فرمايد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: 48]**.**

«خداوند (هرگز) شرك را نمى‏بخشد! و پايين‏تر از آن را براى هر كس (بخواهد و شايسته بداند) مى‏بخشد»**([[15]](#footnote-15))**.

همچنين دعاي ابراهيم ؛ در كلام الله چنين نقل شده است: ﴿وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ﴾[ابراهيم: 35]**.**

«و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار»**([[16]](#footnote-16))**.

رسول الله ص فرمود: «أخوف ما أخاف عليكم الشرك الأصغر، فَسُئل عنه؟ فقال: الرِّيا».

«آنچه من بيش از هر چيز درباره شما مي‌ترسم شرك اصغر است. پرسيدند: شرك اصغر چيست؟ فرمودند: ريا و تظاهر»**([[17]](#footnote-17))**.

و عن ابن مسعود س قال: قال رسول الله ص «مَنْ مَاتَ وَهْوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدًّا دَخَلَ النَّارَ». (بخاري).

رسول الله ص فرمود: «هر كس در حالي بميرد كه غير از الله كسي ديگر را به فرياد مي‌خوانده، وارد دوزخ خواهد شد»**([[18]](#footnote-18))**.

وعن جابر س أن رسول الله ص قال: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ». (مسلم).

«هر كس الله را در حالي ملاقات بكند كه با او شريك نگرفته باشد وارد بهشت مي‌شود و اگر در حالي با او ملاقات بكند كه با او شريك گرفته است، وارد دوزخ مي‌گردد»**([[19]](#footnote-19))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ ترس و هراس از شرك. 2ـ ريا و تظاهر نيز نوعي شرك است.

3ـ ريا از جملة شرك اصغر است.

4ـ ريا خطرناكترين چيزي است براي انسانهاي صالح.

5 ـ نزديك بودن بهشت و دوزخ.

6 ـ جمع بين نزديكي بهشت و دوزخ در يك حديث.

7ـ كسيكه اللهأ را در حالي ملاقات بكند كه شرك نورزيده باشد، وارد بهشت و اگر شرك ورزيده باشد، وارد دوزخ مي‌شود. گر چه عبادتگزارترين انسان روي زمين باشد.

8ـ مسألة مهم اينكه ابراهيم ؛ از خدا، براي خود و فرزندانش خواست كه آنها را از عبادت بتها، دور نگهدارد.

9ـ ابراهيم ؛ از حال اكثر مردم عبرت گرفت كه مبتلا به شرك بودند چنانكه فرمود:

﴿ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾. [ابراهيم: 36].

«پروردگارا! آنها ( بتها) بسيارى از مردم را گمراه ساختند».

10ـ حديث فوق، تفسير: «لا إله إلا الله» است چنانكه امام بخاري همين را گفته است.

11ـ گرامي بودن كسيكه از شرك سالم باشد.

باب (5): دعوت به شهادت لا إله إلا الله.

الله أ مي‌فرمايد: ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾ [يوسف: 108]**.**

«بگو: اين راه من است من و پيروانم، و با بصيرت كامل، همه مردم را به سوى خدا دعوت مى‏كنيم! منزه است خدا! و من از مشركان نيستم!»**([[20]](#footnote-20))**.

عن ابن عباس ب؛ أن رسول الله ص لمّا بَعثَ مُعَاذاً إلى اليمن قال له:«إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا من أَهْلِ الكِتَابِ، فليكن أول ما تدْعُوهُمْ إِلَيه: شْهاَدةُ أَنْ لا إله إلا الله (وفي رواية:إلى أن يوحّدوا الله) فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِكَ فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتُرَدُّ على فُقَرَائِهِمْ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِك،َ فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْـمَظْلُومِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ».(مسلم و بخاري).

«رسول الله ص وقتي معاذ را به يمن فرستاد فرمود: تو نزد قومي از اهل كتاب مي‌روي. نخستين چيزي كه آنها را بدان دعوت مي‌دهي، گواهي دادن به «لا إله إلا الله» و يگانگي الله باشد، و طبق روايتي فرمود: تا اينكه به يگانگي الله اقرار كنند. اگر اينرا از تو پذيرفتند، به اطلاعشان برسان كه خداوند،‌ در شبانه روز، پنچ وقت نماز را بر آنان فرض كرده‌است. و اگر اينرا هم پذيرفتند، به اطلاعشان برسان كه خداوند، زكات را بر آنان فرض ساخته است كه از ثروتمندانشان گرفته و به فقرا و تهي دستانشان داده شود. اگر پذيرفتند، پس از گرفتن عمده ترين مالهايشان پرهيز كن و از آه مظلوم بترس كه بين فرياد او و بين الله پرده و حجابي نيست»**([[21]](#footnote-21))**.

وعن سهل بن سعد س أنّ رسول الله ص قال: يَوْمَ خَيْبَرَ:«لأعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُه، يُفْتَحُ الله عَلَي يَدَيْهِ»، فَبَاتَ النَّاسُ يدوكون لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاها، فلما أصبحوا غدوا على رسول الله ص كُلُّهُمْ يَرْجُوا أن يعطاها فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِي ابن ابي طالب؟» فَقِيلَ هو يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فأرسلوا إليه فأُتي به، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ, فَبَرَأَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرّاية فَقَال:َ«انْفُذْ عَلَي رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَي الإِسْلامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ. من حق الله تعالى فيه, فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلا واحداً خير لك من حُمْرُ النَّعَمِ». (بخاري و مسلم).

«رسول الله ص در جريان غزوه خيبر، ‌فرمود: «فردا پرچم جهاد را به مردي خواهم داد كه الله و رسولش را دوست دارد و آنها نيز او را دوست مي‌دارند و خداوند بدست او خيبر را فتح خواهد كرد». اصحاب، شب را در حالي سپري كردند كه در مورد شخصي كه پرچم را بدست خواهد گرفت، اظهار نظر مي نمودند. صبح روز بعد همه نزد رسول الله ص حاضر شدند و هر يك اميدوار بود كه پرچم، بدست او داده شود. رسول الله ص فرمود: علي كجاست؟ گفتند: بخاطر بيماري چشمانش، نتوانست حاضر بشود. دستور دادند كه علي حاضر شود. او را آوردند. رسول الله ص مقداري از آب دهن خويش را به چشمان علي، ماليد، فوراً شفا يافت طوري كه گويا اصلاً چنين مشكلي نداشته است. آنگاه پرچم را بدست او داد و فرمود: همين حالا به آرامي حركت كن وقتي كه به محل آنان رسيدي، نخست به پذيرش اسلام، آنها را دعوت كن و حقوق خدا را كه بعد از اسلام بر آنان واجب خواهد شد برايشان بگو: آنگاه فرمود: بخدا سوگند، هدايت يك فرد بوسيلة تو، بهتر از اسبان سرخ خواهد بود»**([[22]](#footnote-22))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ دعوت بسوي الله راه كساني است كه از رسول الله ص پيروي مي‌كنند.

2ـ تأكيد به اينكه در دعوت الي الله بايد اخلاص داشت زيرا گاهي به نام دعوت بسوي الله، دعوت به نفس خويشتن منظور است.

3ـ بصيرت (بينش) در دعوت امري است الزامي.

4ـ خوبي توحيد اينست كه سعي دارد الله را از هر گونه عيب و نقص مبرّا سازد.

5ـ زشتي شرك اينست كه در ذات الله عيب و نقص وارد مي‌سازد.

6ـ مسأله‌اي كه خيلي مهم است اينكه مسلمانان، بايد از مشركان فاصله بگيرند تا از آنان محسوب نشوند.

7ـ توحيد، نخستين فريضة الهي است.

8ـ قبل از هر چيز و حتي قبل از نماز، بايد به توحيد دعوت داد.

9ـ «يوحدوا الله» معني «لا إله إلا الله» است.

10ـ ممكن است كه اهل كتاب، محتواي كتاب را نفهمند و يا بفهمند ولي بر آن عمل نكنند.

11ـ بهتر است كه تعليم و آموزش تدريجي باشد.

12ـ در كارها بايد از مهمترينشان آغاز كرد.

13ـ زكات در كجا مصرف شود.

14ـ استاد بايد شبهة شاگردش را رفع بكند.

15ـ مأمور وصول زكات نبايد اعلي‌ترين و بهترين قسمت مال را وصول بكند.

16ـ پرهيز كردن از آه و فرياد مظلوم.

17ـ بين دعاي مظلوم و بين الله حجابي نيست.

18ـ از دلايل اهميت توحيد مي‌توان مشقتها و مصائبي را كه سالار اولياء و سردار پيامبران، متحمل آنها شد، نام برد.

19ـ اينكه رسول الله ص فرمود: «فردا پرچم را بدست كسي خواهم داد ...» از علامتهاي نبوت ايشان است.

20ـ شفا يافتن چشمان علي س بوسيلة آب دهن رسول الله ص، نيز از علامتهاي نبوت ايشان است.

21ـ فضيلت والاي علي س.

22ـ فضيلت اصحاب رسول الله ص، كه شب را در حال اظهار نظر پيرامون كسي كه پرچم را بدست خواهد گرفت و در شادي مژدة فتح، سپري كردند.

23ـ ايمان به قضا و قدر الهي، زيرا كساني كه براي بدست گرفتن پرچم سعي داشتند و حضور بهم رسانيدند، از آن محروم گشتند و خود را معذور مي‌پنداشتند و كسي كه حضور نيافت، آنرا بدست گرفت.

24ـ ادب در سخنشان «على رسلك». يعني: به آرامي حركت كن.

25ـ دعوت به اسلام قبل از جنگ است.

26ـ همچنين كساني كه قبلاً دعوت داده شده‌اند و حتي با مسلمانان درگير شده‌اند (مانند اهل خيبر) بهتر است، مجدداً دعوت داده شوند.

27ـ دعوت به اسلام بايد با حكمت و دانش باشد، چنانكه فرمود: به آنان اطلاع بده كه چه چيزهائي بر عهدة ايشان واجب خواهد بود.

28ـ شناخت حقوق الله در اسلام.

29ـ پاداش كسيكه بدست او، فردي هدايت شود.

30ـ جواز سوگند ياد كردن بر فتوائي كه صادر مي‌كند.

باب (6): تفسير توحيد و مفهوم شهادت لا إله إلا الله.

الله ﻷ مي‌فرمايد: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ٥٧﴾ [الإسراء: 57].

**«**كسانى را كه آنان مى‏خوانند، خودشان وسيله‏اى (براى تقرب) به پروردگارشان مى‏جويند، وسيله‏اى هر چه نزديكتر; و به رحمت او اميدوارند; و از عذاب او مى‏ترسند; چرا كه عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهيز و وحشت است**»([[23]](#footnote-23))**.

همچنين ارشاد باريتعالي است: ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف: 26-27]**.**

«و به خاطر بياور (اى محمد) هنگامى را كه ابراهيم به پدرش (آزر) و قومش گفت: من از آنچه شما مى‏پرستيد بيزارم. مگر آن كسى كه مرا آفريده، كه او هدايتم خواهد كرد»**([[24]](#footnote-24))**.

همچنين ارشاد خداوند است: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 31]**.** «(آنها) دانشمندان و راهبان خويش را معبودهايى در برابر خدا قرار دادند»**([[25]](#footnote-25))**.

همچنين خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِ﴾ [البقرة: 165]**.**

«بعضى از مردم، معبودهايى غير از خداوند براى خود انتخاب مى‏كنند; و آنها را همچون خدا دوست مى‏دارند. اما آنها كه ايمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشركان نسبت به معبودهاشان،) شديدتر است»**([[26]](#footnote-26))**.

و نيز رسول الله ص مي‌فرمايد: «مَنْ قَالَ لا إله إلا الله وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرُمَ مَالُهُ وَدَمُهُ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ». (مسلم).

«هر كسيكه به يگانگي الله اعتراف كرد و به آنچه غير از او پرستش مي‌شود، كفر ورزيده، جان و مالش مورد احترام و محفوظ است و حساب كارش (در آخرت) با الله است»**([[27]](#footnote-27))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ بيان بزرگترين و مهمترين مسائل كه تفسير توحيد و تفسير كلمة شهادت و بيا ن اين مطلب بصورت خيلي واضح.

2ـ از آية سورة إسراء كه در آن، عبادت انسانهاي صالح توسط مشركان، بشدت مردود اعلام شد و اين مطلب روشن گرديد كه اين عمل، شرك اكبر محسوب مي‌شود.

3ـ در آيه برائت بيان شد كه اهل كتاب، رهبران ديني و دراويش خود را معبوداني جز الله قلمداد كردند و نيز بيان نمود كه آنها فقط دستور داشتند كه الله را پرستش نمايند. گرچه آنها اين پيشوايان و دراويش را سجده نمي‌كردند و آنها را نمي‌خواندند، بلكه در معصيت از آنان پيروي مي‌كردند.

4ـ سخن ابراهيم ؛ كه فرمود: «من بجز از كسيكه مرا بوجود آورده است از ديگر معبوداني كه شما پرستش مي‌كنيد، بيزارم».

و بدينصورت يك معبود را از ميان ديگر معبودان استثنا كرد. خداوند، با اين برائت و موالات تفسير «لا إله إلا الله» را بيان داشته است چنانكه فوراً بعد از آن مي‌فرمايد: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةَۢ بَاقِيَةٗ فِي عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٢﴾ [الزخرف: 28]. يعني ابراهيم اين كلمة با عظمت را براي نسل خود بجا گذاشت تا آنها نيز بدان معتقد باشند.

5ـ آية سورة بقره در مورد كفار مي‌گويد: ﴿وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ [البقرة: 167]. يعني آنان به هيچ وجه از دوزخ بيرون آورده نخواهند شد.

قبلاً خوانديم كساني كه هم خدا را و هم معبودان باطل خود را، دوست داشتند، مسلمان ناميده نمي‌شوند. پس اگر معبودان خود را از الله بيشتر دوست داشته يا فقط آنها را دوست بدارند و نه خدا را، چگونه مسلمانان گفته خواهند شد و از دوزخ بيرون آورده مي‌شوند؟!.

6ـ ارشاد رسول الله ص كه فرمود: «لا إله إلا الله» بگويد و به آنچه غير از الله پرستش مي‌شوند، كفر ورزد مال و جانش محفوظ خواهد بود و حساب كارش با خدا است».

اين حديث يكي از آشكارترين تفاسير كلمة «لا إله إلا الله» بحساب مي‌رود زيرا در آن فقط به تلفظ كلمة «لا إله إلا الله» اكتفا نشده و آنرا باعث حفاظت جان و مال ندانسته است حتي اگر معنايش را هم بداند و بدان اقرار بكند و جز الله، كسي ديگر را عبادت نكند. بلكه زماني جان و مالش تحت حمايت حكومت اسلامي در مي‌آيد كه اضافه بر آن، به معبودان باطل كفر بورزد و اگر در اين مورد متردد شد و يا توقف نمود، باز هم هيچ.

پس ببين كه اين مسألة خيلي بزرگ و مهم، چقدر واضح و روشن بيان شده و چگونه اتمام حجت شده است!.

باب (7): استفاده از دست‌بند و آويز براي حصول شفا و دفع بلا، از امور شرك آميز است([[28]](#footnote-28))

ارشاد باريتعالي است: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلۡ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوۡ أَرَادَنِي بِرَحۡمَةٍ هَلۡ هُنَّ مُمۡسِكَٰتُ رَحۡمَتِهِۦۚ قُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُۖ عَلَيۡهِ يَتَوَكَّلُ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ ٣٨﴾ [الزمر: 38].

«و اگر از آنها بپرسى: «چه كسى آسمانها و زمين را آفريده؟ حتما مى‏گويند: «خدا!» بگو: «آيا هيچ درباره معبودانى كه غير از خدا مى‏خوانيد انديشه مى‏كنيد كه اگر خدا زيانى براى من بخواهد، آيا آنها مى‏توانند گزند او را برطرف سازند؟! و يا اگر رحمتى براى من بخواهد، آيا آنها مى‏توانند جلو رحمت او را بگيرند؟!» بگو: «خدا مرا كافى است; و همه متوكلان تنها بر او توكل مى‏كنند»**([[29]](#footnote-29))**.

عن عمران بن حصين س أنّ النَّبي ص رأى رجلاً في يده حَلْقَةٌ مِنْ صُفْرٍ فَقَالَ: «مَا هَذِهِ؟» قَالَ: مِنَ الْوَاهِنَةِ, فقَالَ: «انزعها فإنَّهَا لا تَزِيدُكَ إِلا وَهْنًا فَإِنَّكَ لَوْ مُتَّ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا». رواه احمد بسند لا بأس به.

«رسول الله ص انگشتري در دست مردي ديد. پرسيد: اين چيست؟ مرد گفت: اين براي واهنه است(يعني بيماري ناتواني جسم) رسول الله ص فرمود: آنرا در بيار زيرا فايده‌اي جز اينكه ناتواني تو را افزايش مي‌دهد، نخواهد داشت. و افزود كه اگر در حالي بميري كه آنرا پوشيده‌اي، هرگز رستگار نخواهي شد»**([[30]](#footnote-30))**.

وله عن عقبة بن عامر مرفوعاً «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلا أَتَمَّ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَةً فَلا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ». وفي رواية:«من تعلَّق تمَيمة فَقد أشرَك».

«رسول الله ص فرمود: كسيكه تميمة شفا به گردن بياويزد، خدا طلبش را بر آورده نسازد و كسيكه ودعه (ودعه: مهره‌هاي سفيد يا صدف كه از دريا استخراج كنند و براي دفع چشم زخم يا دفع شر ديگري بخود مي‌آويزند) و يا چيز ديگري بياويزد خدا آرامش را از او بگيرد».

(تميمه: تعويذ و مهره كه در رشته كرده و براي دفع چشم بد در گردن اندازند).

و طبق روايتي فرمود: كسيكه مهره‌اي براي شفا بياويزد، شرك ورزيده است.

ولابن أبي حاتم عن حذيفه أنه رأى رجلاً في يده خيطٌ مِنَ الحُمّى فقَطعه، وتلا قوله: ﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [یوسف: 106].

و در روايتي ديگر آمده كه حذيفه س متوجه مردي شد كه نخي به عنوان «تب بر» بدستش بسته است. حذيفه آن نخ را قطع كرد و اين آيه را تلاوت نمود: «اكثر چنين‌اند كه ايمان نمي‌آورند مگر اينكه شرك مي‌ورزند»**([[31]](#footnote-31))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ سرزنش كسيكه دست بند و نخ و يا چيز ديگري به نيت شفا بپوشد.

2ـ اگر آن صحابي بر آن حالت مي‌مرد، رستگار نمي‌شد. و اين دليل قول معروف اصحاب است كه مي‌فرمودند: گناه شرك اصغر بزرگتر از گناهان كبيره است.

3ـ آن صحابي معذور بالجهل قرار داده نشد.

4ـ آن حلقه حتي در دنيا براي او جز ضرر، پيامدي ديگر نداشت. زيرا كه گفتند: «لا تزيدك إلا وهنا».

5 ـ انكار شديد بر كسي كه چنين كاري كند.

6ـ كسكيه چيزي جهت شفا بياويزد خداوند او را به همان چيز مي‌سپارد.

7ـ كسيكه مهره و يا چيز ديگري را براي حفاظت از چشم زخم ببندد، شرك ورزيده است.

8ـ و نخي كه براي تب مي‌بندند نيز از همين قبيل است.

9ـ تلاوت آية: ﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [یوسف: 106]. توسط حذيفه بيانگر اين مطلب است كه اصحاب از آيات شرك اكبر، براي شرك اصغر استدلال مي‌كردند.

10ـ همچنين آويزان كردن صدف و سنگ ريزه‌هاي دريايي، براي حفاظت از چشم زخم از همين قبيل مي‌باشد.

11ـ اگر كسي ديده شد كه يكي از موارد بالا را استفاده كرد، سنت است كه بگوئيم. خدا آرزويت را بر آورده نكند و آرامش را از تو بگيرد.

باب (8): حكم دَم خواندن و گردن بند.

از ابو بشير انصاري روايت است كه رسول الله ص در يكي از سفرهايش دستور داد كه در گردن هيچ شتري قلاده‌اي از تار و يا نوعي ديگر نگذاريد. و اگر هست قطع كنيد**([[32]](#footnote-32))**.

و عن ابن مسعود س قال سمعت رسول الله ص يقول: «إِنَّ الرُّقَى وَالتَّمَائِمَ وَالتِّوَلَةَ شِرْكٌ». (احمد و ابوداود).

«رسول الله ص فرمود: دَم (شرك آميز) و تميمه (براي حفاظت از چشم زخم) و تعويذ محبت آميز شرك است»**([[33]](#footnote-33))**.

وعن عبد الله بن عكيم مرفوعاً «من تعلق شيئاً وُكِّلَ إليه». رواه احمد والترمذي.

رسول الله ص فرمود: «كسي كه چيزي آويزان بكند، خداوند نيز او را به همان چيز مي‌سپارد».

در حديث عبد الله بن عكيم آمده: «من تعلق شيئاً وُكِّل إليه» يعني: «هر كس چيزي (به نيت شفا يا دفع بلا) بياويزد، خداوند نيز او را به همان چيز مي‌سپارد».

«تمائم» (تعويذ) چيزي است كه بر گردن كودكان جهت دفع چشم زخم مي‌بندند. در مورد حكم تعويذي كه از الفاظ قرآن باشد، اختلاف نظر وجود دارد. بعضي از علماي سلف آنرا جايز دانسته‌اند. و برخي آنرا در رديف تمائم ممنوعه دانسته و ناجايز قرار داده‌اند مانند ابن مسعود س و غيره.

«رقى» يعني آنچه خوانده مي‌شود. رقيه يعني خواندن و دَم كردن، در حديثي ديگر براي چشم زخم و گزيدگي بشرطيكه الفاظ شرك‌آميز در آن نباشد، اجازه داده شده است.

«تولة» هر آنچيزي كه بخاطر محبت در دل شوهر، يا بر عكس، انجام داده شود**([[34]](#footnote-34))**.

احمد از رويفع س روايت كرده ‌است كه رسول الله ص فرمود: «يَا رُوَيْفِعُ لَعَلَّ الْحَيَاةَ تَطُولُ بِكَ؛ فَأَخْبِرِ النَّاسَ أَنّ مَنْ عَقَدَ لِحْيَتَهُ أَوْ تَقَلَّدَ وَتَرًا أَوِ اسْتَنْجَى بِرَجِيعِ دَابَّةٍ أَوْ عَظْمٍ فَإِنَّ مُحَمَّدًا بَرِيءٌ مِنْهُ».

«اي رويفع، شايد زندگي به تو مجال داد و پس از من باقي ماندي، به مردم بگو: محمد ص از كسيكه ريش خود را گره بزند يا بپيچاند و از كسيكه قلاده بياويزد و يا با پس افكنده حيوانات و استخوان، استنجا بكند، بيزار است»**([[35]](#footnote-35))**.

سعيد بن جبير مي‌گويد: قطع كردن تعويذ از گردن كسي مانند آزاد كردن غلام ثواب دارد. (روايت از وكيع)**([[36]](#footnote-36))**.

ابراهيم نخعي كه از شاگردان ابن مسعود س است مي‌گويد: ابن مسعود و ساير شاگردانش قلاده (تعويذ) را مكروه مي‌دانستند، گر چه از الفاظ قرآن مي‌بود**([[37]](#footnote-37))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير و توضيح «رقيه» و «تميمه».

2ـ تفسير و معني «توله».

3ـ اينها بدون استثنا از اعمال شرك آميز، به شمار مي‌روند.

4ـ «رقيه» (دَم زدن) بشرطيكه از الفاظ شرك آميز نباشد براي چشم زخم و گزندگي، استثنا شده است.

5 ـ در تعويذي كه از الفاظ قرآن باشد، علما اختلاف نظر دارند.

6 ـ آويزان كردن قلاده بر گردن حيوانات به نيت دفع چشم زخم نيز ممنوع است و شديداً نكوهش گرديده است.

7 ـ وعيد شديد براي كسيكه قلاده بياويزد.

8ـ فضيلت و پاداش كسيكه تعويذي را قطع نمايد.

9ـ ابن مسعود و شاگردانش تعويذ الفاظ قرآن را نيز مكروه مي‌دانستند.

باب (9): تبرك جستن به درخت و سنگ و غيره([[38]](#footnote-38)).

همچنين خداوند مي‌فرمايد: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠﴾ [النجم: 19-20]**.**

«(اى مشركان) به من خبر دهيد آيا بتهاى (كه آنها را عبادت مى‏كنيد) «لات‏» و «عزى‏» و «منات‏» كه سومين آنهاست (به شما نفع و ضررى رسانيده‏اند تا شريك خدا باشد)؟!»**([[39]](#footnote-39))**.

از ابو واقد ليثي روايت است: «خرجنا مع رسول الله ص إِلَى حُنَيْنٍ ونحن حدثاء عهدٍ بكفر وللمشركين سِدْرَةٌ يَعْكُفُونَ عِنْدَهَا وينوطون بِهَا أَسْلِحَتَهُمْ يُقَالُ لَهَا ذَاتُ أَنْوَاطٍ فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةٍ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كمالهم ذات أنواط. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «الله اكبر! إنها السُّنن!، قلتم وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالت بنو إسرائيل لمُوسَى: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ﴾ [الأعراف: 138]. لتركبن سُنَنَ من كان قبلَكم». (ترمذي با تصحيح).

«ما در حالي كه تازه مسلمان شده بوديم با رسول الله ص، به سوي حنين مي‌رفتيم. مشركين آن ديار، درخت سدري داشتند كه آنرا عبادت مي‌كردند و سلاحهاي خود را بخاطر تبرك به آن آويزان مي‌نمودند. آن درخت، معروف به ذات انواط بود. ما به رسول الله ص گفتيم: براي ما نيز ذات انواط، مقرر كنيد. رسول الله ص فرمود: الله اكبر! اينگونه خواسته‌ها، روش پيشينيان است و شما بخدا سوگند همان سخني را گفتيد كه بني إسرائيل به موسي گفتند. آنها به موسي گفتند: براي ما نيز، معبودي مقرر كن همانطور كه آنها (مشركين) معبود دارند. موسي گفت: شما نادان هستيد. آنگاه رسول الله ص افزود: شما نيز از روشهاي آنان پيروي خواهيد كرد»**([[40]](#footnote-40))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية سورة نجم.

2ـ آشنائي با درخواست اصحاب از رسول الله ص.

3ـ آنچه درخواست كردند انجام نداده بودند.

4ـ هدفشان از اين درخواست، تقرب الي الله بود چون فكر مي‌كردند خدا اين كار را دوست مي‌دارد.

5ـ وقتي اين مسأله براي اصحاب مشتبه باشد براي ديگران بطريق اولي مشتبه خواهد بود.

6ـ در حالي كه آنها از ديگر افراد امت نيكيهاي بيشتري كسب نموده‌اند و به آنان وعدة مغفرت نيز داده شده است.

7ـ رسول الله ص آنها را معذور نپنداشت بلكه شديداً سخن آنان را رد كرد و فرمود: الله اكبر! اين روش پيشينيان است. شما كاملاً از روش قبليها پيروي مي‌كنيد.

8ـ اين درخواست بقدري خطرناك بود كه رسول الله ص آنرا برابر با درخواست قوم موسي دانست كه گفته بودند: براي ما نيز معبودي همچون معبودان آنها مقرر كن.

9ـ ممنوعيت اينگونه موارد از مطالبات «لا إله إلا الله» مي‌باشد ولي باز هم براي آنان غير قابل تشخيص و مشتبه بود.

10ـ سوگند خوردن رسول الله ص بر اين مطلب. فقط بوقت مصلحتهاي بزرگ سوگند ياد مي‌كرد.

11ـ اين درخواست آنان شرك اصغر تلقي شد و مرتد شناخته نشدند.

12ـ اين سخن راوي كه ما تازه مسلمان بوديم، بيانگر آنست كه درخواست كنندگان از مسلمانان كهنه كار نبودند چون آنها مي‌دانستند كه اين از اعمال شركيه مي‌باشد.

13ـ تكبير گفتن بوقت تعجب از چيزي. بر خلاف كسيكه آنرا مكروه دانسته است.

14ـ بستن راه‌هائي كه به شرك مي‌انجامد.

15ـ ممنوعيت تشابه با اهل جاهليت.

16ـ‌عصباني شدن هنگام آموزش دادن مطلبي.

17ـ بيان يك اصل قانون كلي كه فرمود:«إنها السنن». يعني: يعني اين راه و روش پيشينيان است.

18ـ اين از علامتهاي نبوت ايشان بود. زيرا بعداً همانطور كه فرموده بود، اتفاق افتاد.

19ـ هر آنچيزي كه در قرآن، يهود و نصارا بخاطر آن نكوهش شده‌اند براي ما نيز هست.

20ـ اين اصل شناخته شده‌اي نزد اصحاب بود كه اساس مسايل عبادي به دستور شارع مربوط مي‌شود.

و از اينجا مي‌توان پرسشهاي سه گانه را كه در قبر مي‌پرسند استنباط كرد: 1ـ من ربك؟(پروردگارت كيست؟) كه پرودگار مشخص است. 2ـ من نبيك؟ (پيامبرت كيست؟)يقيناً كسي كه از غيب خبر مي‌آورد نبي است. 3ـ من دينك (دينت چيست؟ ) جواب اين سؤال در ضمن اين فرمايش خداوند است كه فرمود: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا﴾ يعني معبود و عبادت معبود يعني دين.

21ـ روش پيشينيان(يهود و نصاري) مانند راه و روش مشركين ناپسنديده است.

22ـ كسيكه تازه از باطلي كه بر آن خو گرفته برگشته باشد، احتمال دارد هنوز بقايائي از آن در وجودش نهفته باشد. چنانكه آنها گفتند: ما هنوز تازه مسلمان بوديم.

باب (10): پيرامون ذبح كردن حيوان براي غير الله([[41]](#footnote-41)).

خداوند مي‌فرمايد: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣﴾ [الانعام: 162-163]**.**

«بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگى و مرگ من، همه براى خداوند پروردگار جهانيان است. همتايى براى او نيست; و به همين مامور شده‏ام; و من نخستين مسلمانم»**([[42]](#footnote-42))**.

همچنين مي‌فرمايد: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [الكوثر:2].

«پس براي پروردگارت نماز بخوان و قرباني كن»**([[43]](#footnote-43))**.

همچنين از علي س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِديه، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَا مُحْدِثًا لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الأَرْضِ». (مسلم).

«نفرين خدا بر كسي باد كه براي غير الله ذبح بكند و نفرين خدا بر كسي كه پدر و مادر خود را نفرين مي‏كند ونفرين خدا بر كسيكه خائني را پناه بدهد و نفرين خدا بر كسيكه حدود زمين را تغيير بدهد»**([[44]](#footnote-44))**.

از طارق بن شهاب روايت است كه رسول الله ص فرمود: «دَخَل الجنَّة رجُلٌ في ذُبابٍ و دَخَل النَّار رَجُلٌ في ذباب» قالوا وكيف ذلك يا رسول الله؟ قال مرَّ رجُلان على قومٍ لهم صَنَمٌ لا يَجُوزُه أحد حتى يُقرِّبَ له شيئا، فقالوا لأحدهما: قَرِّب قال: ليس عندي شي اُقرِّبُ قالوا له: قرِّب ولو ذُباباً، فقرَّب ذُبابا، فخلُّوا سبيله، فَدَخل النّار و قالوا الآخر: قرِّب. فقال: ما كنتُ لا قرِّب لأحدٍ شيئاً دون الله فَضَربوا عُنُقه، فَدَخَل الجنّة». (احمد).

«مردي بخاطر مگسي به بهشت و مردي بخاطر مگسي به دوزخ رفت. پرسيدند چگونه؟ فرمود: دو مرد از كنار قومي گذشتند كه بتي داشتند. و معمول بود كه هيچكس از آنجا نمي‏گذشتند مگر نذر مي‏كرد. به يكي از آنان گفتند: نذرانه‏اي پيش كن. گفت: چيزي ندارم. گفتند: مگسي نذر كن. قبول كرد و مگسي نذر كرد. رهايش كردند. و با اين عمل (سرانجام) به دوزخ رفت. به نفر دوم گفتند: نذرانه‏اي پيش كن. گفت: من تاكنون براي غير الله نذر نكرده‌ام. آنها گردن او را زدند و بدينصورت شهيد شد و به بهشت رفت»**([[45]](#footnote-45))**.

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ تفسير آية: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾

2ـ تفسير آية: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾

3ـ نخستين نفرين متعلق به كسي است كه براي غير الله ذبح بكند.

4ـ نفرين بر كسيكه پدر و مادرش را نفرين بكند يعني پدر و مادر كسي ديگر را نفرين بكند و او در جواب، پدر و مادر او را نفرين نمايد.

5ـ نفرين بر كسيكه اهل بدعت يا خائني را پناه بدهد.

6ـ نفرين بر كسيكه حدود مشخص زمين را به نفع خود تغيير بدهد.

7ـ فرق ميان نفرين بخاطر گناه بخصوصي و نفرين بخاطر ساير معاصي و گناهان.

8ـ داستان مگس كه پيامدهاي بزرگي داشت.

9ـ بخاطر مگسي كه مجبوراً قرباني كرده بود، به دوزخ رفت.

10ـ عمل شرك‏آميز در دل مؤمنان چقدر زشت است كه حاضر شد كشته شود ولي شرك نورزيد.

11ـ نفر اول نيز مسلمان بود زيرا در حديث آمده است كه بخاطر همان مگس به دوزخ رفت.

12ـ حديثِ داستان مگس، مؤيد حديث ديگري است كه رسول الله ص فرمود: بهشت و دوزخ از بند كفش شما به شما نزديكتر مي‌باشند.

13ـ در اصل آنچه در قلب وجود دارد معتبر است حتي بت‏پرستان نيز اينرا مي‏دانستند.

باب (11): نبايد در مكاني كه براي غير الله نذر و قرباني شده است، براي الله قرباني كرد([[46]](#footnote-46)).

خداوند مي‏فرمايد: ﴿لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗا﴾ [التوبة: 108]**.**

«هرگز در آن (مسجد به عبادت) نايست»([[47]](#footnote-47)).

وعن ثَابِتُ بْنُ الضَّحَّاك ِس قَالَ: « نَذَرَ رَجُلاٌ أَنْ يذبح إبلا ببوانة فسأل النبي فَقَال:َ هَلْ كَانَ فِيهَا وَثَنٌ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟ قَالُوا لا قَالَ: فهَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ قَالُوا: لا فقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَوْفِ بِنَذْرِكَ فَإِنَّهُ لا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ ». ( ابوداود به شرط بخاري ومسلم).

«شخصي نذر كرده بود كه در «بوانه» شتري ذبح بكند. از رسول الله ص در اينمورد سوال كرد. رسول الله ص فرمود: آيا در زمان جاهليت، در اين مكان بتي وجود داشته كه مورد پرستش قرار گرفته باشد؟ گفتند: خير. رسول الله ص پرسيد: محل تجمع و جشن مشركين نبوده است؟ گفتند: خير. رسول الله ص به آن شخص گفت: نذرت را بجا بيار. و اين را بدان كه نذري كه باعث نا فرماني الله باشد و همچنين نذر كردن چيزي كه در توان نذر كننده نباشد، انجام آن لازم نيست»([[48]](#footnote-48)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير قول خداوند: ﴿لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗا﴾.

2ـ معصيت و نافرماني الله، زمين را نيز ملوث مي‏كند همانطور كه طاعت و بندگي آنرا مبارك مي‌گرداند.

3ـ مسائل پيچيده و مشكل را بايد با مسائل واضح و روشن، مشخص كرد.

4ـ مفتي در صورت ضرورت، مي‌تواند از مستفتي جزئيات را جويا بشود.

5ـ جواز تخصيص مكان مشخص، براي نذر كردن بشرطيكه مانعي براي اين كار نباشد.

6ـ يكي از موانع اينست كه در آنجا قبلاً يا فعلاً بت و زيارتي وجود داشته باشد.

7ـ يكي ديگر از موانع اينست كه در آنجا، قبلاً يا فعلاً جشن و محل عيد مشركين بوده باشد.

8ـ ايفاي نذر در جايي كه يكي از موانع فوق باشد جايز نيست, براي اينكه نذر معصيت مي‌باشد.

9ـ پرهيز از مشابهت با مشركين گر چه بدون نيت تشابه باشد.

10ـ نذر بر معصيت و نافرماني الله جايز نيست.

11ـ عدم جواز نذر چيزي كه در ملكيت انسان نباشد.

باب (12): نذر كردن به نام غير الله شرك است.

خداوند مي‌فرمايد: ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ وَيَخَافُونَ يَوۡمٗا كَانَ شَرُّهُۥ مُسۡتَطِيرٗا ٧﴾ [الدهر: 7].

«آنها به نذر خود وفا مي‌كنند، و از روزي كه شر و عذابش گسترده است بيمناكند».

همچنين فرموده است: ﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُۥ﴾ [البقرة: 270]. «و هر چيز را كه انفاق مى‏كنيد، يا (اموالى را كه) نذر كرده‏ايد (در راه‏ خدا انفاق كنيد)، خداوند آنها را مى‏داند»([[49]](#footnote-49)).

از عايشه ل روايت است كه رسول الله ص فرمود: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ فَلا يَعْصِهِ». (بخاري).

«كسيكه نذر به طاعت خدا نمود، نذرش را بجا بياورد و اگر نذر به معصيت كرد، بر آن عمل نكند»([[50]](#footnote-50)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ وجوب وفا به نذر.

2ـ چون نذر عبادتي است و عبادت مخصوص الله مي‌باشد پس انتقال آن به غير الله شرك است.

3ـ وفا كردن، به نذر معصيت جايز نيست.

باب (13): كمك خواستن از غير الله شرك است([[51]](#footnote-51)).

خداوند مي‏فرمايد: ﴿وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٞ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٖ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَزَادُوهُمۡ رَهَقٗا ٦﴾ [الجن: 6]. «مرداني از بشر به مرداني از جن پناه مي‌بردند، و آنها سبب افزايش گمراهي و طغيانشان مي‌شدند»([[52]](#footnote-52)).

وعن خولة بنت حكيم قالت: سمعت رسول الله ص يقول: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلا فقَالَ أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ حَتَّى يَرحَلَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَلِكَ». (مسلم).

ترجمه: «رسول الله ص فرمود: هر كس در منزلي يا جايي فرود آيد و بگويد: «من به كلمات و سخنان كامل الله، از گزند مخلوقاتش پناه مي‏برم. تا وقتي در آن مكان باشد هيچ چيز و هيچ كس به او ضرر نخواهد رساند»([[53]](#footnote-53)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية سورة جن.

2ـ پناه جستن به غير الله، شرك است.

3ـ كلمات الله، چون صفات الله مي‌باشند. داخل در مخلوق نيستند براي همين هم پناه جستن به آن، شرك نيست و از مفهوم مخالف آن بر مي‏آيد كه پناه جستن به مخلوق شرك است.

4ـ فضيلت اين دعاي مختصر: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ».

5ـ ممكن است گاهي برخي از اعمال شرك آميز در دنيا مفيد واقع بشوند. مثلا دفع شري يا جلب نفعي بكند ولي اين دليل بر جواز آنها نمي‌باشد.

باب (14): كمك خواستن و به دعا طلبيدن غير الله شرك است([[54]](#footnote-54)).

خداوند مي‏فرمايد: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٦ وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يُرِدۡكَ بِخَيۡرٖ فَلَا رَآدَّ لِفَضۡلِهِۦۚ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ١٠٧﴾ [يونس: 106-107]**.**

«و جز خدا، چيزى را كه نه سودى به تو مى‏رساند و نه زيانى، مخوان! كه اگر چنين كنى، از ستمكاران خواهى بود. و اگر خداوند، (براى امتحان يا كيفر گناه،) زيانى به تو رساند، هيچ كس جز او آن را برطرف نمى‏سازد; و اگر اراده خيرى براى تو كند، هيچ كس مانع فضل او نخواهد شد! آنرا به هر كس از بندگانش بخواهد مى‏رساند; و او غفور و رحيم است»([[55]](#footnote-55)).

همچنين ارشاد باريتعالي است: ﴿فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ﴾ [العنكبوت: 17]. «روزى را تنها نزد خدا بطلبيد و او را پرستش كنيد»([[56]](#footnote-56)).

همچنين فرموده است: ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥﴾ [الأحقاف: 5].

«چه كسى گمراه‏تر است از آن كس كه معبودى غير خدا را مى‏خواند كه تا قيامت هم به او پاسخ نمى‏گويد (زيرا او چيزي‌ را به‌ دعا خوانده‌ است‌ كه‌ خود نمي‌شنود مانند: مردگان، بتها، درختان، چه‌ رسد به‌ اين‌كه‌ به‌ خواننده‌ خويش‌ سودي‌ را جلب،‌ يا ضرري‌ را از وي‌ دفع‌ نمايد) نه‌ فقط آنان‌ را اجابت‌ نمي‌گويند بلكه‌ حتي‌ از دعايشان‌ (كاملا) بي‌خبرند (و صداى آنها را هيچ نمى‏شنود)»([[57]](#footnote-57)).

و در آية 62 سورة نمل مي‏فرمايد: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ [النمل: 62].

«يا كسى كه دعاى مضطر را اجابت مى‏كند و گرفتارى را برطرف مى‏سازد»([[58]](#footnote-58)).

طبراني با سند خويش روايت كرده كه در زمان رسول الله ص منافقي بود كه مسلمانان را اذيت مي‌كرد. بعضي‏ها گفتند: برويم از رسول الله ص كمك بگيريم تا ما را از شرّ اين شخص نجات بدهد. رسول الله ص فرمود**:** «إنّه لا يُستغاث بي وإنِّما يستغاثُ بالله» «از من كمك گرفته نمي‌شود بلكه از الله كمك گرفته مي‌شود»([[59]](#footnote-59)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ دعا خاص است و استغاثه عام است و در عنوان اين بحث عام بر خاص عطف شده است.

2ـ تفسير آيه: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾.

3ـ دعا و استمداد از غير الله شرك اكبر است.

4ـ اگر نيكوكارترين انسان روي زمين اين كار را انجام دهد از ظالمين مشرك قرار مي‌گيرد.

5ـ تفسر آية: ﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ﴾.

6ـ استمداد از غير الله و به دعا خواستن آنان علاوه بر اينكه كفر است، در دنيا نيز براي صاحب خود سودي در بر ندارد.

7ـ تفسير آية: ﴿فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ﴾.

8ـ روزي را نيز نبايد از غير الله خواست همانطور كه بهشت را نمي‌توان از كسي ديگر طلب كرد.

9ـ تفسير آيه: ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن﴾

10ـ گمراهتر از كسيكه غير الله را به فرياد مي‌خواند وجود ندارد.

11ـ غير الله از فرياد و دعاهاي كساني كه او را مي‌خوانند بي‏خبر است.

12ـ آنهائي كه جز الله خوانده مي‌شوند با كساني را كه آنها را مي‌خوانند دشمن خود مي‏دادند.

13ـ خواندن غير الله بمعني عبادت اوست.

14ـ غير الله هر كه باشد روز قيامت انكار مي‏كند كه او را پرستيده باشند.

15ـ و علت اينكه آنها گمراه‏ترين افراد، معرفي شدند نيز همين است كه شركشان نه در دنيا به آنها فايده‏اي داد و نه در آخرت.

16ـ تفسير آيه: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ﴾.

17ـ باعث شگفتي است كه خود مشركين اعتراف داشتند كه جز الله كسي ديگر به داد مضطر و نيازمند رسيدگي نمي‏كند از اينرو در وقت مصيبت فقط الله را فرياد مي‌كردند.

18ـ حساسيت رسول الله ص در مسايل توحيد و فرهنگ و ادب ايشان در بر خورد با الله.

باب (15): در مورد اين ارشاد خداوند كه مي‌فرمايد: ﴿ أَيُشۡرِكُونَ مَا لَا يَخۡلُقُ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ١٩١ وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ لَهُمۡ نَصۡرٗا وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ ١٩٢﴾ [الاعراف: 191-192].

 «آيا موجوداتى را همتاى او قرارمى‏دهند كه چيزى را نمى‏آفرينند، و خودشان مخلوقند و نمى‏توانند آنان را يارى كنند، و نه خودشان را يارى مى‏دهند»([[60]](#footnote-60)).

همچنين خداوند متعال فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ١٤﴾ [فاطر: 13-14].

«و كسانى را كه جز او مى‏خوانيد (و مى‏پرستيد) حتى به اندازه پوست نازك هسته خرما مالك نيستند! اگر آنها را بخوانيد صداى شما را نمى‏شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمى‏گويند; و روز قيامت، شرك (و پرستش) شما را منكر مى‏شوند، و هيچ كس مانند (خداوند آگاه و) خبير تو را (از حقايق) با خبر نمى‏سازد»([[61]](#footnote-61)).

و از انس س روايت است كه رسول الله ص در احد زخمي‌شد و دندانهاي پيشينش شهيد گرديد، فرمود: «كيف يفلح قوم شجوا نبيهم؟». «چگونه، ملتي كه پيامبر خود را زخمي بكند، رستگار خواهد شد؟». ‌آنگاه خداوند، اين آيه را نازل فرمود ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾ «تو مالك هيچ يك از امور نيستي». (بخاري).

و در روايتي از ابن عمر كه بخاري نقل كرده آمده است كه رسول الله ص بعد از اينكه سر از ركوع دوم در نماز فجر بر مي‌داشت و «سمع الله لمن حمده» مي‌گفت، اسم افرادي را مي‌گرفت و مي‌گفت: «اللهم العن فلاناً وفلاناً» آنگاه اين آيه نازل شد: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾ [آل عمران: 128].

و در روايتي ديگر آمده كه نام صفوان بن اميه و سهيل بن عمر و حارث بن هشام را مي‌گرفت و نفرين مي‌كرد([[62]](#footnote-62)).

از ابوهريره س روايت است كه وقتي آية: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ نازل گرديد رسول الله ص به پا خاست. و فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِالْـمُطَّلِبِ! لا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ! لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ! سَلِينِي مِنْ مَالِي مَا شِئْتِ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». (بخاري).

«اي جمع قريشيان، خويشتن را از عذاب خدا برهانيد، زيرا من نمي‌توانم شما را از مؤاخذة خدا، نجات بدهم. اي عباس بن عبدالمطلب، من نمي‌توانم تو را از عذاب خدا نجات دهم. اي صفيه؛ عمة رسول الله ص من نمي‌توانم تو را از عذاب خدا، نجات دهم. اي فاطمه دختر محمد، هر چه از مال من بطلبي به تو خواهم داد ولي نمي‌توانم تو را از عذاب خدا، نجات دهم»([[63]](#footnote-63)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آيه 191، 192 سوره اعراف.

2ـ داستان جنگ احد.

3ـ قنوت خواندن رسول الله ص و آمين گفتن سادات مؤمنين پشت سر ايشان در نماز.

4ـ رسول الله ص عليه كفار دعا مي‌كردند.

5ـ آنها در جنگ احد، رسول الله ص را زخمي و تلاش نمودند ايشان را به قتل برسانند و علاوه بر آن، شهدا را در حالي كه آنها خويشاوندانشان بودند، مثله كردند.

6ـ آيه: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾ در همين مورد نازل گرديد.

7ـ فرمود: ﴿أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُم﴾ يعني: الله چه بخواهد به آنها برگردد و توفيق توبه دهد و چه عذابشان دهد. و ايمان آوردند چنانكه خداوند بعداً به آنها توفيق توبه داد.

8ـ خواندن قنوت نازله.

9ـ نام گرفتن دشمن در نماز.

10ـ جواز نفرين افراد خاص در قنوت.

11ـ عملكرد رسول الله ص پس از اينكه آية: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ نازل شد.

12ـ جديّت و تلاش ايشان در اين باره، تا جائي كه به ديوانگي منسوب شد. و اگر امروز هم، مسلماني بخواهد با جديت، كار دعوت را انجام بدهد، نيز او را ديوانه مي‌نامند.

13ـ به خويشاوندان درجه يك و همچنين خويشاوندان دورتر فرمود: «من نمي‌توانم در مقابل عذاب خدا براي شما كاري انجام بدهم».

پس وقتي سيد و سالار پيامبران به سرور زنان عالم؛ فاطمه، مي‌گويد: من نمي‌توانم براي تو كاري انجام بدهم.

و ما مي‌دانيم كه رسول الله ص سخن حق را گفته است و سپس نظري به زمان خود و مشايخ و خواص عصر حاضر بيفكنيم، به حقيقت توحيد وهمچنين به انحرافي كه دامنگير دين شده است پي مي‌بريم.

باب (16): در مورد اين ارشاد الله تعالي: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾ [سبأ: 23].

«تا زمانى كه اضطراب از دلهاى آنان زايل گردد (و فرمان از ناحيه او صادر شود; در اين هنگام مجرمان به شفيعان) مى‏گويند: «پروردگارتان چه دستورى داده؟» مى‏گويند: «حق را (بيان كرد و اجازه شفاعت درباره مستحقان داد); و اوست بلندمقام و بزرگ‏مرتبه».

از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتِ الْـمَلائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ يُنفِذُهم ذلك, ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾ فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُ السَّمْعِ وَمُسْتَرِقُ السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ وَصَفَه سُفْيَانُ بن عيينه بِكَفِّهِ فَحَرَّفَهَا وَبَدَّدَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَيَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيُلْقِيهَا إِلَى مَنْ تَحْتَهُ ثُمَّ يُلْقِيهَا الآخَرُ إِلَى مَنْ تَحْتَهُ حَتَّى يُلْقِيَهَا عَلَى لِسَانِ السَّاحِرِ أَوِ الْكَاهِنِ فَرُبَّمَا أَدْرَكَه الشِّهَابُ قَبْلَ أَنْ يُلْقِيَهَا وَرُبَّمَا أَلْقَاهَا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَهُ فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ فَيُقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ لَنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا كَذَا وَكَذَا فَيُصَدَّقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعَت مِنَ السَّمَاءِ». (بخاري).

«چون خدا در آسمان امري را فيصله مي‌كند پرهاي فرشتگان در مقابل سخن خداوند، از ترس به لرزه در مي‌آيند. و وقوع سخن پروردگار، چنان محكم است كه گويي زنجيري بر سنگ سختي كوبيده مي‌شود. و پس از اينكه ترس و دلهره از دلهايشان بر طرف مي‌گردد. به همديگر مي‌گويند: پروردگامان چه گفت: مي‌گويند: (فلان سخن) حق را گفت و او بلندمرتبه و بزرگ است. شياطين براي استراق سمع (پشت درهاي آسمان) يكي بعد از ديگري در كمين نشسته‌اند. (در اينجا فاصلة انگشتانش را نشان داد و گفت: اينطور زنجير وار رديف هستند). و سخني را كه مي‌شنوند به ديگري منتقل مي‌كنند تا به ساحر و كاهن برسد».

البته قبل از اينكه سخن به زمين منتقل بشود، شهابي او را دنبال مي‌كند كه گاهي به او اصابت مي‌كند و گاهي هم اصابت نمي‌كند و بهر حال وقتي سخن بدست ساحر مي‌رسد, او آنرا با صد دروغ آميخته كرده و بخورد مردم مي‌دهد. بعد از اينكه آن رويداد اتفاق مي‌افتد، مردم مي‌گويند: مگر فلاني در فلان روز چنين نگفته بود. بخاطر همان يك سخن راست مردم او را تصديق مي‌كنند. (و توجهي به آن همه كه دروغ گفته نمي‌كنند).

وعن النوّاس بن سمعان س قال: قال رسول الله ص :«إذا أراد الله تعالى أن يُوحِيَ بالأمر تكلّم بالوَحي أخَذَتِ السَّماوات منه رجفة، (أوقال: رعدةٌ شديدة) خوفاً مِن الله, فإذا سَمِعَ ذلك أهلُ السَّماوات صَعِقوا، و خَرّوا لله سُجَّداً فيكون أوَّل من يرفع رأسه جبريلُ, فيكلّمه الله مِن وَحيه بِما أراد, ثُمَّ يَمُرُّ جبريلُ على الـملائكة: كلّما مرَّ بسماءٍ سأله ملائكتها: ماذا قال رَبُّنا يا جبريلُ؟ فَيقول: قال الحقَّ و هُو العليّ الكبير، فَيقولون كلّهم مثل ما قال جبريل, فَيَنتهي جبريل بالوَحي إلى حيثُ أمره الله ﻷ». (تفسيرابن كثير و تفسير طبري). «وقتي خدا بخواهد امري صادر بكند و وحي بفرستد، آسمانها از ترس به لرزه در مي‌آيند و ساكنان آسمانها (فرشتگان) به سجده مي‌افتند، اولين كسيكه سرش را بر مي‌دارد، جبرئيل است. خداوند آنچه را مي‌خواهد به او دستور مي‌دهد. آنگاه جبرئيل از كنار فرشتگان مي‌گذرد. فرشتگان آسمانهاي مختلف، از او مي‌پرسند: پروردگارمان چه گفت: مي‌گويد (سخن) حق را گفت و او بلندمرتبه و بزرگ است. فرشتگان نيز همين گفته را تكرار مي‌كنند. تا اينكه جبرئيل فرمان خدا را اجرا مي‌كند»([[64]](#footnote-64)).

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ تفسير آية: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ﴾.

2ـ در مورد اين آيه گفته شده است كه ريشه‌هاي شرك را در درون قلب، مي‌خشكاند. قطع مي‌نمايد. زيرا در آن، براهين روشني براي ابطال شرك وجود دارد خصوصاً عليه عقيده كساني كه بندگان نيك را صدا مي‌كنند و به آنها ترس و اميد دارند.

3ـ تفسير قول خداوند: ﴿قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ﴾.

4ـ علت سؤال فرشتگان.

5ـ پاسخ آنها توسط جبريل.

6ـ اولين كسيكه سر از سجده بر مي‌دارد جبريل است.

7ـ تمامي ساكنان آسمان از او مي‌پرسند و او پاسخ همة آنها را مي‌دهد.

8ـ سجده كردن و بيهوش شدن عام است و همة ساكنان آسمان را در بر مي‌گيرد.

9ـ لرزش آسمانها در مقابل فرمان الله.

10ـ دستور الله، توسط جبريل به اجرا در مي‌آيد.

11ـ استراق سمع توسط شياطين.

12ـ يكي بعد از ديگري قرار گرفتن آنها.

13ـ تعقيب آنها توسط شهاب‌ها.

14ـ گاهي شهاب به شيطان اصابت مي‌كند و سخن به ساحر نمي‌رسد، گاهي هم قبل از اينكه شهاب به او اصابت بكند سخن را منتقل مي‌كند.

15ـ ساحر و كاهن گاهي راست نيز مي‌گويند.

16ـ آنها با يك راست، صد دروغ مي‌آميزند.

17ـ آنها دروغهايشان را با همان خبر آسماني، تأييد مي‌نمايند.

18ـ مردم چقدر براي پذيرفتن باطل آمادگي دارند كه به دروغهاي او توجهي ندارند فقط به همان يك سخن راست استناد مي‌ورزند.

19ـ يكي به ديگري آن سخن را منتقل مي‌كنند و آنرا به خاطر مي‌سپارند.

20ـ اثبات صفات باريتعالي بر خلاف عقيدة اشعريهاي معطله.

21ـ اثبات اين امر كه لرزش آسمانها و فرشته‌ها و بيهوش افتادن از ترس الله است.

22ـ آنها به هنگام صدور امر الله، به سجده مي‌افتند.

باب (17): در مورد شفاعت.

و اين قولخداوند كه مي‌فرمايد: ﴿وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحۡشَرُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ لَيۡسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ٥١﴾[الانعام: 51]**.**

«و به وسيله آن (قرآن)، كسانى را كه از روز حشر و رستاخيز مى‏ترسند، بيم ده! (روزى كه در آن،) ياور و سرپرست و شفاعت‏كننده‏اى جز او ( خدا) ندارند; شايد پرهيزگارى پيشه كنند».

همچنين ارشاد باريتعالي است: ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗا﴾ [الزمر: 44].

«بگو: تمام شفاعت از آن خداست».

همچنين مي‌فرمايد: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِ﴾ [البقرة: 255].

«كيست كه در نزد او، جز به فرمان او شفاعت كند؟!».

و در جائي چنين مي‌فرمايد: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ [النجم: 26].

«و چه بسيار فرشتگان آسمانها (با آن مقام و منزلتشان) شفاعت آنها سودى نبخشد مگر پس از آنكه خدا براى هر كس بخواهد و راضى باشد اجازه (شفاعت) دهد!»([[65]](#footnote-65)).

در جايي ديگر چنين ارشاد مي‌فرمايد: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ﴾ [سبا: 22- 23].

«بگو: كسانى را كه غير از خدا (معبود خود) مى‏پنداريد بخوانيد! (آنها هرگز گرهى از كار شما نمى‏گشايند، چرا كه) آنها به اندازه ذره‏اى در آسمانها و زمين مالك نيستند، و نه در (خلقت و مالكيت) آنها شريكند، و نه ياور او (در آفرينش) بودند. هيچ شفاعتى نزد او، جز براى كسانى كه اذن داده، سودى ندارد»([[66]](#footnote-66)).

ابوالعباس, احمد بن تيميه / مي‌گويد: «خداوند در اينجا بجز خود ساير چيزها و كساني را كه مشركين به آنها دل بسته بودند، نفي فرمود. مالكيت ديگران و شريك بودن آنها و يا اينكه كسي از آنان معاون او باشد همه را منتفي اعلام كرد».

باقي مي‌ماند مسالة شفاعت كه، در آخر آيه تصريح نمود كه شفاعت هم شامل هر كس نمي‌شود بلكه: ﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ [الأنبياء: ٢٨]. «و آنها جز براى كسى كه خدا راضى (به شفاعت براى او) است شفاعت نمى‏كنند»**.**

پس شفاعتي كه مشركين منتظر آن هستند و فكر مي‌كنند روز قيامت در حق آنها، اتفاق خواهد افتاد، توسط قرآن به اين صراحت مردود اعلام شد.

رسول الله ص فرموده است كه ايشان روز قيامت در محضر الله، نخست به سجده مي افتند و به ستايش او مي‌پردازند، آنگاه به ايشان گفته مي‌شود سرتان را برداريد، بگويد: تا بشنويم و بخواهيد تا بدهيم و شفاعت كنيد تا بپذيريم.

چنانكه ابوهريره س از رسول الله ص، پرسيد: خوشبخت‌ترين انساني كه شفاعت تو در حقش پذيرفته مي‌شود، چه كسي است؟ فرمود: كسيكه «لا إله إلا الله» را مخلصانه و از ته دل گفته باشد.

پس روشن شد كه شفاعت رسول الله ص فقط شامل مخلصين در دين و توحيد و آنهم به اجازة الله، مي‌شود نه شامل مشركين. و اين فضل و بخشش خداوند است كه شامل اهل اخلاص مي‌گردد.

طوري كه گناهان آنها را توسط دعا و شفاعت كسيكه اجازة آنرا داشته باشد، مغفرت مي‌كند و از شفاعت كننده نيز بدينصورت تجليل بعمل مي‌آورد و او را به مقام شامخ «محمود» مي‌رساند. پس شفاعتي كه قرآن آنرا منتفي مي‌داند، شفاعتي است كه شرك‌آميز باشد. و اما شفاعت بر حق، همان است كه به اجازة خدا صورت مي‌گيرد و شفاعتي است ثابت و غير قابل انكار و آنهم طبق فرموده رسول گرامي اسلام، شامل موحدين مخلص مي‌شود». پايان سخن ابو العباس([[67]](#footnote-67)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آياتي كه بيان شد.

2ـ شفاعتي كه شرعاً مردود است.

3ـ شفاعتي كه شرعاً مقبول است.

4ـ شفاعت كبراي همان مقام محمود است.

5ـ رسول الله ص چگونه شفاعت خواهند كرد؟ (رسول الله ص اول سجده مي‌كنند و هنگامي كه به او اجازه داده شد شفاعت مي‌كند).

6ـ خوشبخت‌ترين و شايسته‌ترين انسان به شفاعت كيست؟.

7ـ شفاعت در حق مشرك انجام نمي‌پذيرد.

8ـ بيان شفاعت واقعي.

باب (18): در مورد اين سخن پرودگار كه مي‌فرمايد: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦﴾ [القصص: 56].

«تو نمى‏توانى كسى را كه دوست دارى هدايت كنى; ولى خداوند هر كس را بخواهد هدايت مى‏كند; و او به هدايت يافتگان آگاهتر است»([[68]](#footnote-68)).

از ابن مسيب و او از پدرش روايت مي‌كند كه وقتي ابوطالب در حال وفات بود، رسول الله نزد وي آمد. در آن لحظه، عبد الله بن اميه و ابوجهل نيز حضور داشتند. رسول الله ص به ابوطالب گفت: «يا عمّ قل: لا إله إلا الله كلمة أحاج لك بها عند الله». يعني: لا إله إلا الله بگو. من با اين كلمه برايت نزد خدا، اقامة حجت خواهم كرد.

آندو به ابوطالب گفتند: مگر مي‌خواهي آئين عبدالمطلب را رها كني؟ رسول الله ص دوباره دعوتش را تكرار كرد آنها نيزسخن خود تكرار كردند. تا اينكه آخرين سخن ابوطالب اين بود كه من كيش و دين عبدالمطلب را ترجيح مي‌دهم. و از گفتن كلمة توحيد انكار ورزيد. رسول الله ص فرمود: «لأستغفرنَّ لك ما لم أنه عنك». يعني: مادام كه ممنوع نشده‌ام برايت طلب استغفار مي‌كنم. آنگاه خداوند، اين آيه را نازل فرمود: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ﴾ [التوبة: 113].

«براى پيامبر و مؤمنان، شايسته نبود كه براى مشركان (از خداوند) طلب آمرزش كنند».

همچنين اين آيه نيز در مورد ابوطالب نازل گرديد: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦﴾([[69]](#footnote-69)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ﴾.

2ـ تفسير آية ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ﴾:

3ـ اينكه رسول الله ص فرمود: بگو: «لا إله إلا الله» هدف فقط گفتن با زبان نبود بلكه هدف اقرار كردن و ايمان آوردن به يگانگي الله بود. بر خلاف تفسيري كه اهل كلام از «لا إله إلا الله» دارند.

4ـ ابوجهل و همراهش مي‌دانستند كه هدف از گفتن «لا إله إلا الله» چيست؟ پس خدا زشت بگرداند چهرة آن مسلمان نمائي را كه ابوجهل از وي نسبت به معني اسلام عالم تر است.

5ـ سعي و تلاش رسول الله ص براي مسلمان كردن عموي خود.

6ـ اين حديث، سخن كساني را كه عبد المطلب را مسلمان قلمداد مي‌كنند، مردود مي‌داند.

7ـ استغفار رسول الله ص، در حق ابوطالب و عدم مغفرت او و ممنوع شدن رسول الله ص از اين كار.

8ـ ضرر يار و دوست بد.

9ـ ضرر پيروي كوركورانه از گذشتگان و تعظيم آنان.

10ـ شبهه‌اي كه بيانگر اعتقاد اهل باطل است همين استدلالي است كه ابوجهل كرد.

11ـ اعمال به خاتمه بستگي دارد. اگر ابوطالب قبول مي‌كرد به نفعش بود.

12ـ استدلال پيروي از گذشتگان چه مغالطه‌اي بزرگ است كه همين سخن، آنها را قانع مي‌كرد و از پذيرفتن حق باز مي‌داشت.

باب (19): در مورد اينكه انگيزة كفر ورزيدن بني آدم و ترك نمودن دين الله، افراط در گرامي‌داشت بزرگان است([[70]](#footnote-70)).

ارشاد باريتعالي است: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ﴾ [النساء: 171].

«اى اهل كتاب! در دين خود، غلو (و زياده روى) نكنيد»([[71]](#footnote-71)).

و از ابن عباس در مورد اين آية سورة نوح: ﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ٢٣﴾ منقول است كه «ود» و«سواع» و«يغوث» و «يعوق» و «نسر» نام انسانهاي صالحي از قوم نوح بودند كه بعد از فوت آنها شيطان به ملتشان چنين القا كرد كه از آنها مجسمه‌هائي بسازند و آنها را با نامهايشان نامگذاري كنند قومشان اين كار را كردند ولي آنها را عبادت نمي‌كردند تا اينكه نسلهاي نخست از بين رفت و جهل فراگير شد, نسلهاي بعدي به عبادت آن مجسمه‌ها، روي آوردند. (بخاري)([[72]](#footnote-72)).

ابن قيم رحمه الله در اين مورد مي‌گويد: «بسياري از علماي سلف گفته‌اند كه وقتي بزرگان اهل كتاب وفات مي‌يافتند آنها در كنار قبرهايشان مي‌ايستادند و بعداً مجسمه‌هائي از آنان مي‌ساختند و پس از مدت طولاني به عبادت آنان روي مي‌آوردند([[73]](#footnote-73)).

از عمر س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «لا تطْرُونِي كَمَا أُطْرِيَ عيسى بن مَرْيَمَ وَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ, فَقُولُوا: عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». (بخاري و مسلم).

«در حق من آنگونه كه نصارا در حق عيسي بن مريم، افراط كردند شما افراط نكنيد. جز اين نيست كه من بندة الله هستم. پس بگوئيد: بنده و رسول الله».

همچنين رسول الله ص فرموده است: «إيّاكم والغلُوّ فإنّما أهلك مَن كان قبلكم الغُلُوّ».

«از زياده روي و افراط پرهيز نمائيد. زيرا كساني را كه قبل از شما بودند، زياده روي آنها را نابود ساخت»([[74]](#footnote-74)).

همچنين در صحيح مسلم از ابن مسعود: اين ارشاد رسول الله ص نقل است كه فرمود: «هلك الـمتنطعون قالها ثلاثاً». يعني: «متجاوزين از حد، نابود شوند. و اين جمله را سه بار تكرار كرد»([[75]](#footnote-75)).

**خلاصه آنچه كه در اين باب بيان شد:**

1ـ با مطالعة اين باب و باب بعدي به غربت و بي‌كسي اسلام و به قدرت الله كه چگونه قلبها را وارونه مي‌كند، پي مي‌بريم.

2ـ شناخت اينكه اولين شرك بر روي زمين افراط در حق بندگان نيك شروع شد.

3ـ شناختن اولين چيزي كه در دين انبيا تغيير ايجاد كرد و اسباب آن همراه با شناخت اينكه الله آنها را ارسال كرده ‌است.

4ـ شناخت اين مطلب كه چرا با وجود اينكه شرائع آسماني و فطرتهاي پاك آنرا رد مي‌كند، مردم به بدعتها روي مي‌آورند.

4ـ سبب آميخته كردن حق با باطل از اينجا آغاز شد:

الف ـ با بندگان نيك محبت داشتند.

ب ـ و برخي از دانشمندان و اهل خير براي اين منظور تصويرهاي آنان را ساختند، و بعديها كه هدف اين كار را نمي‌دانستند، گمان كردند كه نسل گذشته چيزي ديگر(عبادت آنان) مقصودشان بوده است, (در صورتي كه اينچنين نبود و آنها فقط احترام به بزرگان مقصودشان بود). پس از آن گمراه شدند و به عبادت آنان روي آوردند.

6ـ تفسير آية سوره نوح.

7 ـ خوي آدمي چنين است كه بتدريج از حق فاصله مي‌گيرد و به باطل نزديك مي‌شود.

8ـ تحقق اين مقوله از سلف صالح كه گفتند: بدعت سبب كفر مي‌شود. و اينكه بدعت نزد شيطان از گناه محبوبتر است, چونكه گناه, شخص مي‌داند كه گنهكار است و توبه مي‌كند,‌ ولي مبتدع توبه نمي‌كند چون فكر مي‌كند كار خوبي مي‌كند.

9 ـ سوء استفادة شيطان از بدعتها، زيرا شيطان مي‌داند كه چه چيزي سبب بدعت مي‌شود, گر چه كسي كه بدعت را ايجاد مي‌كند, ارادة خير داشته باشد.

10ـ شناخت يك اصل كلي در عقيده كه عبارت است از عدم افراط در تجليل و بزرگداشت نيكان.

11ـ ضرر توقف بر قبر، براي انجام عبادت و يا عمل نيكي.

12ـ شناخت علت نهي از مجسمه سازي و فلسفة دستور به نابودي آن.

13ـ با اهميت دانستن اين عملكرد قوم نوح(كه باعث گمراهي آنان شد).

14ـ جالب اينكه، اهل بدعت اين داستان قوم نوح را در كتاب حديث و تفاسير، مي‌خوانند ولي خداوند بر دلهايشان مهر زده است، طوري كه اين نوع اعمال را تأييد مي‌كنند و خون و مال كسي را با اينگونه اعمال مبارزه بكند، مباح مي‌دانند.

15ـ تصريح شده كه هدف قوم نوح، شفاعت خواستن از آنان بود.

16ـ كساني كه بعد آمدند, گمان كردند كه كساني كه صورتها و مجسمه‌ها را درست كرده‌اند,‌ عبادت آنها را مي‌خواستند.

17ـ اين سخن رسول اللهص كه فرمود: در حق من، آنطور كه نصارا در حق عيسي راه افراط را در پيش گرفتند، افراط مكنيد. سلام و درود الله بر رسول الله ص كه بصورت آشكار همه چيز را تبيين فرمود.

18ـ اين فرمودة پيامبر ص كه فرمود: «هلك الـمتنطعون» يعني اهل تكلف و افراط، هلاك بشوند.

19ـ تصريح اين مطلب كه بتها بعد از اينكه علم، از بين رفت، مورد پرستش واقع شدند، بيانگر اهميت علم و خطر از بين رفتن آنست.

20ـ علت از بين رفتن علم و دانش، مرگ علما بيان شده است.

باب (20): سرزنش شديد كسيكه الله را نزد قبري،‌ پرستش بكند تا چه رسد به اينكه خود صاحب قبر را پرستش نمايد؟!([[76]](#footnote-76)).

از عايشه روايت است كه ام سلمه, همسر رسول الله ص براي آن حضرت ص از كليسائي كه در حبشه ديده بود و درآن تصاوير وجود داشت، تعريف مي‌كرد. رسول الله ص فرمود: «أُولَئِكَ إِذَا مات فيهم الرَّجُلُ الصَّالِحُ أو العبد الصالح بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا, وَصَوَّرُوا فيه تِلكِ الصُّوَرَ, أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ». فهؤلاء جَمَعُوا بين الفتنتين: فتنة القبور وفتنة التّماثيل. (بخاري).

«اينان وقتي از ميانشان انساني صالح فوت مي‌كرد، بر قبرش مسجدي مي‌ساختند ودر آن تصويرهائي نقاشي مي‌كردند. اينها بدترين خلق نزد خدايند. اينها دو نوع فتنه و گناه را با هم مرتكب مي‌شدند، يكي قبرپرستي ديگري تمثال و تصاوير»([[77]](#footnote-77)).

همچنين از عايشه روايت است كه رسول الله ص در بيماري وفات، پارچه شالى بر روي چهره خود كشيده بود، ‌وقتي بيماريش شدت يافت آنرا بر داشت وفرمود: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

«نفرين خدا بر يهود و نصارا كه قبرهاي انبياء خود را مسجد قرار دادند».

بخاطر همين بود كه قبر رسول الله ص را آشكار نكردند تا مبادا مردم آنرا سجده‌گاه قرار دهند. (بخاري و مسلم)([[78]](#footnote-78)).

از جندب بن عبد الله روايت است كه پنج روز قبل از وفات رسول الله ص ازايشان شنيد كه فرمودند: «إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدِ اتَّخَذَنِي خَلِيلا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلا وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلا أَلا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ أَلا فَلا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنْهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ».(مسلم).

«من به خدا پناه مي‌برم از اينكه يكي از شماها را دوست خويش قرار دهم. زيرا كه خداوند، مرا دوست خويش قرار داده ‌است همانطور كه ابراهيم را دوست (خليل) قرار داده بود. و اگر من كسي را از افراد امتم خليل (دوست) قرار مي‌دادم، ابوبكر را بر مي‌گزيدم. آگاه باشيد! امتهاي قبل از شما قبور انيباء خويش را مساجد قرار مي‌دادند، مواظب باشيد كه شما قبور را مساجد نگيريد, من شما را از اين كار باز مي‌دارم».

بدينصورت رسول الله ص در آخرين روزهاي زندگيش، اين كار را ممنوع اعلام كرد و كساني را كه چنين كرده‌اند لعن و نفرين نمود. و اگر كسي روي به قبري فقط نماز بخواند بدون اينكه مسجدي بسازد، باز هم مشمول همين حكم و همين لعن و نفرينها مي‌شود. زيرا معني اين سخن راوي: «خشي أن يُتَّخذ مسجداً» همين است.

البته ظاهر است كه اصحاب ش قصد ساخت مسجد روي قبر رسول الله ص را نداشتند. و هر جائي كه در آن قصد نماز بكنند، مسجد ناميده مي‌شود. چنانكه رسول الله ص فرمود: «جُعلت ِلي الأرض مَسجداً و طهوراً».

«در زمين براي من مسجد و وسيلة پاكيزگي است».

از ابن مسعود س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «إِنَّ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ وَمَنْ يَتَّخِذُ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ». (احمد با سند جيد وابوحاتم در صحيح خود).

«از بدترين انسانها هستند كساني كه هنگام بر پائي قيامت زنده باشند و همچنين كساني كه قبرها را مسجد قرار مي‌دهند».

بنابر اين علما اتفاق دارند كه سد راه چيزي كه به شرك و به محرمات مي‌انجامد فرض است. از اينرو خواندن نماز در مسجدي كه روي قبر ساخته شده است جايز نيست.

چنانكه در تعليقات بخاري روايتي از عمر س منقول است كه ايشان، انس را ديد كه كنار قبري نماز مي‌گزارد، گفت: «القبر, القبر» يعني مواظب باش آنجا قبري وجود دارد. و اين بيانگر آنست كه نماز نزد قبرها، جايز نخواهد بود. زيرا اين عمل از وسايل و راه‌هائي است كه به شرك مي‌انجامد.

در اين حديث كساني كه روي قبرها مسجد مي‌سازند يا به سوي قبرها نماز مي‌خوانند، از بدترين انسانهاي روي زمين بشمار رفته‌اند.

با توجه به اين حديث، اندكي به حال مسلمانان كنوني بينديش و ببين كه چگونه در شهرهاي اسلامي گنبدهاي بزرگ و شامخ روي قبرها مي‌سازند و گرد آنها طواف مي‌نمايند و نيازهاي خود را عرضه مي‌دارند. و چه داستانهائي در مورد اينكه قبر فلان بزرگ، مستجاب الدعوات و باب الحوائج و... مي‌باشد، بيان مي‌كنند، آنگاه غربت و بي‌كسي اسلام برايت آشكار مي‌گردد.

بويژه وقتي ببيني كه آنها اين كارها را به نام اسلام و به نام توحيد انجام مي‌دهند. واقعاً غربتي كه در زمان حاضر دامنگير اسلام شده در هيچ زماني دامنگير آن نشده است. و اگر كسي آنان را از اين كار باز دارد، او را متهم به افراط و ناداني و عدم درك اسلام مي‌كنند. او آنها را به سوي الله مي‌خواند و آنها او را به سوي آتش دوزخ دعوت مي‌كنند. از خدا عفو و عافيت مي‌طلبيم.

**خلاصه آنچه كه در اين باب بيان شد:**

1ـ ارشاد رسول الله ص، در مورد كسيكه مسجدي نزد قبر انسان صالحي مي‌سازد و لو اينكه نيتش درست باشد.

2ـ ممنوع قرار دادن تصوير و مجسمه سازي و نكوهش شديد اين كار.

3ـ حساسيت رسول الله ص نسبت به اين امور چنانكه در اين مورد سخن گفته بود، سپس تا پنج روز قبل از وفات و همچنين در لحظات پاياني عمر خود، در مورد پرهيز از آن توصيه نمود.

4ـ حتي در مورد قبر خويش فرمود كه آنرا مسجد قرار ندهيد.

5ـ اين عمل از اعمال يهود و نصارا در مورد قبور انبياءشان بوده است.

6ـ نفرين كردن آنها بخاطر اين كار.

7ـ هدف رسول الله ص، برحذر داشتن امت خويش از اين كارها.

8ـ علت اينكه چرا رسول الله ص، در مقبره عام دفن نگرديد.

9ـ معني مسجد قرار دادن قبر.

10ـ يكي قرار دادن كساني كه قيامت بر آنها بر پا مي‌شود با كساني كه قبور را مساجد قرار مي‌دهند. بدينصورت عوامل ايجاد شرك و عواقب آنرا قبل از اينكه شرك بوقوع بپيوندد، بيان فرمود.

11ـ رسول الله ص پنج روز قبل از وفات خويش، در واقع اعتقادات دو گروه از اهل بدعت را كه عبارت اند از: جهميه و رافضي، مردود اعلام كرد. اين دو گروه را علما، از همان هفتاد و دو گروه باطله دانسته‌اند. رافضيان(كه امروزه خود را شيعه مي‌نامند و در حقيقت اينها رافضي هستند.مترجم) ترويج دهندگان شرك و قبرپرستي مي‌باشند و اولين كساني هستند كه بر روي قبرها مسجد ساختند.

12ـ شدت بيماري رسول الله ص هنگام وفات.

13ـ مقام خلّت رسول الله ص (خليل بودن).

14ـ مقام خلّت از مقام محبت بالاتر است.

15ـ تصريح به اينكه ابوبكر صديق س از ساير اصحاب، افضل مي‌باشد.

16ـ در اين سخن اشاره به خلافت ايشان نيز هست.

باب (21): در مورد اينكه احترام و بزرگداشت بيش از حد قبور صالحين، آنها را به بت‌هايي كه به غير از الله پرستش مي‌شوند، تبديل مي‌سازد([[79]](#footnote-79)).

در موطأ مالك / آمده است كه رسول الله ص فرمود: «اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنَاً يُعْبَدُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

«بار الها، پس از من قبرم را بتي كه مورد پرستش واقع بشود، قرار مده. و افزود، كه خداوند بر ملتي كه قبور انبياء خود را مسجد قرار مي‌دهند، شديداً خشم مي‌گيرد»([[80]](#footnote-80)).

و ابن جرير طبري بسندش از سفيان از منصور از مجاهد نقل كرده‌است كه در مورد «لات» كه در آية: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩﴾ [النجم: 19]از آن ذكري بميان آمده و گفته است: شخصي بود كه براي حجاج آرد گندم و شير تهيه ميكرد وقتي مُرد، در كنار قبرش جهت تعظيم وي ايستادند. ابوالجوزاء از ابن عباس نيز نقل كرده كه «لات» براي حجاج آرد گندم و شير فراهم مي‌كرد([[81]](#footnote-81)).

همچنين از ابن عباس روايت است كه رسول الله ص فرمود**:** «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ص زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْـمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْـمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ» (روايت سنن أربعه).

«رسول الله ص زناني را كه قبرها را زيارت مي‌كنند و همچنين كساني را كه روي قبرها مسجد مي‌سازند و آنهارا چراغاني مي‌كنند، نفرين كرده‌است»([[82]](#footnote-82)).

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ تفسير «اوثان».

2ـ تفسير عبادت.

3ـ رسول الله ص از چيزهائي پناه مي‌خواست كه خطر وقوع آنرا احساس مي‌كرد.

4ـ عمل امتهاي سابق را كه قبر پيامبران خود را مسجد قرار مي‌دادند در ضمن نهي از مسجد قرار دادن قبر خود بيان داشت.

5ـ شدت خشم و غضب الله بر اين كار.

6ـ مسألة مهم اينكه در مورد «لات» كه از بزرگترين بتان عرب بود اطلاعات بدست آورديم.

7ـ شناخت اينكه محل پرستش لات، قبر انسان صالحي بوده است.

8ـ اسم آن شخص لات بوده و آشنائي با وجه تسميه آن

9ـ نفرين بر زناني كه بكثرت از قبرستانها ديدن مي‌كنند.

10ـ نفرين بر كسيكه روي قبر، چراغ روشن مي‌كنند يا آنها را چراغاني مي‌نمايند.

باب (22): در مورد پاسداري رسول الله ص، از مرزهاي توحيد و مسدود كردن تمامي راه‏هاي منجر به شرك.

ارشاد باري‏تعالي است: ﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَهُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ١٢٩﴾[التوبة: 128-129]. «به يقين، رسولى از خود شما بسويتان آمد كه رنجهاى شما بر او سخت است; و اصرار بر هدايت شما دارد; و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است، اگر آنها (از حق) روى بگردانند، (نگران مباش) بگو: خداوند مرا كفايت مى‏كند; هيچ معبودى بحق جز او نيست; بر او توكل كردم; و او صاحب عرش بزرگ است»([[83]](#footnote-83)).

از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «لا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ». (ابوداود با سند حسن).«خانه‏هايتان را قبرستان مسازيد. و قبر مرا محل جشن و تجمع قرار مدهيد و براي من، درود بفرستيد. زيرا از هر كجا درود بفرستيد به من مي‌رسد» ([[84]](#footnote-84)).

و از علي بن الحسين س روايت است كه مردي را ديد كه سعي داشت خود را به جاي خالي‌اي نزد قبر رسول الله ص برساند و در آنجا دعا بكند. علي بن حسين او را از اين كار بازداشت و گفت: برايت حديثي را كه از پدرم شنيده‌ام و او از جدم شنيده است روايت مي‌كنم: رسول الله ص فرموده است: «لا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عِيدًا وَلا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَ صلّوا فإن تسليمكم يبلغني حَيْثُمَا كُنْتُمْ». (رواه في الـمختارة).

«قبر مرا محل جشن و تجمع قرار ندهيد و خانه‌هايتان را قبرستان نسازيد**.** و براي من درود بفرستيد زيرا سلام (و درودهاي) شما هر كجا باشيد به من مي‌رسد»([[85]](#footnote-85)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية: ﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ﴾**.**

2ـ رسول الله ص امتش را از مرزهاي شرك كاملاً دور ساختند.

3ـ شيفتگي رسول الله ص و مهرباني و دلسوزي‌اش نسبت به ما.

4ـ با وجودي كه ديدن قبر رسول الله ص از اعمال نيك بشمار مي‌رود ولي ايشان از زيارت آن بصورت ويژه، منع ساختند.

5ـ زيارت مكرر قبر را منع فرمودند.

6ـ اينكه فرمود: «خانه‌هايتان را گورستان قرار ندهيد» به خواندن نوافل در خانه‌ها تشويق فرمود.

7ـ اصحاب اتفاق داشتند كه نبايد، در گورستان نماز خواند.

8ـ علت اينكه فرمود: «درود وسلام شما، هر كجا باشيد به من مي‌رسد», اين بود كه سعي نكنيد حتماً براي اين منظور نزد قبر من حاضر بشويد.

9ـ در عالم برزخ اعمال امتش، ازجمله درود و سلام آنها، بر او عرضه مي‌شود.

باب (23): عده‌اي از اين امت، بتها را خواهند پرستيد([[86]](#footnote-86)).

خداوند مي‌فرمايد: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ٥١﴾ [النساء: 51].

«آيا نديدى كسانى را كه بهره‏اى از كتاب (خدا) به آنان داده شده، (با اين حال)، به «جبت‏ و طاغوت‏» ( بت و بت‏پرستان) ايمان مى‏آورند، و درباره كافران مى‏گويند: «آنها، از كسانى كه ايمان آورده‏اند، هدايت يافته‏ترند»؟!([[87]](#footnote-87)).

همچنين ارشاد باريتعالي است: ﴿قُلۡ هَلۡ أُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيۡهِ وَجَعَلَ مِنۡهُمُ ٱلۡقِرَدَةَ وَٱلۡخَنَازِيرَ وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَ﴾. [المائدة: 60]**.**

«بگو: آيا شما را از كسانى كه موقعيت و پاداششان نزد خدا برتر از اين است، با خبر كنم؟ كسانى كه خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، (و مسخ كرده،) و از آنها، ميمونها و خوكهايى قرار داده، و پرستش بت كرده‏اند».

همچنين فرموده است: ﴿قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِمۡ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيۡهِم مَّسۡجِدٗا﴾ [الكهف: 21]**.** «ولى بزرگان آن قوم گفتند: ما مسجدى در كنار (مدفن) آنها مى‏سازيم (تا خاطره آنان فراموش نشود)»([[88]](#footnote-88)).

از ابو سعيد خدري س روايت است كه رسول اللهص فرمود**:** «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حذو القذّة, حَتَّى لَوْ دَخَلُوا فجُحْرِ ضَبٍّ؛ لَدَخَلْتُمُوهُ, قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ:«فَمَنْ». (بخاري ومسلم).

«يقيناً شما، مو به مو از آداب و سنن سنتهاي امتهاي پيشين پيروي خواهيد كرد. حتي اگر آنان وارد سوراخ سوسماري شدند شما نيز وارد آن مي شويد. اصحاب گفتند: هدف شما، يهود و نصارا است؟ فرمود: پس هدفم كيست؟»([[89]](#footnote-89))..

همچنين از ثوبان س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِيَ الأَرْضَ, فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا, وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا, وَأُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الأَحْمَرَ وَالأَبْيَضَ, وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لأُمَّتِي أَنْ لا يُهْلِكَهَا بِسَنَةٍ عَامَّةٍ, وَأَنْ لا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ, فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ, وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لا يُرَدُّ وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لأُمَّتِكَ أَنْ لا أُهْلِكَهُمْ بِسَنَةٍ عَامَّةٍ, وَأَنْ لا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ, فيَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ وَلَوِاجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا (أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا) حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا». (مسلم).

ورواه البرقاني في صحيح و زاد: «وإنّما أخاف على أمّتي الائمة الـمضلّين وإذا وَقع عليهم السيف لم يرفع إلى يوم القيامة ولا تقُومُ السّاعة حتى يلحق حيٌّ من أمّتي بالـمشركين, وحتّى تُعبد فئام من أمَّتي الأوثان, وإنّه سيكون في اُمّتي كذّابون ثلاثون، ‌كلُّهم يزعم أنّه نبّي, وأنا خاتم النّبيين لا نبيَّ بعدي، ولا تزالُ طائفة من اُمّتي على الحقِّ منصورة، لا يضُرُّ هم مَن خذَلَهم ولا مَن خالَفَهم حتّى يأتي أمر الله تبارك وتعالى».

«زمين را در جلوي چشمانم، هموار ساخت و من شرق و غرب آنرا ديدم، و تا جائي كه من ديدم، امتم حكومت خواهد كرد. و به من دو خزانه سرخ و سفيد داده شد. و از پروردگارم خواستم كه امتم را بوسيلة خشكسالي فراگير، نابود نكند. و دشمن بيگانه‌اي كه نسلشان را بر چيند، بر آنها مسلط نگرداند.

پروردگارم به من گفت: اي محمد، من وقتي چيزي را فيصله كردم، برگشت ندارد. در مورد امتت وعده نموده‌ام كه آنها را بوسيلة خشكسالي فراگير، هلاك نكنم. همچنين بر آنها دشمني بيگانه بگونه‌اي مسلط نكنم كه ريشة آنها را بر كند و لو اينكه نيروهاي كفر همه با هم از هر سو بر آنها حمله ور باشند. مگر اينكه در جنگهاي داخلي همديگر را به قتل برسانند و اسير بكنند».

و در روايت برقاني، اضافه بر آن چنين آمده است: من بر امتم از رهبران گمراه كنننده مي‌ترسم. و بعد از اينكه شمشير در ميان آنان به كار رفت، ديگر تا قيامت برداشته نخواهد شد. و قيامت بر پا نمي‌شود تا آنكه گروهي از امتم مشرك نگردند. و تا آنكه گروه زيادي از امتيانم بتها را نپرستند. و در ميان امتم سي نفر كذاب و مدعي نبوت ظهور خواهد كرد در حالي كه من خاتم پيامبرانم و پس از من پيامبر و نبي‌اي نخواهد آمد. و گروهي از امتم همواره بر حق خواهند ماند و از جانب الله ياري خواهند شد كه عدم همكاري بعضي و مخالفت بعضي،‌ به آنان آسيبي نمي‌رساند. تا اينكه قيامت بر پا مي‌شود»([[90]](#footnote-90)).

«أئمة الـمضلين» شامل پيشوايان ديني و هم حاكمان وقت مي‌شود كه مسلمانها را به بدعت و كارهاي شرك آميز و احكام غير شرعي، وادار مي‌نمايند.

همچنين فرمود: وقتي شمشير ميان امتم افتاد، ديگر از ميان آنان تا قيامت برداشته نخواهد شد.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية 51 سورة نساء.

2ـ تفسير آية 60 سورة مائده.

3ـ تفسير آية 21 سورة كهف.

4ـ هدف از ايمان به جبت و طاغوت در اينجا چيست؟ آيا قلباً آنها چنين بودند يا فقط براي خشنود ساختن مشركين چنين وانمود كردند در حالي كه به بطلان آن ايمان داشتند؟

5ـ اين گفتار آنان به كافران كه شما از مؤمنان راه يافته‌تريد.

6ـ آنچه مهم است اينكه در اين امت نيز چنين عناويني به پيروي از يهود و نصارا پيدا مي‌شوند چنانكه در حديث ابو سعيد اين مطلب بيان شده است.

7ـ تصريح رسول الله ص مبني بر اينكه در اين امت نيز بت‌پرست، اتفاق خواهد افتاد.

8ـ واقعاً شگفت انگيز است كه افرادي از اين امت، با وجود اقرار به شهادتين، و با وجود اعتراف به حقانيت محمد ص و قرآن ادعاي نبوت بكنند مانند مختار كه در اواخر عهد صحابه چنين ادعائي كرد و گروه زيادي از او پيروي كردند.

9ـ مژده به اينكه حق به كلي نابود نخواهد شد آنگونه كه قبلاً نابود مي‌شد بلكه، هموار گروهي بر آن استوار خواهند ماند.

10ـ نشاني حقانيت آنها اينست كه با وجود عدم همكاري ديگران و همچنين با وجود مخالفت ديگران، همچنان ثابت قدم مي‌مانند.

11ـ و اين تا قيامت باقي خواهد ماند.

12ـ معجزاتي كه در حديث ثوبان بيان شد از جمله: ديدن مشرق و مغرب و اينكه امتش بر آنها حكومت خواهد كرد، چنانكه اين اتفاق افتاد و مشرق و مغرب بجز شمال و جنوب بدست امت اسلام افتاد. و خبر دست‌يابي به دو خزانه و همچنين پذيرفته شدن دو دعا و عدم پذيرش دعاي سوم، و خبر دادن از بكار گيري شمشير در ميان مسلمانان و كشتن و اسير كردن همديگر و خاتمه نيافتن اينگونه جنگهاي داخلي تا قيامت. و احساس خطر از پيشوايان گمراه كن و خبر دادن از انبياي دروغين و بقاي گروه منصوره كه همة اينها همانطور كه رسول الله ص فرموده بود، اتفاق افتاد.

13ـ ذكر بيشترين ‌ترس ايشان بر امت بخاطر رهبران گمراه‌كننده.

14ـ توضيح معني بت‌پرستي.

باب (24): آنچه در مورد سحر و جادو آمده است.

ارشاد باريتعالي است: ﴿وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖ﴾ [البقرة: 102]**.** **«**و مسلما مى‏دانستند هر كسى خريدار اين گونه متاع باشد، در آخرت بهره‏اى نخواهد داشت**»**.

همچنين فرموده است: ﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ﴾.

عمر س «جبت» را سحر و «طاغوت» را شيطان معني كرده‌است.

جابر مي‌گويد: «طواغيت» به غيبگوياني گفته شود كه شيطان نزد آنان مي‌رفت و در هر منطقه يكي وجود داشت.

از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْـمُوبِقَاتِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا هُنَّ؟ قَالَ:الشِّرْكُ بِاللَّهِ, وَالسِّحْرُ, وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ, وَأَكْلُ الرِّبَا, وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ, وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ, وَقَذْفُ الْـمُحْصَنَاتِ الـْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلاتِ». (بخاري).

«از هفت چيز هلاك كننده بپرهيزيد. اصحاب پرسيدند: آنها كدامند؟ فرمود: شرك ورزيدن به الله، جادوگري، قتل ناحق، خوردن مال ربا، خوردن مال يتيم، فرار از جنگ و جهاد و اتهام به زنان پاكدامن و بي‌خبر مؤمن»([[91]](#footnote-91)).

جابر از رسول الله ص نقل مي‌كند: «حدّ السّاحر ضربه بالسّيف»يعني: «حد (تنبيه) ساحر اينست كه گردنش با شمشير زده شود». اينرا ترمذي نقل كرده و گفته است، از اينرو با سند صحيح بر جابر موقوف است.

و از بجاله بن عبده روايت است كه عمر بن خطاب س نامه‌اي نوشت و در آن دستور داد كه هم مردان و زنان جادوگر را به قتل برسانيد، بجاله مي‌گويد: ما پس از دستوراي‌شان، سه جادوگر،‌ را به قتل رسانديم. صحيح بخاري

و از حفصه روايت است كه دستور به قتل كنيزي داد كه او را سحر كرده بود.

امام احمد مي‌گويد: از سه نفر از اصحاب پيامبر روايت است كه چنين فتوا داده‌اند([[92]](#footnote-92)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية 102 سورة بقره.

2ـ تفسير آية 51 سورة نساء

3ـ تفسير «جبت و طاغوت» و بيان فرق آنها.

4ـ طاغوت، گاهي از جنها و گاهي از انسانها مي‌باشند.

5ـ شناخت، هفت مورد هلاك كننده كه رسول الله ص از آنها بر حذر داشته است.

6ـ كسكيه جادوگري مي‌كند، كافر مي‌شود.

7ـ به جادو گر بدون اينكه فرصت توبه داده شود، بايد كشته شود.

8ـ در زمان عمر س جادوگران وجود داشته‌اند، پس چه رسد به زمانهاي بعدي.

باب (25): در مورد برخي از انواع سحر و جادو.

قال أحمد:‌ حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا عوف. عن حيان بن العلاء، حدثنا قطن بن قبيصه عن أبيه، أنه سمع النبي ص قال :«إن العيافة والطَّرق والطية من الجبت».

رسول الله ص ‌فرمود:‌ «فال از پرواز درآمدن پرندگان و فال ترسيم خطوط بر روي زمين و بدفالي، سحر و جادو به شمار مي‌آيند.

عوف مي‌گويد: عيافه يعني شخصي پرنده‌اي را به پرواز در مي‌آورد تا ببيند به كدام سو مي‌رود. و الطرق يعني كشيدن خطوط بر روي زمين».

و حسن بصري در مورد «جبت» مي‌گويد: جبت همان شيطان است (سند اين روايت، جيد است و در سنن ابوداود و نسائي و ابن حبان نيز آمده)([[93]](#footnote-93)).

از ابن عباس روايت است كه رسول الله ص فرمود: «مَنِ اقْتَبَسَ شعبة مِنَ النُّجُوم، فقدِ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ السِّحْرِ زَادَ مَا زَادَ». ( ابوداود با سند صحيح).

«هر كس بخشي از علم نجوم، را فراگيرد در واقع بخشي از سحر و جادو را فرا گرفته است. و هر چند اضافه فرا بگيرد به همان مقدار سحر و جادو را فرا گرفته است»([[94]](#footnote-94)).

همچنين ابوهريره س‌ روايت است كه هر كس در گِرهي بدمد، سحر كرده ‌است و كسيكه سحر بكند، شرك ورزيده است و هر كس چيزي (در گردن) بياويزد، به همان چيز سپرده مي‌شود. (نسائي)([[95]](#footnote-95)).

وعن ابن مسعود س أن رسول الله ص قال: «ألا هل أنبِّئكم ماالعضه؟ هي النّميمة, القالة بين النّاس».‌ (مسلم).

رسول الله ص فرمود: «آيا به شما بگويم كه «عضه» چيست؟ عضه عبارت است از سخن چيني و گفتاري كه دهن به دهن بگردد»([[96]](#footnote-96)).

همچنين از ابن عمر روايت است كه رسول الله ص فرمود: «إنَّ من البيان لسحراً» (متفق عليه).

«بي‌ترديد بعضي از بيانها، سحر آميز است»**([[97]](#footnote-97))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ عيافه، طرق و طيره از اقسام سحر به شمار مي‌آيند.

2ـ‌ بيان معني عيافه و طرق و طيره.

3ـ علم نجوم نيز نوعي جادو است.

4ـ دميدن در گره نيز از انواع جادو به شمار مي‌رود.

5ـ سخن چيني و بدگويي نيز اثر جادويي دارد.

6ـ فصاحت و شيرين زباني نيز گاهي اثر جادويي دارد.

باب (26): در مورد كهانت و استخدام جن و غيره([[98]](#footnote-98)).

به نقل بعضي از زنان رسول الله ص روايت است كه رسول الله ص فرمود: ‌«مَن أتى عرّافاً فسأله عن شيءٍ فصدَّقه؛ لم تُقبَل له صلاة أربعين يوماً». (مسلم).

«اگر كسي نزد كاهني برود و از او در مورد چيزي سوال بكند, سپس او را تصديق بنمايد، نماز چنين شخصي تا چهل روز پذيرفته نخواهد شد»([[99]](#footnote-99)).

همچنين عمران بن حصين از رسول الله ص نقل مي‌كند كه فرمود: «ليس منا من تَطير أو تُطير له، أو تَكهن أو تلحفن له أو سحر،‌ أو سحر لهُ، ومن أتى كاهناً فصدَّقه بما يقول، فقد كفر بما أُنزل على محمَّد». (بزار با سند جيد).

«از من نيست كسيكه فال بگيرد و يا براي او فال گرفته شود يا كهانت بكند و يا براي او كهانت بشود يا جادو بكند و يا بخاطر او جادو بشود. و هر كس نزد كاهني برود، و او را در گفته‌هايش تصديق بكند، با اين كار، به آنچه بر محمد نازل شده كفر ورزيده است».

البته أيـن روايت طبراني با سند حسن از ابن عباس بدون جمله‌ي «و من أتى ....إلى آخر»**‌** آمده است([[100]](#footnote-100)).

بغوي مي‌گويد: عراف كسي است كه مدعي شناخت امور پوشيده است. مثلاً دزد را شناسايي مي‌كند و گمشده را پيدا مي‌كند و مانند اينها.

بعضي گفته‌اند: عراف همان كاهن است و كاهن كسي است كه از اموري كه هنوز اتفاق نيفتاده است، ‌خبر مي‌دهد. و گفته‌اند: آنست كه به گمان خود، اسرار قلب را مي‌داند([[101]](#footnote-101)).

ابن تيميه مي‌گويد: عراف به كاهن و منجم و ساير كساني كه از امور غيب و پوشيده سخن مي‌گويند، گفته مي‌شود([[102]](#footnote-102)).

ابن عباس در مورد كساني كه از روي حروف ابجد و نگاه به ستارگان سخناني مي‌گويند گفته است: اينان نزد الله، هيچ بهره‌اي ندارند([[103]](#footnote-103)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ ايمان به قرآن، و تصديق نمودن كاهن، نمي‌توانند در يك قلب جمع بشوند.

2ـ تصريح به اين كه اين عمل كفر است.

3ـ حكم كسي كه سخن‌ كاهن را بپذيرد و نزد او برود.

4ـ حكم كسي كه براي او فال بزنند.

5ـ حكم كسي كه براي او سحر بكنند (يعني به نفع او سحر بكنند).

6 ـ حكم كسيكه حروف ابجد را فرا بگيرد.

7ـ فرق ميان كاهن و عراف.

باب (27): در مورد احكام ابطال(باطل كردن) سحر([[104]](#footnote-104))

از جابر س روايت است كه از رسول الله ص در مورد ابطال سحر با سحر، پرسيدند: فرمود: ‌«هِي مِن عَمَل الشِّيطان». (احمد با سند جيد و ابوداود).

«يعني اين كار از اعمال شيطان است».

و از امام احمد، در اين مورد پرسيدند: گفت: ابن مسعود اينگونه كارها را مكروه و ناپسند مي‌دانست([[105]](#footnote-105)).

و در بخاري از قتاده نقل است كه از ابن مسيب پرسيد: مردي جادو شده و از همبستري با همسرش بازداشته شده است،‌‌ آيا جايز خواهد بود كه سحرش باطل كرده شود، گفت:‌ اشكالي ندارد زيرا هدف از ممنوعيت اينست كه جامعه اصلاح بشود و چيزي كه براي نفع رساندن باشد،‌ ممنوع نيست([[106]](#footnote-106)).

و از حسن بصري روايت است كه فرمود: ابطال سحر بوسيله‌ي سحر كار ساحران است. ابن قيم / مي‌گويد:‌ «نشره» يعني ابطال سحر و آن بر دو نوع مي‌باشد:

1ـ ابطال بوسيله‌ي سحر و اين نوع از عمل شيطان است و سخن حسن بصري، به همين نوع حمل مي‌شود. زيرا در اينصورت، باطل كننده و بيمار، به جنها و شياطين روي مي‌آورند و آنها را خشنود مي‌سازند تا سحر را باطل بكنند.

2ـ اما ابطال سحر بوسيله‌ي خواندن و دم كردن و استفاده از داروها و دعاهاي مباح، اشكالي ندارد و جايز مي‌باشد([[107]](#footnote-107)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ نهي از ابطال سحر، بوسيله‌ي سحر.

2ـ فرق ميان ابطال مشروع سحر و ابطال نامشروع.

باب (28): در مورد فال بد زدن([[108]](#footnote-108)).

خداوند مي‌فرمايد: ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الاعراف: 131].

«آگاه باشيد سرچشمه همه اينها، نزد خداست; ولى بيشتر آنها نمى‏دانند»([[109]](#footnote-109)).

همچنين مي‌فرمايد: ﴿قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ أَئِن ذُكِّرۡتُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ مُّسۡرِفُونَ ١٩﴾‌ [يس: 19]. «(رسولان) گفتند: «شومى شما از خودتان است اگر درست بينديشيد، بلكه شما گروهى اسرافكاريد».

و از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «لاعَدوى، ولا طِيره ولا هامة ولا صفر» (بخاري ومسلم) وزاد مسلم: «ولا نوء ولا غول».

«واگير دار بودن بيماري، و فال بدن زدن بوسيله‌ي پرندگان و منحوس و شوم پنداشتن برخي حشرات و ماه صفر را هيچكدام حقيقت ندارد. و در روايت مسلم اضافه بر موارد فوق آمده است كه ستاره‌ي اقبال و وجود غول نيز واقعيت ندارد»([[110]](#footnote-110)).

از انس روايت شده كه رسول الله ص فرمود: «لا عَدوى ولا طيرة ويعجبني الفأل‌ قالوا: وما الفأل؟ قال: «الكلمة الطّيبة». (بخاري و مسلم).

«واگيردار بودن بيماري و فال بد، حقيقت ندارد. البته فال نيك را مي‌پسندم. گفتند: فال نيك چيست؟ فرمود: سخن نيك»([[111]](#footnote-111)).

و ابوداود بسند صحيح از عقبه بن عامر، روايت كرده ‌است كه از رسول الله ص، در مورد فال پرسيدند: فرمود: بهترين نوع آن، فال نيك است. و افزود كه فال نبايد مسلمان را از كاري كه اراده كرده باز بدارد. اگر شما با چيزي مواجه شديد كه برايتان ناپسند بود. اين دعا را بخوانيد: «اللَّهم لا يأتي بالحسنات إلا أنتَ ولا يَدفَعُ السِّيئات إلا أنتَ ولا حول ولا قُوَّه إلا بك». «بار الها! حسنات را فقط تو مي‌آوري و از بديها فقط تو نجات مي‌دهي و هيچ حول و قوه‌اي جز از جانب تو وجود ندارد»([[112]](#footnote-112)).

همچنين ابوداود،‌ اين حديث مرفوع ابن مسعود س را نقل كرده‌است. كه رسول الله ص فرمود:‌ «الطِّيرة شِركٌ، الطِّيرة شركٌ وما مِنّا إلا… ولكنَّ الله يُذهبُه بالتّوكّل». (صححه الترمذي وجعل آخره من قول ابن مسعود).

يعني: «فال بد زدن شرك است. و اينرا دوبار تكرار كرد. سپس افزود هيچ كس از ما چنين نيست كه گاهي در دلش گماني نگذرد ولي خداوند، اينطور چيزها را با توكل بر او، از بين مي‌برد»([[113]](#footnote-113)).

در مسند احمد اين حديث ابن عمر ذكر شده است كه رسول الله ص فرمود: «‌مَن رَدَّته الطِّيرة عن حاجته فقد أشرك» قالوا: فما كفَّارة ذلك؟ قال: أن تقول: اللَّهم لا خير إلا خِيرك ولا طير إلا طيرُك ولا إله غيرُك».

«هر كسي كه فال بد او را از ادامه‌ي كارش باز بدارد، او شرك ورزيده است. گفتند: كفاره‌ي اين گناه چيست؟ فرمود: بگو: بارالها! خيري بجز خير تو، و فالي بجز فال تو، و خدائي جز تو وجود ندارد».

و همچنين احمد از حديث فضل بن عباس روايت كرده‌است: «إنما الطيرة‌ ما أمضاك, أو ردّك»([[114]](#footnote-114)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ توضيح آيات: ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ﴾ و ﴿قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾.

2ـ نفي واگيردار بودن بيماري بدون اذن الله.

3ـ نفي فال بد.

4ـ نفي نحوست حشرات.

5ـ‌ نفي نحوست و شومي ماه صفر.

6ـ استحباب فال نيك از سخن نيك.

7ـ توضيح فال نيك.

8ـ وقوع و احساس فال بد در دل اشكالي ندارد و توكل بر خدا آنرا از بين خواهد برد.

9ـ چه دعائي بخواند كسيكه از فال بد متاثر شده است.

10ـ‌ تصريح اين مطلب كه فال بد شرك است.

11‌ـ تفسير فال ممنوعه.

باب (29): پيرامون احكام ستاره‌شناسي([[115]](#footnote-115)).

بخاري در كتاب صحيح خود، به نقل از قتاده مي‌گويد: خداوند، ستاره‌ها را براي سه هدف خلق نموده است: 1ـ زينت آسمان باشند. 2ـ براي رجم شياطين و جن‌ها 3ـ و علايمي‌ باشند جهت راهنمايي به مردم. و اگر كسي بخواهد از آنها استفادة ديگري برد، دچار اشتباه بوده و تلاشش بيهوده خواهد بود. و به خود زحمت چيزي را مي‌دهد كه علم آنرا ندارد**([[116]](#footnote-116))**.

همچنين قتاده فراگيري علم شناسائي بروج ماه (منازل القمر) را مكروه دانسته است. و ابن عيينه آنرا جايز مي‌داند. اينرا حرب از آنها نقل كرده‌است**([[117]](#footnote-117))**.

البته، احمد و اسحاق، نيزآنرا جايز دانسته‌اند**([[118]](#footnote-118))**.

و از ابوموسي روايت است كه رسول الله ص فرمود: «ثلاثة لا يَدخلون الجنَّة: مُدمن الخَمر، وقاطع الرّحم ومُصَدّق بالسِّحر» (احمد و ابن حبان).

«سه نفر به هيچ وجه وارد بهشت نمي‌شوند: 1ـ كسيكه معتاد به نوشيدن شراب باشد 2ـ كسيكه رابطه خويشاوندي را قطع نمايد 3ـ كسيكه جادوگر را تصديق نمايد»**([[119]](#footnote-119))**.

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ‌ حكمت از آفريدن ستارگان.

2ـ سخن كسيكه غير از اين را بگويد، مردود است.

3ـ اختلاف در حكم فراگيري علم شناخت منازل قمر.

4ـ وعيد شديد براي كسيكه سخن جادوگر را تصديق نمايد. گرچه پي برده باشد كه او بر باطل است.

باب (30): در مورد تاثير ستاره‏ها در بارندگي([[120]](#footnote-120)).

ارشاد باريتعالي است:﴿وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ ٨٢﴾[الواقعة: 82].

«و به جاى شكر روزيهايى كه به شما داده شده آن را تكذيب مى‏كنيد»**([[121]](#footnote-121))**.

و از ابومالك اشعري روايت است كه رسول الله ص فرمود: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لا يَتْرُكُونَهُنّ:َ الْفَخْرُ بالأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الأَنْسَابِ وَالاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالنِّيَاحَةُ وَقَالَ النَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ». (مسلم).

«چهار عمل از اعمال جاهليت را امت من ترك نخواهند كرد: 1ـ فخر به حسب و نسب خود 2ـ طعنه زدن به نسب ديگران 3ـ اعتقاد به تاثير ستارگان در بارندگي 4ـ نوحه خواني. و افزود كه اگر نوحه خوان قبل از فرا رسيدن مرگش توبه نكند، روز قيامت در حالي برخواهد خاست كه بر تن او جامه‌اي از قير و زرهي پوستين خواهد بود»**([[122]](#footnote-122))**.

و از زيد بن خالد روايت است كه رسول الله ص نماز فجر را در حديبيه با ما خواند در حالي كه آثاري از بارندگي شب قبل وجود داشت. رسول الله ص پس از اتمام نماز فرمود: «آيا مي‌دانيد كه پروردگارتان چه گفت؟ گفتند: الله و رسولش بهتر مي‌دانند. گفت: پروردگارتان فرمود: بندگانم در حالي صبح كردند كه عده‌اي به من مؤمن و برخي كافر شدند. كسيكه گفت: فضل و رحمت خدا شامل حال ما شد و باران باريد، به من، مؤمن گشت و به ستارگان كافر. و كسيكه گفت: باران بخاطر ظهور ستاره‌ي فلان و فلان باريد، به من كافر گشت و به ستارگان،‌ مؤمن شد». (بخاري و مسلم)**([[123]](#footnote-123))**.

و روايتي ديگر نيز نظير همين روايت در صحيحين از ابن عباس آمده و در آن,‌ اين مطلب افزوده شده كه بعضي گفته بودند: «فلان ستاره كارش را كرد»‌ آنگاه اين آيات نازل گرديد: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ٧٥ وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٞ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ ٧٦ إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ٧٧ فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ ٧٨ لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ ٧٩ تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٨٠ أَفَبِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَنتُم مُّدۡهِنُونَ ٨١ وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ ٨٢﴾ [الواقعة: 75- 82]**.**

«سوگند به جايگاه ستارگان (و محل طلوع و غروب آنها)! و اين سوگندى است بسيار بزرگ، اگر بدانيد! كه آن، قرآن كريمى كه بر محمد ص نازل شد (پر نفع، خير، علم و بركت است). كه در كتاب محفوظى (لوح المحفوظ) جاى دارد. و جز پاكان (فرشتگان) نمى‏توانند به آن دست زنند، (همچنين در زمين نيز جز پاك‏شدگان از جنابت و ناپاكى و بى‏وضويي، به آن دست نمى‏رسانند). آن از سوى پروردگار عالميان نازل شده (كه در آن هيچ شك و ترديدى نيست). (اى مشركان) آيا اين سخن را (قرآن را با اوصافى كه گفته شد) سست و كوچك مى‏شمريد (و تكذيب مى‏كنيد). و به جاى شكر روزيهايى كه به شما داده شده آن را تكذيب مى‏كنيد؟».

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ تفسير آيات سوره واقعه.

2ـ چهار عمل جاهلي.

3ـ كفر آميز بودن بعضي از اين چهار اعمال.

4ـ بعضي از اقسام كفر، انسان را از دايره‌ي اسلام خارج نمي‌كند.

5 ـ‌ با نزول نعمت، برخي مؤمن و برخي كافر مي‌شوند.

6 ـ مراد از ايمان در اينجا چيست؟

7ـ مراد از كفر در اينجا چيست؟

8 ـ معني «لقد صدق نوء كذا» چيست؟

9ـ استاد براي تفهيم شاگرد خود از روش سوال و استفهام استفاده بكند. چنانكه رسول الله ص فرمود: «أتدرون ماذا قال ربكم؟».

10ـ وعيد شديد در مورد كسيكه نوحه خواني مي‌كند.

باب (31): در مورد اين سخن الله كه مي‌فرمايد: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 165].

«بعضى از مردم، معبودهايى غير از خداوند براى خود انتخاب مى‏كنند; و آنها را همچون خدا دوست مى‏دارند»**([[124]](#footnote-124))**.

همچنين مي‌فرمايد**:** ﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٤﴾[التوبة: 24].

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طايفه شما، و اموالى كه به دست آورده‏ايد، و تجارتى كه از كساد شدنش مى‏ترسيد، و خانه‌هائى كه به آن علاقه داريد، در نظرتان از خداوند و پيامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشيد كه خداوند عذابش را بر شما نازل كند; و خداوند جمعيت نافرمانبردار را هدايت نمى‏كند»**([[125]](#footnote-125))**.

و از انس س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ والنَّاس أجمَعِين».(بخاري ومسلم).

يعني: «مؤمن نمي‌شود هيچ يك از شما تا آنكه مرا از فرزند و پدر خود و ساير مردم، دوست‌تر نداشته باشد»**([[126]](#footnote-126))**.

همچنين در روايتي ديگر از انس س كه بخاري و مسلم آنرا نقل كرده‌اند، رسول الله مي‌فرمايد: «ثلاثٌ من كنّ فيه وَجَد بهنّ حلاوة الإيمان: أن يكونَ اللهُ ورسوله أحبّ إليه ممّا سواهما وأن يُحِبَّ الـمرءَ لا يحبُّه إلاّ لله وأن يكره أن يَعود في الكفر بَعدَ إذ اَنقذه الله منه كما يكرَه أن يُقذَف فِي النّار» وفي رواية: «لا يجِدُ أحدٌ حلاوة الإيمان حتّى».

«سه خصلت در هر كه باشد، شيريني ايمان را درك خواهد كرد: 1ـ الله و رسولش نزد وي از همه كس محبوبتر باشند، 2ـ محبت او با ديگران فقط بخاطر الله باشد، 3ـ و بازگشت دوباره به كفر را همچون افتادن در آتش، ناپسند بداند»**([[127]](#footnote-127))**.

و از ابن عباس س روايت است كه گفت: هر كه محبت و بغضش و نيز خصومت و صلحش، بخاطر الله باشد، با اين كار به مقام ولايت الله دست خواهد يافت. و انسان هر چند نماز و روزه بجا آورد، تا چنين نباشد، طعم ايمان را نخواهد چشيد. ولي امروز تمام برادريها و محبتها بر اساس امور دنيا پايه‌ريزي شده و نتيجه‌ي مثبتي از آنها عايد نمي‌شود. (ابن جرير)**([[128]](#footnote-128))**.

و ابن عباس در تفسير اين سخن پروردگار: ﴿وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ﴾ [البقرة: 166]. گفت: يعني اسباب مودت و دوستي منقطع مي‌شود([[129]](#footnote-129)).

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ تفسير آيه‌ي سورة بقره.

2ـ تفسير آيه‌ي سورة توبه.

3ـ وجوب ترجيح محبت رسول الله بر محبت خود و زن و فرزند و مال.

4ـ نفي ايمان، دلالت بر خروج از دايره‌ي اسلام نمي‌كند.

5ـ ايمان داراي حلاوت و شيريني است كه گاهي انسان آنرا درك مي‌كند و گاهي درك نمي‌كند.

6ـ اعمال چهارگانه‌ي مربوط به قلب كه ولايت الله و طعم ايمان بدون آنها حاصل نمي‌شود.

7ـ برداشت صحابي بزرگوار از قضايا، اكثر محبتهاي امروزي پايه‌ي دنيوي دارد.

8ـ تفسير آيه‌ي: ﴿وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ﴾.

9ـ بعضي از مشركين الله را خيلي زياد دوست داشتند.

10ـ وعيد شديد براي كسيكه اصناف هشتگانه‌ي مذكور در آيه، از دين خدا برايش محبوبتر باشند.

11ـ كسيكه غير الله را برابر با الله دوست داشته باشد، مرتكب شرك اكبر شده است.

باب (32): ترس از اللهأ([[130]](#footnote-130)).

ارشاد باريتعالي است: ﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧٥﴾ [آل‌عمران: 175]**.**

«اين فقط شيطان است كه پيروان خود را (با سخنان و شايعات بى‏اساس،) مى‏ترساند. از آنها نترسيد! و تنها از من بترسيد اگر ايمان داريد»**([[131]](#footnote-131))**.

همچنين مي‌فرمايد: ﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمۡ يَخۡشَ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ [التوبة: 18]**.**

«مساجد خدا را تنها كسى آباد مى‏كند كه ايمان به خدا و روز قيامت آورده، و نماز را برپا دارد، و زكات را بپردازد، و جز از خدا نترسد; اميد است چنين گروهى از هدايت‏يافتگان باشند»**([[132]](#footnote-132))**.

همچنين ارشاد باريتعالي است: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِ﴾ [العنكبوت: 10].

«و از مردم كسانى هستند كه مى‏گويند: «به خدا ايمان آورده‏ايم!» اما هنگامى كه در راه خدا شكنجه و آزار مى‏بينند، آزار مردم را همچون عذاب الهى مى‏شمارند (و از آن سخت وحشت مى‏كنند)»**([[133]](#footnote-133))**.

از ابو سعيد خدري س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «إنَّ مِن ضعفِ اليَقين أن تُرضيِ النَّاس بسخط الله وأن تَحمَدهم على رِزقِ الله وأن تَذمّهم على مالَم يُؤتِك الله, إنَّ رِزق الله لا يَجُرُّه حِرصُ حَريصٍ ولا يَرُدّه كراهية كارهٍ».

«همانا از ضعف يقين است كه مردم را در ازاي ناخوشنودي الله، خشنود سازي. همچنين در مقابل روزي‌اي كه الله به تو عنايت فرموده از مردم تشكر بكني و يا در مقابل آنچه كه به تونداده، مردم را نكوهش كني. زيرا روزي الله با حرص و آزمندي بدست نمي‌آيد و با كراهيت مردم بر نمي‌گردد»**([[134]](#footnote-134))**.

و از عايشه روايت است كه رسول الله ص فرمود:«من التمس رِضا الله بسخطِ النَّاس رضي الله عَنه وأرضى عنه النَّاس ومن التمس رِضا الناس بسخطِ الله، سخط الله عليه وأسخط عليه الناس». ( ابن حبان صحيحش).

«هركس بخاطر خشنودي الله، مردم را برنجاند، خداوند از او راضي مي‌شود و مردم را نيز از او خشنود مي‌سازد. و هركسي كه در ازاي خشنودي مردم، الله را برنجاند، الله از او ناراضي مي‌شود و مردم را نيز از او ناراضي مي‌گرداند»**([[135]](#footnote-135))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية سوره آل عمران.

2ـ تفسير آية سورة برائت.

3ـ تفسير آية سورة عنكبوت.

4ـ يقين گاهي ضعيف و گاهي قوي مي‌گردد.

5ـ سه مورد ديگر از عوامل ضعف ايمان.

6ـ فرض بودن اختصاص ترس به الله.

7ـ پاداش كسيكه فقط از الله بترسد.

8ـ مجازات كسيكه از الله، نترسد.

باب (33): پيرامون توكل بر اللهص

ارشاد باريتعالي است: ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾ [المائدة: 23]**.**

«و بر خدا توكل كنيد اگر ايمان داريد»**([[136]](#footnote-136))**.

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ﴾ [الأنفال:2].

«مؤمنان، تنها كسانى هستند كه هرگاه نام خدا برده شود، دلهاشان ترسان مي‌گردد»**([[137]](#footnote-137))**.

همچنين اللهأ مي‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الانفال: 64].

«اى پيامبر! خداوند و مؤمنانى كه از تو پيروى مى‏كنند، براى حمايت تو كافى است»**([[138]](#footnote-138))**.

و در جاي ديگر مي‌فرمايد: ﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُ﴾ [الطلاق: 3].

«و هركس بر خداوند توكل كند (و كار خود را به او واگذارد خدا) كفايت امرش را مي‌كند»**([[139]](#footnote-139))**.

و از ابن عباس س روايت است كه فرمود: ابراهيم ؛ وقتي در آتش انداخته شد، گفت: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ «خدا ما را كافى است; و او بهترين حامى ماست».

وقتي كه به محمد ص گفتند: ﴿إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا﴾ [آل‌عمران: 173].

يعني مردم عليه شما جمع شده‌اند از آنها بترسيد، اين سخن، ايمان پيامبر ص و اصحاب ش را افزايش داد. آنگاه رسول الله ص نيز فرمود: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ (بخاري ونسائي)**([[140]](#footnote-140))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ توكل بر الله، از فرايض است.

2ـ توكل از شرايط ايمان است.

3ـ تفسير دو آية سورة انفال.

4ـ تفسير آية سورة طلاق.

5ـ عظمت و اهميت اين سخن پروردگار ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾ كه وِرد زبان ابراهيم و محمد ص بوقت مصيبت بود.

باب (34): انذار براي ترسيدن از اللهأ و نااميدي از رحمتش

ارشاد باريتعالي است: ﴿أَفَأَمِنُواْ مَكۡرَ ٱللَّهِۚ فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩٩﴾ [لأاعراف: 99]**.** «آيا آنها خود را از مكر الهى در امان مى‏دانند؟! در حالى كه جز زيانكاران، خود را از مكر (و مجازات) خدا ايمن نمى‏دانند»**([[141]](#footnote-141))**.

و در جايي ديگر فرموده است: ﴿قَالَ وَمَن يَقۡنَطُ مِن رَّحۡمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ٥٦﴾ [الحجر: 56]**.** «گفت: جز گمراهان، چه كسى از رحمت پروردگارش مايوس مى‏شود؟»**([[142]](#footnote-142))**.

و از ابن عباس س روايت است كه از رسول الله ص در مورد گناهان كبيره، پرسيدند؛ فرمود**:** «الشِّرك بِا لِله واليَأسُ مِن رَوحِ الله والأمن مِن مَكرِ الله».

«شرك ورزيدن به الله و نا اميدي از رحمتش و ايمن بودن از مكر و مؤاخذة الله»**([[143]](#footnote-143))**.

و نيز از ابن مسعود س روايت است كه فرمود: بزرگترين گناهان كبيره عبارتند از: شرك ورزيدن به الله، ايمن بودن از مكر و مؤاخذة الله و نااميد شدن از رحمتهاي الله.(عبد الرزاق)**([[144]](#footnote-144))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية سورة اعراف.

2ـ تفسير آية سورة حجر.

3ـ وعيد شديد براي كسيكه از مكر الله ايمن باشد.

4ـ وعيد شديد براي كسيكه از رحمت الله نااميد باشد.

باب (35): صبر بر آنچه، خدا تقدير نموده است نيز از ايمان است([[145]](#footnote-145)).

خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥۚ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ﴾ [التغابن: 11].

«و هركس به خدا ايمان آورد، خدا قلبش را هدايت مي‌كند، و خداوند به هر چيز داناست».

علقمه در تفسير اين آيه گفته است: يعني وقتي مصيبتي به او مي‌رسد، او فوراً متوجه مي‌شود كه از جانب الله است و راضي و تسليم مي‌شود**([[146]](#footnote-146))**.

و از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْر:ٌ الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْـمَيِّتِ». (مسلم).

يعني: «دو خصلت در ميان مردم از خصلتهاي كفر، باقي مانده است: 1ـ طعن زدن به نسبها 2ـ نوحه‌خواني بر اموات»**([[147]](#footnote-147))**.

همچنين از ابن مسعود س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَشَقَّ الْجُيُوبَ وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ».(متفق عليه).

«كسيكه به سر و صورت خود بزند و گريبان پاره كند و سخنان جاهلي بر زبان بياورد، از ما نيست»**([[148]](#footnote-148))**.

و از انس س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الْخَيْرَ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ حَتَّى يُوَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«وقتي خدا به بنده اي ارادة خير بنمايد، در دنيا سزايش مي‌دهد و اگر به بنده‌اي ارادة بد بكند، او را در مقابل گناهانش مؤاخذه نمي‌كند تا در قيامت به حساب او رسيدگي بكند»**([[149]](#footnote-149))**.

همچنين رسول خدا ص فرموده است: «إِنَّ عِظَمَ الْجَزَاءِ مَعَ عِظَمِ الْبَلاءِ وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ». (ترمذي با تحسين).

«پاداش بزرگ با مصيبت بزرگ همراه است. و خداوند، قومي را كه دوست داشته باشد، به مصيبت مبتلا مي‌كند. آنگاه هر كه راضي شود، الله نيز از او راضي خواهد شد».

و هر كه ناراضي بشود، الله، نيز از او ناراضي خواهد شد**([[150]](#footnote-150))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية سورة تغابن.

2ـ صبر از ايمان است.

3ـ طعنه زدن به نسب از عوامل كفر است.

4ـ وعيد شديد در مورد كسيكه بوقت مصيبت، به سر و صورت بزند و گريبان پاره كند و سخن جاهلي بر زبان بياورد.

5ـ علامت اينكه خدا، نسبت به كسي ارادة خير بنمايد.

6ـ علامت اينكه خدا، نسبت به كسي ارادة شر بنمايد.

7ـ علامت محبت الله با بنده.

8ـ حرمت بي‌صبري.

9- پاداش رضا به قضا.

باب (36): بحث ريا و تظاهر([[151]](#footnote-151)).

ارشاد باريتعالي است: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الكهف:110].

«بگو: من فقط بشرى هستم مثل شما; (امتيازم اين است كه) به من وحى مى‏شود كه تنها معبودتان معبود يگانه است; پس هر كه به لقاى پروردگارش اميد دارد، بايد كارى شايسته انجام دهد، و هيچ كس را در عبادت پروردگارش شريك نكند»**([[152]](#footnote-152))**.

و از ابوهريره س در حديث قدسي روايت است كه رسول الله ص فرمود: خداوند مي‌فرمايد: «من نيازي به شريك داشتن ندارم، هر كس كه عملي انجام بدهد و در آن، كس ديگري را با من شريك سازد، من آنرا با شركش رها مي‌كنم».(مسلم)**([[153]](#footnote-153))**.

و از ابو سعيد س روايت است كه رسول الله ص فرمود**:** «أَلا أُخْبِرُكُمْ بِمَا هُوَ أَخْوَفُ عَلَيْكُمْ عِنْدِي مِنَ الْـمَسِيحِ الدَّجَّال؟ِ قَالَوا: قُلْنَا بَلَى, َقَال:َ الشِّرْكُ الْخَفِيُّ, يَقُوم الرَّجُلُ فيُصَلِّي فَيُزَيِّنُ صَلاتَهُ لِمَا يَرَى مِنْ نَظَرِ رَجُلٍ». (احمد).

«آيا به شما اطلاع بدهم از چيزي كه من براي شما از آن بقدري هراس دارم كه از دجال برايتان آنقدر هراس ندارم. و آن شرك خفي است. مردي براي نماز مي‌ايستد، وقتي متوجه مي‌شود كه كسي او را مي‌بيند، نمازش را مي‌آرايد و بهتر مي‌گزارد»**([[154]](#footnote-154))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية سورة كهف.

2ـ مردود بودن عمل نيك وقتي كه در آن خشنودي غير الله نيز اراده بشود.

3ـ بي‌نيازي مطلق الله از اينگونه شراكتها.

4 ـ خداوند بهترين شريك و بلندمرتبه است.

5 ـ ترس و هراس رسول الله ص براي امتش از ريا.

6 ـ تفسير ريا به اينكه: شخص، نمازش در بخاطر الله مي‌خواند, ولي نماز خود را بخاطر كساني كه او را مي بينند طولاني و يا منظم مي‌خواند.

باب (37): انجام اعمال اخروي براي دست‏يابي به اهداف دنيوي نيز نوعي شرك است.

ارشاد باريتعالي است: ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ ١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيۡسَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٦﴾ [هود: 15-16].

«كسانى كه زندگى دنيا و زينت آن را بخواهند، (نتيجه) اعمالشان را در همين دنيا بطور كامل به آنها مى‏دهيم; و چيزى كم و كاست از آنها نخواهد شد (ولى) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمى) نخواهند داشت; و آنچه را در دنيا (براى غير خدا) انجام دادند، بر باد مى‏رود; و آنچه را عمل مى‏كردند، باطل و بى‏اثر مى‏شود»**([[155]](#footnote-155))**.

و از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ تَعِسَ عَبْدُ الدِّرْهَمِ تعس عَبْدُ الْخَمِيصَةِ، تَعِسَ عبد الخميلة، إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِط.َ تَعِسَ وَانْتَكَسَ وَإِذَا شِيكَ فَلا انْتَقَشَ طُوبَي لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْعَثَ رَأْسُه،ُ مُغْبَرَّةٍ قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ إِنِ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ». (بخاري).

«بندة طلا و نقره و پول و بندة لباس و پوشاك، نابود شود. اگر به وي چيزي داده شود، خرسند مي‌شود و اگر داده نشود، رنجيده خاطر و خشمگين. سرنگون و نابود مي‌گردد. بگونه‌اي كه قادر نباشد خاري را كه به پايش رفته، بيرون بياورد».

و خوشا به حال آن بندة (مؤمن) كه با سري ژوليده و پاهايي غبار آلود، عنان اسبش را گرفته و در راه خدا قدم برمي‌دارد، چه به نگهباني در خط مقدم گماشته شود، چه در پشت جبهه منسوب بشود، ايفاي وظيفه مي‌نمايد. (در نظام مردم بگونه‌اي است كه) اگر اجازه بخواهد به او اجازه نمي‌دهند و اگر سفارش بكند، سفارشش پذيرفته نمي‌شود**([[156]](#footnote-156))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ انجام عمل نيك كه هدف از آن، رسيدن به متاع دنيا باشد.

2ـ تفسير آية سورة هود.

3ـ نام گذاري چنين مسلماني به عبدالدرهم و عبدالدينار و ... يعني بندة درهم و دينار...

4ـ معني اين جملة حديث:إن أعطي رضي وإن لم يعط سخط.

5ـ معني:تعس و انتكس.

6ـ معني: «وإذا شيك فلا انتقش».

7ـ تجليل از مجاهدي كه داراي صفات بيان شده در حديث باشد.

باب (38): پيروي از پيشوايان و رهبران ديني و سياسي در حلال دانستن حرامها و حرام دانستن حلالهاي الهي، بمعني ربوبيت آنان است([[157]](#footnote-157)).

ابن عباس س گفت: مي‌ترسم از آسمان بر شما، سنگ ببارد. مي‌گويم: رسول الله ص چنين گفته است. آنگاه شما مي‌گوييد: ابوبكر و عمر، چنين گفته‌اند**([[158]](#footnote-158))**.

احمد بن حنبل / مي‌گويد: من از ملتي كه حديث صحيح را مي‌دانند و به سخن سفيان، استناد مي‌ورزند. تعجب مي‌كنم. مگر نشنيده‌اند كه الله، مي‌فرمايد: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: 63].

«پس آنان كه فرمان او ص را مخالفت مى‏كنند، بايد بترسند از اينكه فتنه‏اى دامنشان را بگيرد، يا عذابى دردناك به آنها برسد»**([[159]](#footnote-159))**.

امام احمد / مي‌گويد: آيا مي دانيد كه فتنه چيست؟ مراد از فتنه، شرك مي‌باشد. زيرا كسي كه سخن رسول الله ص را رد بكند، ممكن است در دلش انحراف بوجود بيايد و هلاك بشود.

و از عدي بن حاتم،‌ روايت است كه رسول الله ص، آية: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 31] را خواند، (اهل كتاب) دانشمندان و راهبان خويش را معبودهايى در برابر خدا قرار دادند. عدي گفت: ما آنها را پرستش نمي‌كرديم. رسول الله ص فرمود: مگر آنها حلالهاي الله را حرام، و حرامهاي الله را، حلال نمي‌كردند و شما از آنها مي‌پذيرفتيد؟

گفتم: چنين مي‌كردند. فرمود: همين است پرستش آنان. (احمد و ترمذي با تحسين)**([[160]](#footnote-160))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية سورة نور.

2ـ تفسير آية سورة برائت.

3ـ تذكر در مورد معني عبادت، چيزي كه عدي آنرا انكار مي‌كرد.

4ـ ابن عباس س, ابوبكر س و عمر س را, و احمد/ سفيان/ را به عنوان مثال ذكر كردند.

5ـ مطلب قابل توجه اينست كه متأسفانه امروز، اوضاع بقدري دگرگون شده كه بهترين عمل عبارت است از پرستش پيشوايان ديني به نام ولايت و پرستش علما، به نام فقه و دانش. حتي وضعيت، بجائي رسيده كه بسياري از جاهلان و انسانهاي غير صالح، ‌مورد پرستش واقع مي‌شوند.

باب (39): پيرامون ارشاد باريتعالي كه مي‌فرمايد: ﴿ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ٦٠﴾ [النساء: 60].

«آيا نديدى كسانى را كه گمان مى‏كنند به آنچه (از كتابهاى آسمانى كه) بر تو و بر پيشينيان نازل شده، ايمان آورده‏اند، ولى مى‏خواهند براى داورى نزد طاغوت و حكام باطل بروند؟! با اينكه به آنها دستور داده شده كه به طاغوت كافر شوند. اما شيطان مى‏خواهد آنان را گمراه كند، و به بيراهه‏هاى دور دستى بيفكند»**([[161]](#footnote-161))**.

در سورة بقره مي‌فرمايد: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ قَالُوٓاْ إِنَّمَا نَحۡنُ مُصۡلِحُونَ ١١﴾ [البقرة: 11]**.**

«و هنگامى كه به آنان گفته شود: «در زمين فساد نكنيد» مى‏گويند: «ما فقط اصلاح‏كننده‏ايم»**([[162]](#footnote-162))**.

و در جائي مي‌فرمايد: ﴿وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا﴾ [الاعراف: 56]**.**

«و در زمين پس از اصلاح آن فساد نكنيد».

و در جاي ديگر مي‌فرمايد: ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠﴾ [المائدة:50]**.**

«آيا آنها حكم جاهليت را (از تو) مى‏خواهند؟! و چه كسى بهتر از خدا، براى قومى كه اهل يقين هستند، حكم مى‏كند؟!»**([[163]](#footnote-163))**.

و از عبد الله بن عمر روايت است كه رسول الله ص فرمود:«لا يؤمِن أحَدُكُم حَتَّى يَكون هَواه تَبعاً لِما جِئت به». (نووي مي‌گويد: اين حديث صحيح مي‌باشد و آنرا در كتاب الحجه با اسناد صحيح روايت كرده‌ايم).

هيچ يك از شما، مؤمن نمي‌شود اگر خواسته‌هايتان تابع شريعت من نباشد.

شعبي مي‌گويد: در ميان دو نفر كه يكي منافق و ديگري يهودي بود، مسأله‌اي رخ داد. يهودي براي اينكه مي‌دانست رسول الله ص رشوه نمي‌گيرد, گفت: نزد محمد ص برويم تا بين من و تو داوري بكند، اما منافق قبول نكرد و چون مي‌دانست كه علماي يهود، رشوه مي‌گيرند، گفت: نزد يكي از علماي يهود برويم و هر دو اتفاق كردند نزد كاهني كه در منطقة جوينه زندگي مي‌كرد، بروند آنگاه خداوند، آيه فوق را نازل فرمود: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ٦٠﴾ [النساء:60].

و بر اساس روايت ديگري، گفته‌اند: اين آيه در مورد دو نفري كه با هم درگير بودند، نازل گرديد. يكي از آنان گفت: نزد رسول الله ص برويم. ديگري گفت: نزد كعب اشرف يهودي برويم. سپس نزد عمر س رفتند و يكي از آنان گفت كه ما چنين كرديم يا قصد داشتيم كه چنين بكنيم. عمرس از كسيكه به فيصلة رسول الله ص، راضي نشده بود، پرسيد: رفيقت، راست مي‌گويد. گفت: بلي. عمر س شمشير را در آورد و سرش را قطع نمود.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية سورة نساء و تفسير كلمة طاغوت در آيه.

2ـ تفسير آية11 سورة بقره.

3ـ تفسير آية56 سورة اعراف.

4ـ تفسير اين ارشاد باريتعالي كه فرمود: ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَ﴾ [المائدة:50].

5ـ سخن شعبي در مورد سبب نزول آية اولي.

6ـ تفسير ايمان صادقانه و كاذبانه.

7ـ داستان عمر س با آن منافق.

8ـ ايمان بدست نمي‌آيد مگر بعد از اينكه خواهشات انسان، پيرو آن دستوارتي باشد كه رسول الله ص آورده است.

باب (40): انكار يكي از اسماء و صفات الهي([[164]](#footnote-164)).

ارشاد باريتعالي است: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ قُلۡ هُوَ رَبِّي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ مَتَابِ﴾ [الرعد:30]**.**

«در حالى كه به رحمان (خداوندى كه رحمتش همگان را فراگرفته) كفر مى‏ورزند; بگو: او پروردگار من است! معبودى بحق جز او نيست! بر او توكل كردم; و بازگشتم بسوى اوست!»**([[165]](#footnote-165))**.

و از عليس روايت است كه فرمود: با مردم به گونه‌اي سخن بگوئيد كه بدانند شما چه مي‌گوييد. آيا دوست داريد كه مردم، الله و پيامبرش را تكذيب بكنند؟! (بخاري).

و سخن علي س بيانگر آنست كه گفتن هر علمي نزد كساني كه متوجه آن نمي‌شوند، مناسب نيست. چنانكه برخي از اسماء و صفات الهي نيز بگونه‌اي هستند كه نبايد آنها را براي عوام باز كرد و پيرامون آنها بحث نمود. كافي است كه بصورت اجمالي مطرح شوند تا مردم به آنها ايمان داشته باشند**([[166]](#footnote-166))**.

عبدالرزاق از معمر و او از ابن طاووس، و ابن طاووس هم از پدرش، و او هم از ابن عباس روايت كرده كه متوجه مردي شده كه با شنيدن حديث رسول الله ص، دربارة صفات الله، بگونه‌اي كه آنرا قبول نداشته باشد از جايش تكان خورد. ابن عباس گفت: اينها را چه شده كه با شنيدن نصوص محكم (عام فهم) رقّت و ملاطفت در آنها بوجود مي‌آيد و با شنيدن نصوص متشابه، (غير عام فهم) به هلاكت افتند**([[167]](#footnote-167))**.

وقتي قريشيان ديدند كه رسول الله ص، اسم رحمان را بر زبان مي‌آورد، آنرا نپذيرفتند. چنانكه خداوند اين آيه را نازل كرد: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ [الرعد: 30]**([[168]](#footnote-168))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ انكار يكي از اسما و صفات الله، ايمان را منتفي مي‌سازد.

2ـ تفسير آية سورة رعد.

3ـ نبايد در مورد چيزي كه عقلاً براي شنونده مفهوم نيست، سخن گفت.

4ـ بيان علتي كه به تكذيب الله و رسولش مي‌انجامد. گرچه انكار كننده، عمداً انكار نكند.

5‑ سخن ابن عباس در مورد كسيكه صفتي از صفات الله را انكار بكند و همچنين اشاره به اين مطلب كه آن شخص با اين كار، هلاك خواهد شد.

باب (41): در مورد اين سخن پروردگار كه مي‌فرمايد: ﴿يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٣﴾ [النحل: 83].

«آنها نعمت خدا را مى‏شناسند; سپس آن را انكار مى‏كنند; و اكثرشان كافرند»**([[169]](#footnote-169))**.

مجاهد در تفسير اين آيه مي‌نويسد: مانند كسي كه بگويد: اين مال از آن من است، آنرا از پدرانم به ارث برده‏ام**([[170]](#footnote-170))**.

عون بن عبد الله مي‌گويد: مثلاً مي‌گويند: اگر فلاني نبود، اينطور نمي‌شد**([[171]](#footnote-171))**.

ابن قتيبه مي‌گويد: مي‌گويند: كه اين نعمت به سفارش معبودانمان، به ما رسيد**([[172]](#footnote-172))**.

ابو العباس ابن تيميه، پيرامون حديث:«أصبح من عبادي مؤمن بي وكافر...». كه قبلاً بيان گرديد، مي‌گويد: در قرآن و سنت، نصوص زيادي وجود دارد كه در آنها خداوند، كساني را كه نعمت‌هايش را به ديگران نسبت مي‌دهند و بدينصورت شرك مي‌ورزند، نكوهش مي‌كند.

بعضي از گذشتگان در تفسير آية فوق گفته‌اند: مانند اينكه بگويند: هوا خوب بود و ناخدا، مهارت داشت و سخناني از اين قبيل كه بر سر زبانهاي مردم شايع است**([[173]](#footnote-173))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير و توضيح شناخت نعمت و كفران آن.

2ـ انكار نعمتهاي خدا، چيزي است كه امروز بر سر زبانها متداول، مي‌باشد.

3ـ نامگذاري اين جور سخنها به كفران و انكار نعمت.

4ـ جمع شدن دو چيز متضاد، در قلب.

باب (42): پيرامون اين فرمايش الله كه مي‌فرمايد: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ [البقرة: 22].

«براى خدا همتايانى قرار ندهيد، در حالى كه مى‏دانيد (هيچ يك از آنها، نه شما را آفريده‏اند، و نه شما را روزى مى‏دهند)».

ابن عباس در تفسير اين آيه، مي‌گويد: انداد يعني شريك. و انداد گرفتن از راه رفتن مورچه در دل شب تاريك بر روي سنگي صاف و سياه مخفي‏تر و غير قابل درك است. مثل اينكه بگويي: به خدا و به مرگ تو. يا بخدا و مرگ فلاني و يا مرگ خودم. يا بگويي اگر اين سگ، نبود، يا اينكه اگر مرغابي داخل خانه نبود و به صدا در نمي‏آمد، دزدها مي‏آمدند. يا مثل اينكه بگويد: هر چه تو و خدا بخواهيد. و اينكه اگر فلاني و خدا نبودند، چنين و چنان مي‌شد و .. اينها همه شرك به الله، مي‌باشند. و اسم فلاني را با اسم خدا نگير. (روايت از ابن ابي حاتم)**([[174]](#footnote-174))**.

و از عمر بن خطاب س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «مَن حَلَف بِغِيرِ الله فَقَد كفر أو أشرك». (ترمذي با تحسين وحاكم با تصحيح).

يعني هر كه به غير الله سوگند ياد كند، شرك ورزيده است**([[175]](#footnote-175))**.

و ابن مسعود س مي‌گويد: من اگر به نام خدا، سوگند دروغين ياد كنم، بهتر است از اينكه به نام غير الله، سوگند راستين ياد بكنم**([[176]](#footnote-176))**.

و حذيفه س از رسول الله ص روايت مي‌كند كه فرمود: «لا تَقُولوا ما شاء الله وشاء فلان، ولكِن قُولوا ما شاء الله ثُمَّ شاء فلان». (ابوداود با سند صحيح). يعني: «نگوييد هر چه خدا و فلاني بخواهد بلكه بگوييد هر چه خدا بخواهد و سپس فلاني بخواهد»**([[177]](#footnote-177))**.

و از ابراهيم نخعي نقل است، كه گفتن: «أعوذ بالله وبك» يعني: «به تو و الله پناه مي‏برم».را نمي‏پسنديد و گفتن: «بالله ثم بك» يعني: «به الله سپس به تو پناه مي‏برم». را جايز مي‌دانست. همچنين گفتن: «لولا الله وفلان». يعني: «اگر فلاني و الله نمي‏بود مثلا اينطور نمي‌شد». اينرا نمي‏پسنديد اما گفتن: «لولا الله ثم فلان». يعني «اگر الله سپس فلاني نمي‏بود...». را جايز مي‌دانست**([[178]](#footnote-178))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية سورة بقره در مورد انداد و شريك‌ها.

2ـ اصحاب پيامبر از آيات وارده در مورد شرك اكبر، براي شرك اصغر استدلال مي‌كردند.

3ـ سوگند ياد كردن به غير الله، شرك است.

4ـ اگر در سوگند به غير الله، راست بگويد گناهش از سوگند دروغين به نام الله، بيشتر است.

5ـ فرق ميان كلمة «واو» و «ثُمَّ» يعني: سپس.

باب (43): در مورد عدم قناعت به سوگند به نام اللهأ

از ابن عمر روايت است كه رسول الله ص فرمود: «لا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ مَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ فَلْيَصْدُقْ وَمَنْ حُلِفَ لَهُ بِاللَّهِ فَلْيَرْضَ وَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِاللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ». (ابن ماجه با سند حسن).

«به پدرانتان سوگند نخوريد. و هر كه به نام الله سوگند ياد مي‌كند، بايد راست بگويد. و براي هر كه به نام الله سوگند ياد شد بايد بپذيرد و اگرنه او را با خدا كاري نيست»**([[179]](#footnote-179))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ نهي از سوگند خوردن به نام پدران و نياكان.

2ـ دستور به كسيكه براي او سوگند ياد مي‌شود به اينكه بپذيرد.

3ـ وعيد شديد براي كسيكه سوگند را نپذيرد.

باب (44): اگر كسي بگويد آنچه الله و تو بخواهي.

از قتيله روايت است كه مردي يهودي نزد رسول الله ص آمد و گفت: شما (مسلمانان) شرك مي‌ورزيد، چون مي‌گوييد: «ما شاء الله وشئت». (هر چه خدا و تو بخواهي) و مي‌گوييد: سوگند به كعبه. از آن پس رسول الله ص، مسلمانان را دستور داد كه اگر خواستند، سوگند بخورند، بگويند: و ربِّ الكعبه (يعني سوگند به پروردگار كعبه) و بگويند: «ما شاء الله ثمَّ شئت». يعني: «آنچه الله سپس تو بخواهي». (نسائي با تصحيح).

همچنين در نسائي از ابن عباس روايت شد كه مردي به رسول الله ص، گفت: «آنچه الله و تو بخواهي». رسول الله ص فرمود: «أجعلتني لله ندَّا؟». آيا مرا با الله شريك ساختي. اينطور بگو: «ما شاء الله وحده». يعني هر چه فقط الله بخواهد**([[180]](#footnote-180))**.

و از طفيل كه برادر مادري عايشه مي‌باشد، روايت است كه مي‌گويد: در خواب ديدم كه بر گروهي از يهود گذرم افتاد. گفتم: شما اگر نمي‌گفتيد: عزير فرزند الله است، مردمان خوبي بوديد. آنها گفتند: شما نيز اگر نمي‌گفتيد: هر چه خدا و محمد ص بخواهند، مردمان خوبي بوديد. سپس از كنار گروهي از نصارا، گذشتم و گفتم: شما اگر نمي‌گفتيد: مسيح، فرزند الله است، آدم‌هاي خوبي بوديد. آنها گفتند: شما نيز اگر نمي‌گفتيد: ما شاء الله وشاء محمد، مردمان خوبي بوديد. صبح كه از خواب بيدار شدم، خوابم را براي مردم تعريف كردم. سپس نزد رسول الله ص رفتم و ايشان را در جريان گذاشتم. فرمود: كسي را خبر كرده‌اي؟ گفتم: بلي. آنگاه خدا را سپاس گفت و فرمود: طفيل خوابي ديده و براي بعضي از شما آنرا تعريف كرده ‌است، ‌شما سخني مي‌گفتيد و من شما را از آن، منع نمي‌كردم. از اين پس مگوئيد كه: «ما شاء الله وشاء محمد». بلكه بگوئيد: ما شاء الله وحده. يعني هر چه فقط الله بخواهد. (احمد)**([[181]](#footnote-181))**.

### خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ شناخت يهود و نصارا از شرك اصغر.

2ـ درك واقعيت در حالي كه پيرو خواهشات نفساني باشد.

3ـ وقتي رسول الله ص به كسيكه گفته بود هر چه خدا و محمد ص بخواهد فرمود: «أجعلتني لله ندّا»؟

(آيا مرا با خدا شريك ساختي؟). پس حال كسيكه چنين بسرايد چيست؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **في دنيا وآخرتي أنت معتمدي** |  | **يا رسول الله خذ بيدي** |

اي رسول الله، تو تكيه‌گاه مني در دنيا و آخرت, اي رسول الله دست مرا بگير.

در سختيها جز تو كسي ديگر مرا كمك نخواهد كرد و ... اشعار شرك آميز.

4ـ گفتن ما شاء الله وشاء محمد، شرك اكبر نيست, زيرا رسول اللهص فرمود: من تاكنون شما را از آن نهي نكردم و از اين به بعد اين را نگوييد, بلكه بگوييد: ماشاءالله وحده.

5 ـ خواب نيك، شعبه‌اي از وحي است.

6 ـ خواب نيك، گاهي سبب حكم شرعي مي‌شود.

باب (45): ناسزا گفتن به زمانه([[182]](#footnote-182)) يعني ناسزا گفتن به اللهأ

ارشاد باريتعالي است: ﴿وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ ٢٤﴾ [الجاثية: 24]**.**

«آنها (مشركان منكر رستاخيز) گفتند: «چيزى جز همين زندگى دنياى ما در كار نيست; گروهى از ما مى‏ميرند و گروهى جاى آنها را مى‏گيرند; و جز طبيعت و روزگار ما را هلاك نمى‏كند!» آنان به اين سخن كه مى‏گويند علمى ندارند، بلكه تنها حدس مى‏زنند (و گمانى بى‏پايه دارند)»**[[183]](#footnote-183))**.

و از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ بِيَدِي الْأَمْرُ أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ».(بخاري).

خداوند، مي‌گويد: «بني آدم مرا آزار مي‌دهد. زمانه را ناسزا مي‌گويد در حالي كه منم زمانه؛ چون شب و روز را من مي‌چرخانم»**([[184]](#footnote-184))**.

و در روايتي فرمود: «لا تسبُّوا الدَّهر فإن الله هو الدّهر».

«زمانه را فحش ندهيد زيرا زمانه همان خداوند است».

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ نهي از ناسزا گفتن زمانه.

2ـ ناسزا گفتن زمانه، مرادف آزار دادن الله، است.

3ـ دقت در اين مطلب كه فرمود: «أنا الدّهر». «من زمانه هستم».

4ـ گاهي انسان به خدا ناسزا مي‌گويد در حالي كه خودش متوجه نيست و قصد آنرا ندارد.

باب (46): نامگذاري

از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «إنَّ أخنَعَ إسم عند الله رجُل تُسمّي مَلِك الأملاك، لا مالك إلا الله».

«زشت‌ترين و حقيرترين نام، نزد الله آنست كه مردي، ملك الاملاك، ناميده شود. در حالي كه مالكي جز الله وجود ندارد».

سفيان مي‌گويد: مثل اينكه بگويند: شاهنشاه. و در روايتي آمده كه فرموده: مبغوض‌ترين شخص نزد خدا و خبيث‌ترين آنها نزد خدا در روز قيامت ملك الأملاك است**([[185]](#footnote-185))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ نهي از نامگذاري افراد به نام: ملك الأملاك.

2ـ همانطور كه سفيان گفت: شاهنشاه تقريباً معني ملك الأملاك را مي‌دهد. و هر كلمه‌اي كه چنين معنائي داشته باشد، ممنوع است.

3ـ ضرورت، ايجاب مي‌كند كه از چنين كلماتي منع بايد كرد حتي اگر معاني واقعي آنها مدنظر نباشد.

4ـ درك اين مطلب كه اين نهي بخاطر تجليل و احترام ذات الله مي‌باشد.

باب (47): رعايت احترام نامهاي اللهأ و تغيير نام، بخاطر آن([[186]](#footnote-186)).

از ابو شريح روايت است كه كنية ايشان «ابو الحكم» بود.

رسول الله ص فرمود: «إن الله هو الحَكم وإليه الحُكم» يعني: «فقط الله حَكَم است و حَكَميت از آن اوست». ابو شريح گفت: قوم من، وقتي در چيزي اختلاف مي‌كردند، نزد من‌ مي‌آمدند. و من اختلاف آنان را فيصله مي‌دادم و هر دو طرف راضي مي‌شدند. رسول الله ص فرمود: اين كار بسيار خوبي است! و پرسيد: فرزند داري؟ گفت؟ بلي. به نامهاي: شريح و مسلم و عبدالله.

رسول الله ص فرمود: بزرگترين‌شان كدام است؟ گفت: شريح است. فرمود: پس تو ابو شريح هستي. (ابو داود و ديگران)**([[187]](#footnote-187))**.

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1 رعايت احترام نامها و صفتهاي الله، حتي اگر معني آنها منظور نباشد.

2ـ تغيير نام بخاطر احترام اسمها و صفات الله.

3ـ براي پسوند كنيه بهتر است نام بزرگترين فرزند انتخاب بشود.

باب (48): به شوخي گرفتن قرآن يا پيغمبر يا چيزي كه متعلق به اللهأ باشد.

ارشاد باريتعالي است: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥﴾ [التوبة: 65]. «و اگر از آنها بپرسى(: «چرا اين اعمال خلاف را انجام داديد؟!»)، مى‏گويند: «ما بازى و شوخى مى‏كرديم!» بگو: «آيا خدا و آيات او و پيامبرش را مسخره مى‏كرديد؟!»!**([[188]](#footnote-188))**.

از ابن عمر و محمد بن كعب و زيد بن اسلم و قتاده روايت است كه مردي در غزوة تبوك چنين گفت: ما از اين قاريان قرآن، شكم پرست‏تر و دروغگوتر و بزدل‏تر در جنگ، سراغ نداريم. عوف به او گفت: دروغ گفتي و تو منافق هستي. و از آنچه كه گفتي، رسول الله ص را با خبر مي‌سازم. عوف رفت كه رسول الله ص را با خبر سازد. متوجه شد كه رسول الله ص، توسط وحي، با خبر شده است. آن مرد نزد رسول الله ص آمد ايشان تازه سوار بر مركب خويش، شده بود و قصد داشت حركت بكند گفت: يا رسول الله ص، ما با هم شوخي مي‌كرديم تا از مشقت راه بكاهيم و هدف ديگري نداشتيم.

ابن عمر مي‌گويد: گويي هم اكنون آن مرد را مى‏بينم كه به ريسمان كجاوه شتر رسول الله ص، چسبيده و كشان كشان مي‌رود و سنگها به قدمهايش اصابت مي‌كند و معذرت خواهي مي‌كرد و مي‌گفت: ما، مزاح مي‌كرديم و از هر دري سخني مي‌گفتيم و ... رسول الله ص، مي‌فرمود: ﴿أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ﴾ آيا الله و آيات الله و پيامبرش را استهزا مي‌كرديد؟! و چيزي ديگر نمي‌گفت, فقط همين را تكرار مي‌كرد**([[189]](#footnote-189))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ مسألة خيلي مهم اينكه شوخي گرفتن مسائل مربوط به الله و شريعت كفر محسوب مي‌شود.

2ـ فرق نمي‌كند كه گوينده چه كسي باشد.

3ـ فرق ميان سخن چيني و نصيحتي كه براي الله باشد.

4ـ فرق عفو و گذشت مورد پسند الله و سرزنش و سخت‏گيري، دشمنان الله.

5ـ غير موجه بودن برخي عذرها.

باب (49): در مورد ارشاد باريتعالي كه مي‌فرمايد: ﴿وَلَئِنۡ أَذَقۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنَّا مِنۢ بَعۡدِ ضَرَّآءَ مَسَّتۡهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّجِعۡتُ إِلَىٰ رَبِّيٓ إِنَّ لِي عِندَهُۥ لَلۡحُسۡنَىٰۚ فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِمَا عَمِلُواْ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنۡ عَذَابٍ غَلِيظٖ ٥٠﴾ [فصلت:50].

**«**و هرگاه او را رحمتى از سوى خود بعد از ناراحتى كه به او رسيده بچشانيم مى‏گويد: اين بخاطر شايستگى و استحقاق من بوده، و گمان نمى‏كنم قيامت برپا شود; و (بفرض كه قيامتى باشد،) هرگاه بسوى پروردگارم بازگردانده شوم، براى من نزد او پاداشهاى نيك است. ما كافران را از اعمالى كه انجام داده‏اند (بزودى) آگاه خواهيم كرد و از عذاب شديد به آنها مى‏چشانيم**»**.

مجاهد، در تفسير: ﴿هَٰذَا لِي﴾ مي‌گويد: يعني اين، در مقابل عمل و شايستگي من مي‌باشد**([[190]](#footnote-190))**.

ابن عباس مي‌گويد: يعني از جانب خودم مي‌باشد.

و قتاده در تفسير: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓ﴾ [القصص:78].

«(قارون) گفت: اين ثروت را بوسيله دانشى كه نزد من است به دست آورده‏ام!». و بعضي گفته‏اند: يعني چون الله، علم داشته كه من شايستة اينها هستم، به من بخشيده است. و اين همان سخن مجاهد مي‌باشد كه در تفسير اين جمله گفته‏اند: يعني بخاطر شرف و بزرگواري به آن دست يافته‏ام**([[191]](#footnote-191))**.

و از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «إِنَّ ثَلاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَى بَدَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا فَأَتَى الأَبْرَصَ فَقَال:َ أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَال:َ لَوْنٌ حَسَنٌ وَجِلْدٌ حَسَنٌ قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ قَالَ:فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ فَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا وَجِلْدًا حَسَنًا فَقَالَ: أَيُّ الـْمَـالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ, قَالَ: الإِبِلُ أَوْ قَالَ الْبَقَرُ هُوَ شَكَّ فِي ذَلِكَ إِنَّ الأَبْرَصَ وَالأَقْرَعَ, قَال:أَحَدُهُمَا الإِبِلُ وَقَالَ الآخَرُ الْبَقَرُ فَأُعْطِيَ نَاقَةً عُشَرَاءَ فَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا وَأَتَى الأَقْرَعَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ شَعَرٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ قَال:َ فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ وَأُعْطِيَ شَعَرًا حَسَنًا قَال:َ فَأَيُّ الـْمـَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْبَقَرُ قَال:َفَأَعْطَاهُ بَقَرَةً حَامِلا وَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا وَأَتَى الأَعْمَى, فَقَالَ:أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ, قَالَ:يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِي فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ قَال:َ فَمَسَحَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ قَالَ: فَأَيُّ الْـمَـالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْغَنَمُ فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا فَأُنْتِجَ هَذَانِ وَوَلَّدَ هَذَا فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَال:َ رَجُلٌ مِسْكِينٌ تَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْـمَـالَ بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي فَقَال:َ لَهُ إِنَّ الْحُقُوقَ كَثِيرَةٌ فَقَال:َ لَهُ كَأَنِّي أَعْرِفُكَ أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْذَرُكَ النَّاسُ فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ فَقَال:َ لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ فَقَال:َ إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ وَأَتَى الأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَال:َ لِهَذَا فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا فَقَالَ:إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ وَأَتَى الأَعْمَى فِي صُورَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ وَتَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي فَقَال:َ قَدْ كُنْتُ أَعْمَي فَرَدَّ اللَّهُ بَصَرِي وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي فَخُذْ مَا شِئْتَ فَوَاللَّهِ لا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ فَقَال:أَمْسِكْ مَالَكَ فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ». (متفق عليه).

«خداوند خواست كه سه نفر از بني اسرائيل راكه يكي مبتلا به بيماري پيس و ديگري كچل و سومي نابينا بود، آزمايش بكند. براي اين منظور فرشته‌اي را نزد آنان فرستاد. فرشته، نخست نزد كسيكه مبتلا به بيماري پيس بود، آمد و گفت: چه دوست داري؟ گفت: دوست دارم داراي رنگ و پوست زيبائي باشم و از بيماري كه مردم مرا بخاطر آن، زشت مي‌دانند، بهبود يابم. فرشته دستي بر سر و صورت او كشيد. بيماريش از بين رفت و داراي رنگ و پوست زيبا شد.

آنگاه از او پرسيد: چه مالي را دوست داري؟ گفت: شتر و يا گاو (راوي شك دارد).

به او شتر ماده و آبستني داد و گفت: خدا آنرا برايت بركت دهد.

سپس نزد كچل، رفت و از او پرسيد: محبوبترين آرزويت چيست؟ گفت: دوست دارم كه موهاي زيبائي داشته باشم و از آنچه كه مرا در انظار مردم، زشت كرده ‌است نجات يابم. فرشته دستي بر سرش كشيد، بيماريش بر طرف شد و داراي موهاي زيبائي گرديد. فرشته پرسيد: چه نوع مالي را دوست داري؟ گفت: گاو و يا شتر (راوي شك دارد). فرشته به او گاو ماده و آبستني داد و برايش دعاي بركت نمود و نزد نابينا رفت. پرسيد: كه بهترين آرزويت چيست؟ گفت: اينكه خدا، روشنائي چشمانم را به من برگرداند تا مردم را ببينم. فرشته دستي بر چهره‌اش كشيد، خداوند روشنائي چشمانش را برگردانيد.

آنگاه از او پرسيد: چه نوع مالي را دوست داري؟ گفت: گوسفند. فرشته به او گوسفندي آبستن داد و برايش دعاي بركت نمود.

خلاصه اينكه پس از مدتي، در اثر زاد و ولد شتر و گاو و گوسفند،‌ وضع بجائي رسيد كه اولي داراي درّه‏اي پر از شتر و دومي داراي درّه‏اي پر از گاو و سومي داراي درّه‏اي پر از گوسفند شدند.

سپس فرشته، با همان قيافه نزد اولي رفت و گفت: مردي مسكين و مسافر هستم و از ادامة سفر باز مانده‏ام. و راه رسيدن به مقصد برايم بوسيلة الله و سپس بوسيلة شما مقدور است. بخاطر كسيكه به تو رنگ و پوست زيبا و مال عنايت كرده، به من شتري بده تا بوسيلة آن به راه ادامه بدهم. مرد گفت: مخارج من سنگين است (نمي‌توانم اين كار را بكنم) فرشته گفت: من شما را مي‏شناسم، مگر تو همان كسي نيستي كه مبتلا به بيماري پيس بودي و مردم تو را زشت مي‌دانستند و چيزي در بساط نداشتي؟ آنگاه خداوند، اينهمه مال را در اختيارت گذاشت؟!گفت خير. من اينها را از پدرانم به ارث برده‏ام. فرشته گفت: اگر دروغ مي‏گوئي، خداوند تو را به همان حالت اول بر گرداند. سپس نزد كچل رفت و به او نيز همان چيزي را كه نزد اولي گفته بود گفت. او نيز برخورد مشابهي كرد. فرشته گفت: اگر دروغ مي‏گوئي، خداوند، تو را به حالت اول برگرداند.

آنگاه نزد نابينا رفت و همان سخنان قبلي را نزد او گفت. نابينا گفت: من مردي نابينا بودم، خداوند، بر من منت نهاد و چشمانم را به من باز گرداند. هر چه از مالم مي‌خواهي بردار و هر چه مي‌خواهي براي من بگذار. سوگند به خدا كه امروز هر چه از مالم به نام الله برداري، آنرا از تو نگيرم. فرشته گفت: مالت را براي خود نگهدار. شما مورد آزمايش الهي قرار گرفتيد، خدا از تو راضي و از همراهانت ناراضي شد»**([[192]](#footnote-192))**.

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ تفسير آية سورة فصلت.

2ـ تفسير جملة: ﴿لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي﴾ [فصلت:50].

3ـ تفسير جملة: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ﴾ [القصص:78]

4ـ عبرتهاي پند آموز در اين داستان شگفت‌آميز.

باب (50): در مورد سخن پرودگار كه مي‌فرمايد: ﴿فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٩٠﴾ [الاعراف: 190].

«اما هنگامى كه خداوند فرزند صالحى به آنها داد، (موجودات ديگر را در اين موهبت مؤثر دانستند; و) براى خدا، در اين نعمت كه به آنها بخشيده بود، همتايانى قائل شدند; خداوند برتر است از آنچه همتاى او قرار مى‏دهند».

ابن حزم گفته است: علماء اتفاق نظر دارند كه نامگذاري با كلمة «عبد» وقتي نسبت آن به غير الله باشد حرام است. جز نام عبدالمطلب**([[193]](#footnote-193))**.

و از ابن عباس در تفسير اين آيه، آمده است كه وقتي «حوا» حامله گرديد، ابليس نزد آنان آمد و گفت: من همان كسي هستم كه شما را از بهشت اخراج كردم. اكنون نيز سخن مرا بپذيريد و اسم فرزندتان را «عبد الحارث» بگذاريد و گرنه براي او شاخهائي همچون شاخهاي بز كوهي، درست مي‌كنم كه شكمت را پاره بكند و چنين و چنان مي‌كنم و تهديد كرد. آنها نپذيرفتند. فرزندشان مرده بدنيا آمد. بار ديگر حامله شد. شيطان دوباره نزد آنان آمد و پيشنهاد خود را تكرار كرد. باز هم نپذيرفتند. فرزندشان مرده بدنيا آمد. بار سوم حامله گرديد. شيطان باز هم آمد و تهديد خود را تكرار كرد. محبت فرزند بر آنها غالب گرديد و پذيرفتند و نام او را عبدالحارث گذاشتند. بخاطر همين است كه خداوند، فرمود: ﴿جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ﴾ آنها براي الله در چيزي كه به آنها داده بود، شركائي، ساختند. (ابن ابي حاتم با سند صحيح).

همچنين ابن ابي حاتم با سند صحيح، تفسير قتاده را در مورد اين آيه چنين نوشته است: اينجا شريك ساختن در حرف شنوي بود نه در عبادت.

همچنين نظر مجاهد را در مورد ﴿لَئِنۡ ءَاتَيۡتَنَا صَٰلِحٗا﴾ [الأعراف: 189] آورده كه گفته است: آنها بيم داشتند كه نوزادشان بجاي انسان، در شكل چيزي ديگر متولد شود. نظير همين مطلب از حسن بصري و سعيد و ديگران بيان شده است**([[194]](#footnote-194))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ حرمت اضافه كردن كلمة عبد، در نامها به غير الله.

2ـ تفسير آية سورة اعراف.

3ـ همين نام گذاري بدون، قصد، شرك ناميده است.

4ـ داشتن فرزند سالم، چه پسر و چه دختر، از جانب خداوند نعمتي است.

5ـ گذشتگان نيك، فرق ميان شرك در طاعت و فرمانبرداري و شرك در عبادت را بيان داشته‏اند.

باب (51): در مورد اين فرمايش اللهأ: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِه﴾ [الاعراف: 180].

«و براى خدا، نامهاى نيك است; خدا را به آن (نامها) بخوانيد! و كسانى را كه در اسماء خدا تحريف مى‏كنند (و بر غير او مى‏نهند، و شريك برايش قائل مى‏شوند)، رها سازيد».

ابن ابي‏حاتم نظر ابن عباس را در اين مورد اينگونه نوشته است: ﴿يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِه﴾ يعني شرك مي‌ورزند. همچنين از ايشان منقول است كه در تفسير آن گفته است: اسم بت «لات» را از إله و «عزّا» را از عزيز گرفته‏اند.

و از اعمش در تفسير آن آمده كه: «يُدخِلونَ فِيها ما ليِسَ مِنها». يعني: «در نامهاي الله، اضافه مي‌كنند»**([[195]](#footnote-195))**.

**آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ اثبات اسماء الله.

2ـ نامهاي الله، موصوف به حسني( نيكو) هستند.

3ـ دستور به اينكه خدا را با آن نامها بخوانيم.

4ـ ترك انسانهاي جاهلي كه در نامهاي الله، دچار انحراف شده‌اند.

5ـ تفسير الحاد در اسماء خدا.

6ـ وعيد كسيكه مرتكب چنين الحادي بشود.

باب (52): ممنوعيت گفتن السلام علي الله([[196]](#footnote-196)).

از ابن مسعود س روايت است كه مي‌گويد: ما وقتي با رسول الله ص، نماز مي‌خوانديم: مي‌گفتيم: «السلام على الله من عباده, السلام على فلان وفلان ...». يعني:سلام بر الله و سلام بر فلاني و فلاني آنگاه رسول الله ص، ما را از گفتن: السلام علي الله، منع كرد و فرمود: «فإن الله هو السلام» يعني خود او سلام است. (بخاري)([[197]](#footnote-197)).

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير معني سلام.

2ـ سلام، نوعي دعا و عرض ادب است.

3ـ نبايد آنرا در مورد الله بكار برد.

4ـ بيان علت اين ممنوعيت.

5ـ آگاه ساختن به تحيت و سلامي كه شايستة الله نيست.

باب (53): در مورد گفتن «اللَّهم اغفِر لي إن شئت» بار الها! اگر خواستي، مرا ببخش.

از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «لا يَقُول أَحَدُكُم: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ. لِيَعْزِمْ الـمسألة فَإِنَّ اللَّهَ لا مُكْرِهَ لَهُ». (بخاري).

ولـمسلم: «وَلْيُعَظِّمِ الرَّغْبَةَ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ أَعْطَاه».

«(وقت دعا) نگوئيد: بار الها اگر خواستي، مرا ببخش و اگر خواستي بر من رحم كن. بلكه بايد دعا را جدّي گرفت. زيرا كسي نمي‌تواند خدا را مجبور به چيزي سازد و در روايت مسلم چنين آمده كه بايد در هنگام طلب و اميد از خدا چيزهاي بزرگ و زياد را درخواست كنيد. زيرا خدا هر چه ببخشد، احساس نمي‌كند كه چيز بزرگ و زيادي داده‌است»**([[198]](#footnote-198))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ نهي از استثنا در دعا.

2ـ بيان علت نهي.

3ـ فرمايش رسول الله ص كه فرمود: «ليعزم الـمسألة» يعني در دعا بايد، جديت و اصرار ورزيد.

4ـ همچنين فرمود: در دعا، توقع و طلب را بايد بالا، گرفت.

5ـ بيان علت توقع و طلب زياد از الله.

باب (54): نبايد، غلام و كنيز خود را با عبارت «عبدي وأمتي» (بنده من, كنيز من) صدا كرد([[199]](#footnote-199)).

از ابو هريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «لا يَقُلْ أَحَدُكُمُ: أَطْعِمْ رَبَّكَ، وَضِّئْ رَبَّكَ وَليَقُل: سَيِّدِي ومَوْلايَ وَلا يَقُلْ أَحَدُكُمْ عَبْدِي, أَمَتِي وَلْيَقُلْ فَتَايَ, فَتَاتِي, غُلامِي». (مسلم).

«هيچ كس از شما به غلامش نگويد: براي پروردگارت غذا بيار يا آب وضو فراهم كن. بلكه بگويند: آقا و سرور. همچنين، غلامان و كنيزان خود را باكلمة «**عبد**» و «**أمه**» صدا نكنيد بلكه با كلمات «فتا و فتات» (يعني پسر جوان، دختر جوان و هم بمعني غلام و كنيز مي‌باشد) و با كلمة غلام، صدايشان بكنيد»**([[200]](#footnote-200))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ نهي از گفتن: «عبدي وأمتي» (يعني بندة من).

2ـ غلام به صاحبش نگويد: ربّي (پروردگار يا ارباب من). و براي غلام گفته نشود: به اربابت غذا بده.

3ـ صاحبان به غلامان خود بگويد: فتاي و فتاتي و غلامي (غلام من ـ كنيز من).

4ـ غلامان به صاحبان خود بگويد: سيدي و مولاي (آقاي من).

5ـ رعايت شئون توحيد حتي در كلمات و الفاظ.

باب (55): كسيكه بواسطة نام الله چيزي مي‌خواهد بايد به او داد.

از ابن عمر روايت است كه رسول الله ص فرمود: «وَمَنِ اسْتَعَاذَ بِاللَّهِ فَأَعِيذُوهُ، مَنْ سَأَلَ بِاللَّهِ فَأَعْطُوهُ، وَمَنْ دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ، وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا؛ فَكَافِئُوهُ, فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافِئُونَهُ؛ فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَأْتُمُوهُ». (أبوداود ونسائي با سند صحيح).

«هر كس بخاطر الله، خواستار پناهندگي شد، او را پناه دهيد. هر كس بخاطر الله، چيزي خواست به او بدهيد. هر كس، شما را دعوت كرد بپذيريد. هر كس به شما نيكي كرد، جواب نيكي‌اش را بدهيد. اگر نتوانستيد، برايش آنقدر دعا بكنيد كه به گمان خود، حقش را ادا كرده باشيد»**([[201]](#footnote-201))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ پناه دادن به كسيكه به نام الله پناه مي‌خواهد.

2ـ پذيرفتن خواستة كسيكه به نام الله چيزي بخواهد.

3ـ پذيرفتن دعوت.

4ـ پاداش دادن در جواب نيكي.

5ـ دعا نيز نوعي پاداش است براي كسيكه چيزي ديگر در بساط ندارد.

6ـ دعا بقدري باشد كه دعا كننده به اين نتيجه برسد كه پاداش آن شخص را داده ‌است.

باب (56): به نام الله فقط، بهشت را بايد خواست.

از جابرس روايت است كه رسول الله ص فرمود: «لايُسْأَلُ بِوَجْهِ اللَّهِ إِلا الْجَنَّةُ». (ابوداود).

«با واسطه قرار دادن وجه الله (خاطر الله) نبايد چيزي جز بهشت، طلبيد»**([[202]](#footnote-202))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ نهي از اينكه به نام الله، جز همان مطلوب با ارزش و نهائي، چيز ديگري خواسته شود.

2ـ اثبات صفت وجه (چهره) براي الله.

باب (57): بحث كلمة «لو» (اگر)

ارشاد باريتعالي است: ﴿يَقُولُونَ لَوۡ كَانَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٞ مَّا قُتِلۡنَا هَٰهُنَا﴾ [آل عمران: 154]**.** «مى‏گويند: اگر ما ذره‌اي اختيار در اين مسأله مي‌داشتيم، در اين جا كشته نمى‏شديم!».

و در جائي ديگر مي‌فرمايد: ﴿ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ وَقَعَدُواْ لَوۡ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْ﴾ [آل عمران: 168].

«(منافقان) آنها هستند كه به برادران خود -در حالى كه از حمايت آنها دست كشيده بودند- گفتند: «اگر آنها از ما پيروى مى‏كردند، كشته نمى‏شدند»**([[203]](#footnote-203))**.

و از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «احْرِصْ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَلا تَعْجَزْ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلا تَقُل:ْ لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كذا, كَانَ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ, قُلْ: قَدّرَ اللَّهِ وَمَا شَاءَ فَعَلَ فَإِنَّ (لَوْ) تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ». (مسلم).

«به آنچه كه برايت منفعت دارد، حريص باش. و از خدا كمك بگير و ناتوان مباش. و اگر دچار مصيبتي شدي، مگو: اگر چنين مي‌كردم، چنان مي‌شد و ... بلكه بگو: تقدير الهي چنين بود و او هر چه بخواهد، انجام مي‌دهد. زيرا كلمة «لو» (اگر) دروازة امور شيطان را باز مي‌كند»**([[204]](#footnote-204))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير دو آية آل عمران.

2ـ نهي از گفتن كلمة «لو» (اگر) پس از مصيبت.

3ـ بيان علت نهي، اينكه، دروازة امور شيطاني(مثل عداوت و دشمني) را باز مي‌كند.

4ـ راهنمائي به گفتن سخنان نيك.

5ـ امر به اينكه به اعمال منفعت‌آميز بايد حريص بود و از خدا كمك بايد گرفت.

6ـ نهي از تنبلي و ناتواني.

باب (58): نهي از فحش دادن و ناسزا گفتن.

از ابي بن كعب س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «لا تَسُبُّوا الرِّيحَ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُون،َ فَقُولُوا اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وَخَيْرِ مَا أُمِرَتْ بِهِ, وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرَتْ بِهِ».(صححه الترمذي).

«باد را فحش ندهيد، اگر چيز ناگواري از آن ديديد. اين دعا را بخوانيد: «اللهم ...» بار الها ! ما خير اين باد و خير آنچه در آن هست و خير مأموريتي را كه دارد مي‌خواهيم و از شرّ اين باد و از شر آنچه در آن هست و از شر مأموريتي كه دارد، به تو پناه مي‌بريم»**([[205]](#footnote-205))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ نهي از فحش دادن باد.

2ـ روي آوردن به دعا و سخنان نيك، هنگام مشاهدة چيز ناگوار.

3ـ اينكه باد مأموريت دارد.

4ـ باد گاهي مأموريت به كار خير و گاهي به كار شر دارد.

باب (59): در مورد اين سخن الله كه مي‌فرمايد: ﴿يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ ظَنَّ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِۖ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٖۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَمۡرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِۗ يُخۡفُونَ فِيٓ أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبۡدُونَ لَكَۖ يَقُولُونَ لَوۡ كَانَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٞ مَّا قُتِلۡنَا هَٰهُنَاۗ قُل لَّوۡ كُنتُمۡ فِي بُيُوتِكُمۡ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَتۡلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمۡۖ وَلِيَبۡتَلِيَ ٱللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمۡ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ﴾ [آل‌عمران: 154].

«آنها گمانهاى نادرستى -همچون گمانهاى دوران جاهليت- درباره خدا داشتند; و مى‏گفتند: «آيا چيزى از پيروزى نصيب ما مى‏شود؟!» بگو: همه كارها (و پيروزيها) به دست خداست!» آنها در دل خود، چيزى را پنهان مى‏دارند كه براى تو آشكار نمى‏سازند; مى‏گويند: «اگر ما اختياري داشتيم، در اين جا كشته نمى‏شديم!» بگو: «اگر هم در خانه‏هاى خود بوديد، آنهايى كه كشته‏شدن بر آنها مقرر شده بود، قطعا به سوى آرامگاه‏هاى خود، بيرون مى‏آمدند (و آنها را به قتل مى‏رساندند). و اينها براى اين است كه خداوند، آنچه در سينه‏هايتان پنهان داريد، بيازمايد; و آنچه را در دلهاى شما (از ايمان) است، خالص گرداند; و خداوند از آنچه در درون سينه‏هاست، با خبر است»**([[206]](#footnote-206))**.

و در جائي ديگر ارشاد مي‌فرمايد: ﴿ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوۡءِۚ عَلَيۡهِمۡ دَآئِرَةُ ٱلسَّوۡءِ﴾ [الفتح: 6]. «مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرك را كه به خدا گمان بد مى‏برند مجازات كند; (آرى) حوادث ناگوارى (كه براى مؤمنان انتظار مى‏كشند) تنها بر خودشان نازل مى‏شود».

ابن قيم در تفسير آية اول مي‌گويد: سوء ظني كه در اينجا به آن اشاره گرديد، متعلق به منافقين است. آنها گمان مي‌كردند، كه خدا، پيامبرش را ياري نمي‌رساند. و بزودي دعوت رسول الله ص، از هم خواهد پاشيد. هم حكمت الله را انكار مي‌كردند و هم تقدير را و هم اينرا كه خدا، به پيامبرش ياري خواهد داد و دينش را بر ساير اديان پيروز خواهد نمود. و اين پندار در مورد الله و با حكمت و وعده‌هاي او، سازگاري ندارد. زيرا گمان به اينكه خدا، باطل را بگونه‌اي غالب مي‌گرداند كه ريشه‌هاي حق را بكلي بخشكاند يا اينكه منكر حكمت و قضا و قدر الهي بشود معتقد باشند كه در تغيير و تحول و جريانات عالم، ‌فقط اراده و مشيئت خدا بدون حكمت و مدنظر داشتن مصالح، وجود دارد، همان گماني است كه كافران نسبت به الله، داشتند.

﴿ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ [ص: ٢٧]. «اين گمان كافران است; واى بر كافران از آتش (دوزخ)». امروز بيشتر مردم، در مسايل و حوادثي كه اتفاق مي‌افتد، در مورد الله سوء ظن پيدا مي‌كنند و از اين بيماري در امان نخواهد بود مگر كسيكه و اقعاً الله را با اسما و صفاتش بشناسد و بداند كه كارهايش از حكمت و مصلحت قوي سرچشمه مي‌گيرند.

و اگر شما، اوضاع اعتقادي مردم را بررسي كنيد در خواهيد يافت كه از تقدير، شِكوه و گلايه دارند و خود را سرزنش مي‌كنند كه بايد چنين و چنان مي‌كرديم. و از بود و نبود، مي‌گويند. و ...

و اكنون بدرون خود، نظري بينداز و ببين اوضاع خودت چطور است؟ آيا از اين نوع بيماريها سالم هستي؟ شاعر چه خوش سروده است:

اگر از آن (بدگماني نسبت به الله) نجات يابي، از بلاي بزرگي نجات يافته‌اي

و اگرنه، من تو را نجات يافته، نمي‌بينم**([[207]](#footnote-207))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير آية سورة آل عمران.

2ـ تفسير آية سورة فتح.

3 ـ خبر دادن به اينكه سوء ظن انواع مختلفي دارد كه قابل شمارش نيست.

4ـ از سوء ظن به خدا، نجات پيدا نمي‌كند مگر كسيكه واقعاً خدا را با اسما و صفاتش بشناسد.

باب (60): حكم انكار تقدير الهي

ابن عمر ب مي‌گويد: سوگند به كسيكه جان من در دست اوست كه اگر يكي به اندازه كوه احد، طلا داشته باشد و همه را در راه خدا، انفاق بكند، تا به مسألة قدر، ايمان نياورده باشد، از او پذيرفته نخواهد شد. زيرا رسول الله ص، فرمود: «الايمان أن تؤمِن بِالله ومَلائكتِه وكُتُبِه ورُسلِه واليُوم الآخِر وتُؤمن بِالقَدر خيره وشرِّه» (مسلم).

«ايمان، عبارت است از اينكه به خدا و فرشتگان و كتابها و پيامبرانش و به روز واپسين و به خير و شر تقدير، ايمان داشته باشي»**([[208]](#footnote-208))**.

و از عباده بن صامت س روايت است كه به فرزندش گفت: اي پسر: طعم ايمان را نخواهي چشيد تا اينكه يقين داشته باشي به اينكه مصيبتي كه دچار آن مي‌شوي، غير ممكن بود كه از تو بگذرد و آنچه كه از آن نجات يافتي، مقدّر نبود كه به تو برسد. و من از رسول الله ص،‌ شنيدم كه فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَم،َ فَقَالَ لَه:ُ اكْتُبْ, فقَال:َ رَبِّ وَمَاذَا أَكْتُب؟ُ قَال:َ اكْتُبْ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ».

«اولين چيزي كه خدا، آفريد، قلم بود. آنگاه فرمود: تقدير همه چيز را تا قيامت، بنويس».

فرزندم! همچنين از رسول الله ص شنيدم كه فرمود: «مَن ماتَ على غِير هذا فَلِيسَ منيّ». يعني هر كس بر غير اين عقيده بميرد، از من نيست**([[209]](#footnote-209))**.

و در روايت احمد، آمده كه رسول الله ص، فرمود: وقتي خدا، قلم را آفريد،‌ فرمود: بنويس. آنگاه هر آنچه بايد تا قيامت انجام مي‌گرفت، نوشته شد. و در روايت ابن وهب آمده كه رسول الله ص، فرمود: «فَمَن لَم يُومن بِالقَدرِ خِيره وشَرِّه اَحرَقهُ الله بِالنَّار». يعني «هر كس به خير و شر تقدير، ايمان نداشته باشد، خدا او را در آتش دوزخ مي‌سوزاند»([[210]](#footnote-210)).

و در روايت عباده بن صامت آمده كه به فرزندش گفت: «يقين كن كه آنچه به تو اصابت كرد، بايد اصابت مي‌كرد و آنچه از تو گذشت و از آن نجات يافتي، نبايد به تو اصابت مي‌كرد».

و در مسند و سنن از ابن ديلمي روايت شده كه ايشان نزد، ابي بن كعب، رفت و گفت: در دل من، اندكي شبهه در مورد، تقدير پديد آمده است، در اين مورد چيزي بگو تا قلبم شفا حاصل بكند. ابي بن كعب گفت: اگر به اندازة كوه احد، طلا انفاق نمايي، خدا از تو نمي‌پذيرد تا اينكه به تقدير، ايمان داشته باشي. و آنچه به تو اصابت كرده، نبايد از تو مي‌گذشت و آنچه از تو مي‌گذرد نبايد به تو اصابت مي‌كرد. و اگر بر غير از اين عقيده بميري، از دوزخيان خواهي بود. ابن ديلمي مي‌گويد: سپس نزد عبد الله بن مسعود و حذيفه بن يمان و زيد بن ثابت رفتم، آنها نيز از رسول الله ص، همان چيزي را برايم گفتند كه ابي بن كعب گفته بود. حديث صحيح است. (حاكم در صحيح خود)**([[211]](#footnote-211))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ بيان فرضيت ايمان به تقدير الهي.

2ـ بيان كيفيت ايمان به آن.

3ـ نابودي اعمال كسيكه به آن ايمان، داشته باشد.

4ـ طعم ايمان را نمي‌چشد كسيكه به تقدير، ايمان ندارد.

5ـ اولين مخلوق خدا.

6ـ قلم تمامي جرياناتي را كه تا قيامت قرار بود اتفاق بيفتد نوشت.

7ـ اعلام بيزاري رسول الله ص از كسيكه به تقدير ايمان ندارد.

8ـ گذشتگان نيك براي ازالة شبهه نزد علما مراجعه مي‌كردند.

9ـ علما نيز شبهة آنها را در روشني فرمايشات رسول الله ص، بگونة كافي و شافي، پاسخ مي‌دادند.

باب (61): آنچه در مورد مجسمه سازان آمده است([[212]](#footnote-212)).

از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي, فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً أَوْ شَعِيرَةً». [متفق عليه]. «الله، مي‌فرمايد: چه كسي ظالمتر است از كسي كه مي‌خواهد، مانند من مخلوق، بيافريند. (اگر كسي مي‌تواند) پس ذره‌اي يا دانه‌اي و يا يك دانه جو بيافريند».

«و از عايشه روايت است كه رسول الله ص فرمود: «أشدّ النّاس عذاباً يومَ القيامة الذَّين يُضاهِئون بِخلقِ الله».

بدترين و شديدترين عذاب روز قيامت از آن كساني است كه در آفرينش با خدا، مماثلت مي‌كنند»**([[213]](#footnote-213))**.

در حديث ابوهريره س آمده است كه ظالمترين فرد، كسي است كه در آفرينش،‌ با خدا مماثلت مي‌كند. و اين، ظن و گماني بيش نيست زيرا در واقع كسي توانايي برابري با الله را ندارد بخاطر همين است كه خداوند مي‌فرمايد: اگر راست مي‌گوييد: پس ذره‌اي و دانه و جوي بيافرينيد.

و از ابن عباس روايت است كه رسول الله ص فرمود: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ, يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْس يُعَذِّبُ بها فِي جَهَنَّمَ». ( بخاري و مسلم). «جاي هر مصوِّر در آتش است، هر تصويري كه ساخته است، بصورت موجود زنده‌اي در مي‌آيد و او را در دوزخ بوسيلة آن، عذاب مي‌دهند».

همچنين از ابن عباس، مرفوعاً روايت است: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً في الدنيا؛ كُلِّفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ». (بخاري و مسلم).

«هر كس در دنيا تصويري ساخته است، در آنجا او را موظف مي‌كنند كه در آن، روح بدمد و او قادر به چنين كاري نخواهد بود»**([[214]](#footnote-214))**.

از ابو الهيّاج روايت است كه مي‌گويد: علي س به من گفت: آيا تو را براي انجام كاري كه رسول الله ص مرا براي انجام آن فرستاده بود، نفرستم؟ رسول الله ص، فرمود: «لا تَدع صورةً إلا طَمستها ولا قَبراً مُشرفاً إلا سويته». (مسلم).

«هيچ تصويري را نگذار مگر آنرا نابود كن و هيچ قبر مرتفعي نگذار مگر آنرا با خاك مساوي كن»**([[215]](#footnote-215))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ مجازات سنگين براي تصوير برداران و مجسمه سازان.

2ـ بيان علت آن كه, عبارت است از جسارت و بي‌ادبي نسبت به خدا، چنانكه فرمود:

«چه كسي ظالم‌تر از آن كسي است كه مي‌خواهد، مانند من دست به آفرينش بزند».

3ـ تذكر به اين مطلب كه او، توانا و بندگان ناتوان‌اند. حتي ذره و دانه‌اي نمي‌توانند بيافرينند.

4ـ تصريح اين مطلب كه سخترين عذاب، قيامت متعلق به آنان است.

5ـ‌ در مقابل هر تصويري كه ساخته است، موجودي در دوزخ آفريده مي‌شود كه بوسيلة آن موجود، شكنجه داده مي‌شود.

6ـ موظف مي‌شود كه در آن، روح بدمد.

7ـ به ما امر شده كه هر جا تصوير و مجسمه‌اي ديديم، آنرا نابود كنيم.

باب (62): زياد سوگند خوردن

ارشاد باريتعالي است: ﴿وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ﴾ [المائدة: 89]**.**

«و سوگندهاى خود را حفظ كنيد (و نشكنيد!)».

و از ابوهريره س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «الْحَلِفُ مُنَفِّقَةٌ لِلسِّلْعَةِ مُمْحِقَةٌ لِلْبَرَكَةِ». (بخاري ومسلم).

«سوگند، جنس را به فروش مي‌رساند و بركت كاسبي را از بين مي‌برد».

و از سلمان روايت است كه رسول الله ص فرمود: «ثلاثةٌ لا يُكلِّمهُم الله، ولا يُزكيِّهم و لهُم عذابٌ أليم: اُشيمطٌ زانٍ وعائلٌ مُستكبرٌ ورَجُلُ جَعَلَ الله بضاعته لا يَشتري إلا بيمينه ولا يبيع إلا بيمينه». (طبراني با سند صحيح).

«خداوند، با سه نفر، سخن نخواهد گفت، و آنها را پاكيزه نخواهد كرد و براي آنان، عذاب دردناك است:

1ـ پيرمرد زناكار 2ـ نادار متكبر 3ـ و مردي كه نام الله را وسيلة امرار معاش خود، ساخته است طوري كه چيزي نمي‌خرد مگر با سوگند و چيزي نمي‌فروشد مگر با سوگند»**([[216]](#footnote-216))**.

و از عمران بن حصين روايت است كه رسول الله ص فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُم،ْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ...».

قَالَ عِمْرَان:ُ فَلا أَدْرِي أَذَكَرَ بَعْدَ قَرْنِهِ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلاثًا؟ ثُمَّ إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَشْهَدُونَ وَلا يُسْتَشْهَدُونَ وَيَخُونُونَ وَلا يُؤْتَمَنُونَ وَيَنْذِرُونَ وَلايُوفُونَ وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ». (بخاري و مسلم).

وفيه عن ابن مسعود س أنّ النبي قال:«أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أحدهم يمينه و يمينه شهادته». (بخاري و مسلم).

«بهترين مردم، مردمان قرن من و كساني هستند كه بعد از آنها مي‌آيند و همچنين كساني هستند كه بعد از آنها مي‌آيند، راوي مي‌گويد: نمي دانم كه اينرا دوبار تكرار كرد يا سه بار، و افزود كه بعد از شما ملتي مي‌آيد كه گواهي مي‌دهند در حالي كه كسي آنان را گواه نمي‌گيرد. (يا در حالي كه گواه ماجرا نبوده‌اند) و خيانت مي‌كنند و اهل امانت نيستند و نذر مي‌نمايند و به آن وفا نمي‌كنند. و در آنان چاقي غالب مي‌شود (يعني همّ و غمي جز شكم پرستي و بدنسازي ندارند كه در نتيجه چاق و فربه مي‌شوند)»**([[217]](#footnote-217))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ توصيه جهت حفاظت از سوگندها.

2ـ بيان اينكه سوگند، باعث فروش جنس مي‌شود ولي بركت آنرا، مي‌برد.

3ـ مجازات شديد در مورد كسيكه در خريد و فروش از سوگند، استفاده مي‌كند.

4ـ تذكر اين مطلب كه جرم گناه كساني كه در آنها داعية(اسباب)گناه ضعيفتر مي‌باشد بيشتر است.

5ـ مذمت كساني كه سوگند مي‌خورند در حالي كه از آنها خواسته نشده كه سوگند بخورند.

6ـ ستايش رسول الله ص از مردمان سه قرن اول. و بيان حوادث بعد از آنها.

7ـ مذمت كساني كه گواهي مي‌دهند در حالي كه گواه نبوده‌اند.

8ـ گذشتگان نيك، فرزندانشان را بخاطر گواهي و وفا به عهد تنبيه مي‌كردند.

باب (63): عهد و پيمان الله و پيغمبرش.

ارشاد باريتعالي است: ﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ٩١﴾ [النحل: 91]**.**

«و هنگامى كه با خدا عهد بستيد، به عهد او وفا كنيد! و سوگندها را بعد از محكم ساختن نشكنيد، در حالى كه خدا را كفيل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده‏ايد، به يقين خداوند از آنچه انجام مى‏دهيد، آگاه است»**([[218]](#footnote-218))**.

و از بريده س روايت است كه هر گاه رسول الله ص كسي را امير لشكر، تعيين مي‌كرد، او را به رعايت تقواي الهي در مورد خود و مسلماناني كه با او همراه بودند، توصيه مي‌نمود. و مي‌فرمود: «اغزوا بسم الله في سبيل الله ...». (مسلم).

«به نام خدا، در راه خدا، جهاد كنيد. و با كساني كه كفر ورزيده‌اند، بجنگيد. جهاد كنيد و خيانت مكنيد. عهد شكني مكنيد، مثله نكنيد. كودكان را مكشيد. هر گاه با مشركين و دشمنانت روبرو شدي آنها را به پذيرش يكي از اين موارد فرا خوان و هر كدام را قبول كردند، از آنان بپذير، آنها را نخست به اسلام دعوت كن، اگر پذيرفتند تو نيز قبول كن. آنگاه از آنان بخواه كه به شهر مسلمانان، هجرت بكنند. و بگو اگر چنين كرديد، از تمامي حقوقي كه مهاجرين از آن برخوردارند و يا بر عهدة آنهاست، شما نيز از آنها برخوردار خواهيد بود. و اگر هجرت را نپذيرفتند، مانند مسلمانان بدوي با آنها برخورد مي‌شود. يعني پايبند احكام اسلام، بشوند، اما از غنايم، سهمي به آنها داده نمي‌شود. مگر اينكه در جهاد شركت بكنند».

اگر اسلام را نپذيرفتند، از آنان جزيه (ماليات) بخواه. اگر قبول كردند، تو نيز قبول كن و دست از جنگ باز دار. اما اگر قبول نكردند، پس به كمك خدا، با آنان نبرد كن.

و اگر قلعه‌اي رامحاصره كردي، سپس آنان خواستند كه به عهد و پيمان خدا و پيامبرش با تو صلح بكنند، چنين مكن. بلكه بر اساس عهد و پيمان خودت با آنان، وارد گفتگو شو. زيرا اگر شما عهد و پيمان خود را بشكنيد، مجازاتش كمتر است از اينكه عهد و پيمان خدا و رسولش را بشكنيد. همچنين اگر، ساكنان قلعه‌اي را در محاصرة خويش در آوردي، آنگاه از تو خواستند كه حكم خدا را در مورد آنان اجرا كني، چنين مكن بلكه حكم خودت را پيشنهاد كن. زيرا از كجا معلوم كه شما واقعاً مطابق با دستور خدا با آنان رفتار كني**([[219]](#footnote-219))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ فرق ميان عهد و پيمان خدا و پيامبرش با عهد و پيمان مسلمانان.

2ـ راهنمائي به مسأله‌اي كه ضررش از مسألة ديگر، كمتر است.

3ـ اين دستور رسول الله ص كه فرمود: به نام خدا و در راه خدا جهاد كنيد.

4ـ اين فرمايش، رسول الله ص كه فرمود: با كساني كه به خدا كفر ورزيده‌اند، بجنگيد.

5ـ اين ارشاد رسول الله ص كه فرمود: به كمك الله با آنان بجنگ.

6ـ فرق ميان حكم خدا و حكم علما.

7ـ اينكه صحابي پيامبر، بوقت ضرورت حكمي صادر مي‌كند كه نمي‌داند با حكم خدا، موافق است يا خير.

باب (64): سوگند خوردن به جاي الله

از جندب بن عبد الله س روايت است كه رسول الله ص فرمود: «قال رَجُلٌ: والله لا يغفر الله لفلانٍ. فَقال اللهﻷ : مَن ذَا الّذي يتألى علىَّ أَن لا أغفِرَ لِفلانٍ؟ إنّي قَد غَفَرتُ لَه وأحبطت عملك».(مسلم)

«مردي سوگند خورد و گفت: بخدا سوگند كه خداوند، فلاني را نخواهد بخشيد. خداوند، فرمود: اين چه كسي است كه مرا سوگند مي‌دهد كه فلاني را نبخشم؟ من او را بخشيدم و عمل تو را نابود گردانيدم».

و در حديث ابوهريره س آمده كه گويندة اين سخن، شخصي عابد بود. ابوهريره س مي‌گويد: آن شخص با گفتن يك سخن، دنيا و آخرتش را بر باد كرد**([[220]](#footnote-220))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ هشدار از سوگند دادن خدا يا سوگند خوردن بجاي خدا.

2ـ عذاب خدا حتي از بند كفشمان به ما نزديكتر است.

3ـ بهشت همچنان.

4ـ اين حديث، مؤيد حديثي است كه در آن آمده: انسان، عمل نيك انجام مي‌دهد تا اينكه به بهشت نزديك مي‌شود، آنگاه گناهي مرتكب مي‌شود و به دوزخ مي‌افتد.

5ـ گاهي انسان به خاطر عملي كه قلباً براي انجام آن اصلا تمايلي ندارد، بخشيده مي‌شود.

باب (65): نبايد الله را شفيع مخلوق قرار داد.

از جبير بن مطعم س روايت است كه مردي بدوي، نزد رسول الله ص آمد و گفت: اي رسول خدا ص، جسمها ضعيف و لاغر شده اند، فرزندان گرسنه و چهارپايان هلاك شدند. از پروردگارت، براي ما طلب باران كن. ما خدا را شفيع تو و تو را شفيع خدا قرار مي‌دهيم. رسول الله ص فرمود: «سبحان الله، سبحان الله». چندين مرتبه تسبيح گفت، و حتي رنگ اصحابش نيز پريد. آنگاه فرمود:«ويحك! أتدري ما الله؟! إنَّ شأن الله أعظم مِن ذلك إِنَّهُ لا يُسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَى أَحَدٍ من خلقه». (ابوداود).

«واي بر تو! آيا مي داني الله كسيت؟! شأن و منزلت الله، فراتر از اينست».

و افزود كه، خدا را شفيع هيچ يك از بندگان، قرار نمي‌دهند**([[221]](#footnote-221))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ ممنوعيت اينكه كسي بگويد: ما خدا را نزد تو شفيع قرار مي‌دهيم.

2ـ تغيير سيماي رسول الله ص و آثار آن در سيماي اصحابش نيز، در اثر شنيدن اين سخن.

3ـ اين سخن را كه گفت: «تو را شفيع خدا قرار مي‌دهيم» رد نفرمود.

4ـ توضيح و تفسير «سبحان الله».

5ـ مسلمانان، بوقت خشكسالي نزد رسول الله ص مي‌آمدند و از او درخواست دعاي طلب باران مي‌نمودند.

باب (66): پاسداري رسول الله ص از مرزهاي توحيد و بستن راه‌هاي شك و ترديد.

از عبد الله بن شخير روايت است كه، مي‌گويد: من با هيأت بني عامر بودم كه نزد رسول الله ص رفتيم و به ايشان گفتيم: شما سيد ما هستيد. رسول الله ص فرمود: «السيد الله تبارك وتعالى». يعني سيد خدا است. گفتيم: شما از همة ما بزرگتر و از همه سخاوتمندتري. فرمود: همين سخن يا بعضي از آن را بگوييد. مواظب باشيد كه شيطان بر شما غلبه نكند. (ابوداود با سند جيد)**([[222]](#footnote-222))**.

و از انس س روايت است كه گروهي از مردم، به رسول الله ص گفتند: يا رسول الله ص، بهترين ما و فرزند بهترين ما. و سيد ما و فرزند سيد ما. رسول الله ص: «اي مردم، سخنتان را بگوئيد. ومواظب باشيد كه شيطان شما را فريب ندهد. من محمد، بندة الله و رسولش هستم. دوست ندارم كه مرا فراتر از آنچه هستم، ببريد».( نسائي با سند جيد)**([[223]](#footnote-223))**.

خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:

1ـ نهي از افراط و تجاوز از حد.

2ـ اگر كسي را گفتند «سيدنا» چه بگويد.

3ـ امر به مواظب بودن از فريب شيطان با آنكه جز سخن حق، نگفته بودند.

4ـ فرمايش رسول الله ص كه فرمود: «دوست ندارم كه مرا بيش از آنچه هستم، بالاتر ببريد».

باب (67): تفسير اين ارشاد باريتعالي كه مي‌فرمايد: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧﴾ [الزمر: 67].

«آنها خدا را آن گونه كه شايسته است نشناختند، در حالى كه تمام زمين در روز قيامت در قبضه اوست و آسمانها پيچيده در دست راست او; خداوند منزه و بلندمقام است از شريكيهايى كه براى او مى‏پندارند». در حديث‌ شريف‌ به‌ روايت‌ بخاري‌ و مسلم‌ از ابوهريره‌ آمده‌ است‌: خداوند در روز قيامت‌ زمين‌ را قبضه‌ مي‌كند و آسمانها را با دست‌ راست ‌خود در هم‌ مي‌پيچد، سپس‌ مي‌گويد: انا الملك‌ اين‌ ملوك‌ الارض‌؟ منم‌ فرمانروا پس‌ كجايند فرمانروايان‌ زمين‌؟ البته بيان‌ و اعتقاد اين به‌ همان‌ صورتي‌ است‌ كه‌ آمده‌ است، بدون‌ قائل‌شدن‌ به‌ كيفيت، يا دست‌ بردن‌ به‌ تحريف‌ آنها. (مترجم).

از ابن مسعود س روايت است كه يكي از علماي يهود، نزد رسول الله ص آمد و گفت: ما در تورات اين مطلب را مي‌بينيم كه خدا، آسمانها را بر روي يك انگشت و زمينها را روي انگشت ديگر و درختان را روي يك انگشت و آب را روي يك انگشت و خاك را روي انگشت ديگر و ساير مخلوقات را روي يك انگشت خود قرار مي‌دهد، آنگاه مي‌گويد: منم پادشاه. رسول الله در حالي كه سخنان آن يهودي را تأييد مي‌كرد، طوري تبسم كرد كه دندانهايش، آشكار گرديد و اين آيه را تلاوت كرد: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ (بخاري ومسلم).

و در روايت مسلم، چنين آمده است كه كوه‌ها و درختان را روي يك انگشت قرار مي‌دهد و آنها را محكم مي‌جنباند و مي‌گويد: منم پادشاه, منم الله.

و در مسلم و بخاري چنين آمده كه آسمانها را روي يك انگشت و آب و خاك را روي انگشت ديگر و بقية مخلوقات را روي انگشت ديگر، قرار مي‌دهد. و از ابن عمرس در صحيح مسلم روايت است كه رسول الله ص فرمود:«يَطْوِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَي ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْـمَلِكُ, أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الأَرَضِينَ السبع, ثم يأخذهن بِشِمَالِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْـمَلِكُ, أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْـمُتَكَبِّرُونَ؟» (مسلم).

«خداوند، روز قيامت، آسمانها را مي‌پيچاند و آنها را در دست راست خود مي‌گيرد. و مي‌گويد: منم پادشاه. كجايند پادشاهان ستمگر؟ كجايند متكبران؟ سپس زمينهاي هفتگانه را در دست ديگرش مي‌گيرد و مي‌گويد: منم پادشاه. كجايند پادشاهان ستمگر؟ كجايندمتكبران؟».

(توضيح: برخي از راويان، معتقدند كه كلمة «شمال» شاذ است زيرا در روايات صحيح آمده كه هر دو دست الله موصوف به يمين مي‌باشند).

و از ابن عباس روايت است كه گفت: آسمانها و زمينهاي هفتگانه در دست الله، مانند دانة خردل در دست يكي از شما مي‌باشد. (ابن جرير و غيره).

در حديثي ديگر، ابن جرير مي‌گويد: حدثني يونس, ابن وهب به ما خبر داد, گفت: ابن زيد گفته است كه پدرم به من خبر داد كه رسول اللهص مي‌فرمايد: «مَا السَّمَاواتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسيّ إِلا كَدَراهِم سبعة اُلقِيت فِي تُرْسٍ».

«آسمانهاي هفتگانه در مقابل كرسي خدا، مانند چند درهم است كه در داخل سپري قرار داده شوند».

ابن جرير مي‌گويد: ابوذر س گفت: از رسول اللهص شنيدم كه گويد: «ما الكرسِيُّ في العَرْشِ إِلا كحلقةٍ من حديدٍ اُلقيت بين ظَهْرَيْ فلاةٍ من الأرض». يعني: «كرسي در مقابل عرش مانند حلقة آهنيني است كه در ميان دشت بزرگي افتاده باشد». و از ابن مسعود س نقل شده است: فاصلة آسمان اول تا آسمان بعدي، به اندازة مسافت(500) سال مي‌باشد. و فاصلة هر آسمان تا ديگري، همين قدر است. و از آسمان هفتم تا كرسي نيز همين مقدار فاصله است و از كرسي تا آب نيز پانصد سال فاصله است و عرش خدا بر روي آب، و خدا بر روي عرش است. و هيچ يك از اعمالتان بر او پوشيده نيست. (أخرجه ابن مهدي عن حماد بن سلمه عن عاصم عن زرٍّ عن عبدالله. و رواه بنحوه الـمسعودي عن عاصم عن أبي وائل عن عبدالله. قاله الحافظ الذهبي رحمه الله تعالى, قال: «وله طرق»).

و از عباس بن عبدالمطلب روايت است كه رسول الله ص فرمود:«هَلْ تَدْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ؟ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ:بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَمِنْ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَي سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَكِثَفُ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وبين السَّمَاءِ السَّابِعَةِ والعرش بَحْرٌ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْض, والله تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوْقَ ذَلِكَ وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ». (ابوداود وغيره).

«آيا مي‌دانيد فاصلة بين زمين و آسمان چقدر است؟ گفتيم: خدا و رسولش بهتر مي‌دانند، فرمود: بين زمين و آسمان مسافتي به اندازة (500) سال مي‌باشد.

و از هر آسمان تا آسمان ديگر نيز همين فاصله وجود دارد. و ضخامت هر آسمان نيز (500) سال راه مي‌باشد. و حد فاصل آسمان هفتم و عرش خدا، دريائي وجود دارد كه عمق آن به اندازة فاصلة آسمان و زمين مي‌باشد. و خداوند متعال فوق آنست و هيچ يك از اعمال بني‌آدم بر او پوشيده نيست»**([[224]](#footnote-224))**.

**خلاصه آنچه در اين باب بيان شد:**

1ـ تفسير اين سخن پروردگار كه فرمود: ﴿وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ [الزمر: 67].

2ـ اين مسايل نزد يهود زمان پيغمبر، باقي مانده بودند و آنان نه آنها را انكار و نه تأويل مي‌كردند.

3ـ رسول الله، سخن آن عالم يهودي را تأييد كرد و آيه‌اي نيز به تأييد او، نازل گرديد.

4ـ خنديدن رسول الله به خاطر آشكار ساختن اين علم، توسط آن يهودي بود.

5ـ تصريح به اينكه خدا، داراي دو دست مي‌باشد كه آسمانها روي يك دست و زمينها روي دست ديگرش قرار خواهند گرفت.

6ـ تصريح به اينكه دست ديگرش«چپ» است. (البته اين روايت را، شاذ قرار داده‌اند زيرا در روايات صحيح آمده كه هر دو دست خدا، راست مي‌باشد).

7ـ در آنجا «جباران و متكبران» را خطاب مي‌كند.

8 ـ زمين و آسمان در دست خدا، مانند دانة خردلي در دست انسان خواهند بود.

9ـ ميزان بزرگي كرسي، در مقابل آسمانها.

10ـ ميزان بزرگي عرش، در مقابل كرسي.

11ـ عرش و كرسي و آب، چيزهاي جداگانه‌اي مي‌باشد.

12ـ فاصلة بين آسمانها.

13ـ حدفاصل آسمان هفتم و كرسي.

14ـ حدفاصل كرسي و آب.

15ـ عرش بالاي آب است.

16ـ خدا، بالاي عرش است.

17ـ حد فاصل زمين و آسمان.

18ـ ضخامت هر آسمان به اندازة مسافت500 سال مي‌باشد.

19ـ عمق دريائي كه برفراز آسمانهاست، پانصد سال راه مي‌باشد. والله أعلم.

سپاس خداي را كه پروردگار جهانيان است و درود بر سيّد ما؛ محمد و ساير آل و اصحابش.

مطلب پشت جلد

شما كه مي‌خواهيد الله را به يگانگي بشناسيد و بندگي كنيد، چاره‌اي جز اين نداريد كه كتاب التوحيد را همراه داشته باشيد و آنرا به طور انفرادي و يا دست جمعي در منازل و يا مساجد، بخوانيد.

چه خوب بود اگر علماء و داعيان راه خدا، حداقل هفته‌اي يكبار در مجلسي علمي و عمومي در مسجد جامع شهر خود، بابي از اين كتاب را تدريس مي‌كردند و بدينصورت جوامع اسلامي را از لوث شرك و بدعت و عقايد خرافي نجات مي‌دادند.

كتاب التوحيد، كتابي است بي‌نظير كه اقشار مختلف مسلمان چه عالمان به علوم اسلامي و چه ديگران، به آن نيازمند مي‌باشند.

وصلى الله على نبينا محمد وآله وصحبه وسلم.

1. - ارشاد خداوند است كه ﴿ وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ يعني: «جن و انس را براي هيچ هدفي جز اينكه مرا پرستش نمايند، ‌نيافريده‌ام». اين آيه بيانگر توحيد است. زيرا گذشتگان نيك امت، آنرا چنين تفسير كرده‌اند كه «ليعبدون» يعني «ليوحدون» «تا مرا به وحدانيت بشناسند». بنابراين در مي‌يابيم كه هدف بعثت پيامبران نيز توحيد عبادت بوده است.

عبادت: يعني خضوع و فروتني و تسليم شدن همراه با محبت و اطاعت، همان عبادت شرعي مي‌شود. يعني پيروي از دستورات و ممنوعات بر اساس محبت و ترس و اميد.

شيخ الاسلام ابن تيميه مي‌فرمايد: «عبادت اسمي است در برگيرنده‌ي مجموعه‌ي گفتار و كردار ظاهري و باطني كه الله دوست دارد و مي‌پسندد».

پس آيه دلالت دارد به اينكه لزوماً بايد هر گونه عبادت فقط براي الله، انجام بشود و نه براي كسي ديگر. [↑](#footnote-ref-1)
2. - آيه: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾.

اين آيه معني توحيد و عبادت را مي‌رساند. و در آن تصريح شده كه پيامبران با اين دو جمله فرستاده شده‌اند: 1ـ اعبدوا الله (الله را بپرستيد)، 2ـ اجتنبوا الطاغوت (از پرستش طاغوت پرهيز نمائيد) كه معني توحيد هم همين است. جمله‌ي اول اثبات توحيد و جمله‌ي دوم نفي شرك است. كلمه‌ي طاغوت از طغيان است يعني تجاوز كردن از حد. [↑](#footnote-ref-2)
3. - در آيه‌اي ديگر مي‌فرمايد: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا﴾.

يعنی پروردگارت دستور داد و توصيه نموده است كه عبادت را فقط براي او اختصاص دهيد. و اين بعينه همان معني «لا إله إلا الله» است. پس آيه، در واقع مي‌گويد: توحيد يعني عبادت را مختص الله قرار دادن يا به عبارتي توحيد يعني تحقق بخشيدن به «لا إله إلا الله». [↑](#footnote-ref-3)
4. - ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ﴾. در معني اين آيه، كلمه‌ي «وصّاكم» نهفته است يعني، الله به شما توصيه نموده و دستور داده‌است كه چيزي را با او شريك نسازيد. و اين آيه نيز مانند آيات سابق، توحيد را تاكيد مي‌كند. [↑](#footnote-ref-4)
5. - و آيه: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا﴾ هر گونه شرك را ممنوع مي‌سازد؛ فرق نمي‌كند كه شرك اكبر باشد يا شرك اصغر و خفي، پيامبري را شريك سازند يا فرشته، انسان صالح، جن، سنگ، درخت و چيز ديگري را. زيرا آيه عام است و همه‌ي اشياء و موجودات را شامل مي‌شود. [↑](#footnote-ref-5)
6. - ابن مسعود س مي‌گويد: يعني اگر رسول الله ص وصيت مي‌نوشت و بر آن مهر مي‌زد تا پس از وفاتش خوانده شود، اين آيات سوره‌ي انعام را كه شامل وصاياي ده‌گانه است مي‌نوشت: ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ﴾ و اين فرمايش ابن مسعود س اهميت والا و عظيم الشأن اين آيه در دل ايشان را مي‌رساند كه اولين مورد آن، نهي از شرك است و اين بيانگر آنست كه شرك مهم‌ترين و در عين حال نخستين مسئله‌اي است كه بايد به آن توجه داشت. [↑](#footnote-ref-6)
7. - و پس از آن، حديث معاذ بيان شد كه رسول الله ص فرمود: «حق خداوند، بر بندگان اينست كه او را بپرستند و با او چيزي را شريك نسازند».

و اين حق واجب الله بر بندگانش مي‌باشد كه كتاب خدا و سنت پيامبر، بدان تصريح دارد و حتي ساير پيامبران بخاطر بيان آن، بسيج شدند، و هيچ فرضي بالاتر از آن قرار ندارد.

و در ادامه‌ي حديث، فرمود: «و حق بندگان بر الله اينست كه عذاب ندهد كسي را كه با او شريك نگرفته است». و اين باتفاق علما، حقي است كه خداوند بر خويشتن واجب كرده‌است. چنانكه ايشان طبق حكمت خويش هر گاه بخواهند چيزي را بر خود، واجب يا حرام مي‌سازند، همانطور كه در حديث قدسي مي‌فرمايد: «إنّي حرمت الظّلم على نفسي» يعني من ظلم كردن را بر خود حرام كرده‌ام. [↑](#footnote-ref-7)
8. - توحيد، كفاره‌ي گناهان مي‌شود. هر چند بنده در محقق كردن توحيد پيشروي بكند به همان مقدار برايش زمينه‌ي ورود به بهشت فراهم مي‌گردد. فرق نمي‌كند كه چه مقدار عمل دارد چنانكه آيه‌ي سوره‌ي انعام، به اين مساله صراحت دارد: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾.

و مراد از ظلم در اينجا، شرك است. چنانكه در بخاري و مسلم روايتي نقل شده است كه اصحاب پيامبر از اين آيه ترسيدند و گفتند: يا رسول الله‌، مگر مي‌شود كه كسي ظلم نكرده باشد؟ رسول الله ص فرمود: آن ظلمي كه شما مي‌گوئيد نيست، بلكه مراد از ظلم در اينجا شرك است مگر نشنيده‌ايد كه بنده‌ي صالح خدا (لقمان) گفت: ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ [لقمان: 13].

«همانا شرك ظلمي بسيار بزرگ است». [↑](#footnote-ref-8)
9. - پس با توجه به اين حديث، گويا آيه چنين است: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾. [الأنعام: 82].

يعني پاداش كسيكه توحيد را پذيرفت و به آن ايمان آورد و آنرا با شرك در نياميخت، امنيت كامل و هدايت كامل است. و هر چند توحيدش را ‌آغشته به ظلم و شرك بكند به همان مقدار از امنيت و هدايت فاصله خواهد گرفت.

و آنچه در حديث معاذ بن جبل س خوانديم كه فرمود: «علي ما كان من العمل». يعني: هر چند در عمل كوتاهي داشته و يا گناهاني مرتكب شده باشد، باز هم به بهشت راه مي‌يابد، فضل و بركت توحيد است كه شامل حال موحدان واقعي مي‌شود. [↑](#footnote-ref-9)
10. - كلمه‌ي توحيد، كلمه‌ايست كه اگر كسي آنرا فقط براي خشنود ساختن الله، بر زبان بياورد و شرايط آنرا رعايت كند خداوند نيز به وعده‌اش وفا خواهد كرد و آتش دوزخ را بر آن شخص، حرام خواهد نمود. حقا كه اين بخشش بس بزرگي است.

و اما اگر كسي توحيد را پذيرفت ولي در كنار آن از گناهان و معاصي پرهيز نكرد و بدون توبه، از دنيا رفت، سرنوشت چنين شخصي بدست خدا است چه بخواهد او را عذاب دهد و مجازات نمايد و سرانجام وارد بهشت سازد، چه بخواهد قلم عفو بر گناهانش بكشد و از همان ابتدا وارد بهشتش نمايد. [↑](#footnote-ref-10)
11. - اما حديث أبوسعيد خدري كه در آن جريان موسي ؛ آمده بود دلالت به اين دارد كه: اگر فرضاً گناهان كسي به سنگيني زمين و آسمان و ساير موجودات و پُري اينها بوده اما آن شخص لا إله إلا الله را با خود داشته باشد، اين كلمه بر همه‌ي آن وزنهاي سنگين گناهان، غالب خواهد شد. چنانكه حديث بطاقه و همچنين حديث فوق انس س نيز به همين دلالت مي‌كند.

البته نبايد از ياد برد كه اين فضيلت شامل كسي مي‌شود كه اين كلمه در دل او تقويت شده باشد به طوري كه آنرا مخلصانه بر زبان بياورد و قلبش آنرا تصديق نموده و با آن روشن باشد, و به آنچه كه دلالت مي‌كند معتقد باشد و دوست داشته باشد. اگر واقعاً چنين باشد آنگاه چنين نور و چنين توحيد و ايماني با هر گناه و معصيتي كه مواجه شود آنرا از بين خواهد برد. [↑](#footnote-ref-11)
12. - اين بحث از بيان فضيلت توحيد اهميت بيشتري دارد زيرا فضيلت توحيد شامل همه‌ي موحدان مي‌شد ولي اين بحث خصوصيت اين امت را بيان مي‌كند كه توحيد بصورت واقعي نزد آنان يافت مي‌شود.

خداوند مي‌فرمايد: ﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٠﴾ اين آيه بيانگر اين مطلب است كه ابراهيم ؛ كاملاً پيرو توحيد حقيقي بود. زيرا خداوند ابراهيم را با اين صفات ياد كرده‌است:

1ـ ﴿أُمَّةٗ﴾. يعني امام و پيشوايي كه تمام صفات كمال بشري و تمام خوبيها در وجود او بود و همين است معني تحقق بخشيدن به توحيد.

2ـ ﴿قَانِتٗا لِّلَّه﴾ يعني كسيكه لزوماً مطيع و فرمانبردار بوده كه اين هم از اقسام توحيد است.

3ـ ﴿حَنِيفٗا﴾ يعني: از راه مشركان و از هر گونه تمايل به آنان دور و مبرا بوده است. راه مشركان عبارت است از شرك و بدعت و معصيت بدون توبه و استغفار.

4ـ ﴿وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ يعني از جملة مشركان نبود. و از تمام انواع شرك بدور بوده است. [↑](#footnote-ref-12)
13. - اما قول خداوند كه مي‌فرمايد: ﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ٥٩﴾ نفي هر نوع شرك است. زيرا ادات نفي بر فعل مضارع به معني نفي عام است. يعني هيچ گونه شركي را مرتكب نمي‌شوند نه شرك اكبر و نه شرك اصغر و نه شرك خفي‌اي را. كسي كه شرك نمي‌آورد موحد واقعي است, پس الآن نتيجه مي گيريم كسي كه از همة انواع شرك كاملاٌ بدور باشد, پس اين شخص از شرك بدور نمي‌ماند, مگر بخاطر توحيدش.

علما مي‌گويند: در اينجا كلمه‌ي ﴿بِرَبِّهِمۡ﴾ را مقدم كرد بخاطر اينكه از لوازم ربوبيت، عبوديت است. و اين از صفات كساني است كه توحيد را تحقق بخشيده‌اند. و از لوازم توحيد اين است كه موحد، هوا و هوس خويش را نيز شريك نسازد. زيرا با پيروي از هوا و هوس است كه انسان مرتكب بدعت و معصيت مي‌گردد. پس وقتي شرك را نفي كرديم، گويا تمام انواع آنرا كه بدعت و معصيت نيز از آنهاست، نفي كرديم و همين است تحقق واقعي توحيد. [↑](#footnote-ref-13)
14. - در حديث فوق، صفات كساني كه روز قيامت بدون حساب و عذاب وارد بهشت مي‌شوند چنين بيان شده: «لا يسترقون ولا يكتوون ولا يتطيرون وعلى ربهم يتوكلون» يعني نه افسون مي‌خوانند و نه داغ و نه فال بد مي‌كنند. و بر الله توكل مي‌نمايند.

«وعلى ربهم يتوكلون» يعني نه افسون مي‌خوانند و نه داغ و نه فال بد مي‌كنند. و بر الله توكل مي‌نمايند.

البته اين بدان معني نيست كه اهل توحيد از اسباب پرهيز مي‌كنند و از آنها استفاده نمي‌نمايند. چنانكه برخي پنداشته‌اند كه كمال توحيد در اين است كه انسان از اسباب دوري كند. و اين پنداري است نادرست. زيرا رسول الله ص رقيه مي‌خواند و از دوا استفاده مي‌نمود و ديگران ر ا نيز دستور مي‌داد كه از دوا استفاده كنند. و حتي ثابت است كه به يكي از صحابه دستور داد از داغ استفاده بكند. اما از آنجا كه عموماً مردم بجاي اعتماد بر الله به كسيكه رقيه مي‌خواند يا داغ مي‌نمايد اعتماد مي‌كنند و يا معتقد به فال هستند كه اين خلاف توكل بر الله است. و اما استفاده از دوا و اسباب امري است مشروع كه گاهي واجب و گاهي مستحب و گاهي مباح مي‌شود. چنانكه رسول الله ص فرموده است: «تداووا عباد الله، ولا تتداووا بحرام». «بندگان خدا، از دوا استفاده كنيد و هرگز از دواي حرام استفاده ننمائيد». [↑](#footnote-ref-14)
15. - توحيد وقتي در دل صاحبان خود مي‌نشيند كه همراه با ترس و هراس از شرك باشد. و كسيكه از شرك بهراسد يقيناً انواع شك را شناسائي خواهد كرد تا، دانسته در آنها نيفتد.

در آية 48: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ﴾ سورة نساء مي‌خوانيم: يعني خداوند شرك را نمي‌بخشد و اين عدم بخشيدن عام است و انواع سه گانة شرك اكبر و اصغر و خفي را شامل مي‌شود. پس هيچ يك از اينها بدون توبه بخشيده نمي‌شوند. و اين بدان خاطر است كه شرك گناهي است بس بزرگ. مگرنه اينست كه الله خالق و روزي دهنده و بخشندة تمامي نعمتها و بزرگوار است پس چگونه انسان به خود اجازه مي‌دهد كه از او روي بر تابد و به سوي مخلوقي همچون خود متوجه شود؟!.

تفسيري كه بيان شد، رأي ابن قيم، ابن تيميه، محمد بن عبد الوهاب و اكثر علماي توحيد است.

پس وقتي متوجه شديم كه شرك با ساير انواعش عملي است غير قابل بخشش، طبيعي است كه بايد از آن بيمناك بود.

همچنين ريا و سوگند خوردن به غير الله و استفاده از آويز و مهره و نخ شفا و نسبت دادن نعمتهاي الله به غير، شرك و نهايتاً غير قابل بخشش مى‏باشند، پس لازم است كه از اينها هراس داشت و شديداً پرهيز نمود. [↑](#footnote-ref-15)
16. - آية: ﴿وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ﴾ بيانگر حالت موحدان واقعي است؛ آنهائي كه در توحيد به درجة كمال رسيده‌اند. و باز هم نگران هستند از اينكه دچار شرك بشوند.

أصنام جمع صنم است. يعني تصوير و مجسمة كساني كه مورد پرستش واقع مي‌شدند. بتها گاهي در شكل انسان و گاهي در شكل حيوان و يا در شكل خورشيد و ماه و اشكال گوناگون ساخته و پرستيده مي‌شدند.

«وَثَن» يعني هر چيزي كه بجز إله، پرستش كرده شود. خواه در شكل بتي باشد يا قبر و چيز ديگري. [↑](#footnote-ref-16)
17. - و حديثي كه در متن كتاب بيان گرديد، در مورد ريا و تظاهر است. گناهي كه رسول الله ص مي‌فرمايد: بيش از هر گناهي ديگر، از آن هراس دارم. بخاطر اينكه سرانجام ناخوشايندي دارد و آن عبارت است از عدم بخشش. كه متأسفانه مردم در اين مورد، كاملاً سهل انگاري مي‌كنند. از اينرو رسول الله ص نسبت به اين نوع شرك، آنهمه خوف و هراس داشت.

ريا و تظاهر، بر دو قسم است:

1ـ تظاهر منافق، كه عبارت است از اظهار مسلماني، در حالي كه قلباً كافر است. چنانكه خداوند در مورد آنها فرمود: ﴿يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا﴾.

2ـ تظاهر مسلمان: بدينگونه كه نماز و يا عمل نيك ديگري را بوجه احسن انجام مي‌دهد تا مورد ستايش مردم واقع بشود. اين نوع تظاهر و ريا، شرك اصغر مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-17)
18. - و در روايت ابن مسعود س مي‌خوانيم كه رسول الله ص فرمود: «اگر شخصي در حالي بميرد كه كسي جز الله را مي‌خوانده، وارد دوزخ مي‌شود».

يقيناً به كمك طلبيدن ديگران جز الله، شرك اكبر محسوب مي‌شود زيرا دعا، نه تنها بخشي از عبادت، بلكه عبادت واقعي است.

چنانكه در حديثي صحيح وارد شده است كه «الدُّعاء هو العِبادة». يعني: «عبادت، همان دعا است». لذا اگر كسي در حالي بميرد كه اين عبادت بزرگ يا بخشي از آنرا براي غير الله انجام داده، پس آتش دوزخ را بر خود واجب كرده‌است و او همچون ساير كفار، براي هميشه در دوزخ بسر خواهد برد. گرچه به ظاهر مسلمان باشد. زيرا شرك، ساير اعمال نيك انسان را نابود مي‌گرداندچنانكه خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥﴾ [الزمر: 65].

«به تو و همه پيامبران پيشين وحى شده كه اگر مشرك شوى، تمام اعمالت تباه مى‏شود و از زيانكاران خواهى بود».

و خواندن غير الله، هم شامل كساني مي‌شود كه همراه با الله، ديگران را به كمك مي‌طلبيدند و هم شامل كساني مي‌شود كه فقط غير الله را مي‌خوانند. [↑](#footnote-ref-18)
19. - همچنين در روايت جابر س خوانديم كه رسول الله ص فرموده است: «هر كس الله را در حالي ملاقات بكند كه با او كسي يا چيزي را شريك قرار نداده وارد بهشت مي‌شود».

يعني هيچيك از انواع شرك را مرتكب نشده است و اصلاً در عبادت و دعا متوجه مخلوقي نشده، به فرشته‌اي و پيامبري و انسان صالحي و به جني روي نياورده است.

چنين انساني را خداوند، وعده داده‌است كه به فضل و رحمتش او را وارد بهشت سازد.

و در ادامه فرمود: «هر كس در حالي الله را ملاقات كند كه شرك ورزيده باشد، وارد دوزخ خواهد شد». و اين شرك شامل انواع شرك اكبر و اصغر و خفي مي‌باشد.

آيا داخل شدن در دوزخ ابدي است يا مؤقت؟ بر حسب شرك مي‌باشد, اگر شرك اكبر باشد و بر آن بميرد, پس چنين شخصي تا ابد در دوزخ مي‌ماند و از آن خارج نمي‌شود. و اگر شرك اكبر نباشد, مانند شرك اصغر و خفي, پس انجام دهندة اين شرك(اگر آگاهي داشته باشد) به دوزخ وعده داده شده است, ولي ماندن اين شخص در دوزخ مؤقت است, در نهايت بعد از آنكه به اندازة شركش عذاب ديد از دوزخ خارج مي‌شود, زيرا كه مرتكب شرك اكبر نشده است, و از اهل توحيد مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-19)
20. - اين عنوان را شيخ در اينجا آورد تا بفهماند كه توحيد و پرهيز از شرك تا وقتي كه وارد مرحلة دعوت به توحيد نشده‌ايم، تكميل نخواهند شد.

و شهادت و اقرار به «لا إله إلا الله» همين را مي‌طلبد. زيرا مقتضاي اين كلمه عبارت است از اعتقاد به آن و اقرار و رسانيدن آن به ديگران .

و دعوت به توحيد عبارت است از دعوت به سوي توحيد مفصل يعني تبيين ساير اقسام آن و نهي از شرك و تبيين انواع آن. اينها از مهمات دعوت اسلامي به شمار مي‌روند؛ چيزي كه شيخ در اين كتاب از آن به تفصيل سخن گفته است.

در آيه‌اي كه بيان گرديد، خداوند به پيامبرش مي‌فرمايد: بگو: «اين است راه من كه مردم را به سوي الله فرا مي‌خوانم» نه به سوي كسي يا چيز ديگر. در اين آيه دو مورد بصورت شاخص ملموس است يكي دعوت به سوي يگانگي و توحيد الله و ديگري در نظر داشتن اخلاص. زيرا چه بسا كه ظاهراً به سوي الله دعوت مي‌دهند ولي بخاطر عدم اخلاص، در واقع خود را مطرح مي‌نمايند.

﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾ يعني با علم و يقين و شناخت، به سوي الله فرا مي‌خوانيم نه بر اساس عدم آگاهي و جهالت.

﴿أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ يعني هم من با بصيرت و آگاهي به سوي الله فرا مي‌خوانم و هم كساني كه از من اطاعت مي‌كنند، چنين خواهند كرد. پس ويژگي پيروان رسول الله ص اينست كه آنها نه تنها از شرك مي‌ترسند و به توحيد چنگ مي‌زنند بلكه ديگران را نيز به توحيد، دعوت مي‌كنند و يقيناً چنين خواهند كرد. [↑](#footnote-ref-20)
21. - همانطور كه در حديث فوق، ملاحظه كرديد، رسول الله ص به معاذ س داعي دين خدا كه راهي يمن بود، فرمود كه نخستين دعوتش، دعوت به **لا إله إلا الله** باشد. كه در روايت بخاري، تفسير اين فرمايش رسول اللهص اينگونه بيان شده است كه آنان را دعوت بده تا «يوحدوا الله». يعني: الله را يگانه بدانند. [↑](#footnote-ref-21)
22. - و در روايت سهل بن سعد نيز ملاحظه كرديم كه به علي س فرمود: «قبل از هر چيز، اهل خيبر را به اسلام دعوت كن، بي‌ترديد، ‌دعوت به اسلام يعني دعوت به توحيد. زيرا توحيد در ضمن شهادتين است كه ركن اعظم اسلام بشمار مي‌رود».

سپس فرمود: «حقوق اسلام را براي آنها بيان كن». كه باز هم بزرگترين حقوق اسلام، يگانه پرستي خدا است. و بعد از آن نوبت ديگر فرايض و محرمات است بنابراين كسيكه دعوت به اسلام مي‌دهد، بايد نخست به اصل دين كه توحيد است دعوت دهد سپس به ديگر فرايض و محرمات بپردازد. [↑](#footnote-ref-22)
23. - شهادت به «لا إله إلا الله» يعني:

1ـ اعتقاد داشتن به آنچه مي‌گويد و اقرار مي‌كند. و اعتقاد، آنست ‌كه بر اساس علم و يقين باشد.

2ـ اقرار با زبان.

3ـ اعلام نمودن اين عقيده و اقرار به آن تا ديگران شاهد جريان باشند.

پس «أشهد» يعني اينجانب اعتقاد دارم و اقرار مي‌كنم و شما را آگاه مي‌سازم كه احدي استحقاق الوهيت ندارد، بجز الله.

«لا» براي نفي جنس و «إلا» براي حصر است و معني جمله چنين است كه معبود بر حق منحصراً ذات الله تعالي است و معبودي بر حق جز او وجود ندارد.

«إله» يعني معبود (‌كسيكه قابل پرستش باشد) و خبر «لا» آنطور كه برخي مي‌پندارند كلمة «موجود» نيست. زيرا قطعاً معبودان باطل كه در هر زمان توسط مشركان پرستش مي‌شوند، وجود دارند، پس خبري كه در اينجا مقدر محسوب مي‌شود كلمة «حق» است، گويا ما مي گوئيم «لا إله بحق» يعني معبودي بحق جز إله وجود ندارد. و آنهائي كه بدون الله، مورد پرستش واقع مي‌شوند، عبادت آنها باطل و ظلم و طغيان است. و اين مفهوم را هر فرد عرب باشنيدن «لا إله إلا الله» خواهد فهميد. [↑](#footnote-ref-23)
24. - ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ﴾ يعني كساني را كه اينها عبادت مي‌كنند، خود شديداً نيازمند پروردگارشان هستند و نيازهاي خود را آنجا بر طرف مي‌كنند. و به سوي كسي ديگر براي رفع نيازهايشان متوجه نمي‌شوند. اينجا لفظ ربوبيت آمده است زيرا اجابت دعا و قبول توبه جزو ربوبيت است.

اين آيه در واقع توحيد را تفسير نموده است. كه بايد بنده بوقت هر نيازي كه برايش پيش مي‌آيد، روي به الله بياورد.

﴿َيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾ بيانگر حال بندگان خاص الله مي‌باشد كه آنها عبادت پروردگار را با محبت و ترس و اميد، بجا مي‌آورند.

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ﴾ اين آيات، شامل نفي و اثبات اند. همانطور كه كلمة توحيد «لا إله إلا الله» نيز چنين است.

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦﴾ تفسير بخش اول كلمه يعني «لا إله» ﴿إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي﴾ تفسير بخش دوم كلمه يعني «إلا الله» است.

برائت يعني تنفر شديد نسبت به آنچه غير از الله عبادت مي‌شوند و كفر ورزيدن و دشمني با آنان. و اين كمترين حدي است كه براي قرار گرفتن اسلام و ايمان در قلب، لازم و ضروري مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-24)
25. - ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ ارباب جمع رب است و در اينجا رب بمعني معبود است يعني آنها پيشوايان ديني و دراويش خود را، معبود قرار دادند و در حلال و حرام از آنها پيروي مي‌كردند. [↑](#footnote-ref-25)
26. - ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ يعني آنها را در محبت، با خدا شريك قرار دادند كه اين عمل، شرك است و سبب ورود آنها به دوزخ شده است كه مي‌گويند: ﴿تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٨﴾ [الشعراء: 97-98]. «به خدا سوگند كه ما در گمراهى آشكارى بوديم. چون شما را با پروردگار عالميان برابر مى‏شمرديم».

پس محبت با الله نيز نوعي عبادت است. تا وقتي كه الله را در اين عبادت نيز يگانه قرار نداده‌ايم، موحد نيستيم. و همين است معني توحيد و معني شهادت «لا إله إلا الله». [↑](#footnote-ref-26)
27. - در حديثي كه بيان گرديد، رسول الله ص، اضافه بر اقرار به «لا إله إلا الله» شرط ديگري بيان فرمود كه عبارت است از كفر ورزيدن به معبودان باطل. پس «لا إله إلا الله» متضمن دو امر است: يكي اقرار نمودن به توحيد الله و ديگري كفر ورزيدن به عبادت غير الله.

و بعد از تثبيت اين دو مسأله، انسان مسلمان مي‌شود و پس از اينكه مسلمان شد، مال و جانش مصون و محفوظ مي‌گردد. كه البته اين از روي مقررات ظاهري و دنيوي است اما حساب كارش در آخرت، بدست الله خواهد بود.

آنچه تا اينجا آمد اينكه تفسير توحيد و تفسير كلمة «لا إله إلا الله» نياز به دقت و تأمل بيشتري دارد تا كاملاً معني و مصداق آن روشن گردد.

اما در مورد اينكه شيخ فرمود: در بابهاي بعدي، عنوان اين باب بيشتر توضيح داده خواهد شد بايد عرض كنم كه كتاب از اول تا آخر در تفسير توحيد و توضيح كلمة «لا إله إلا الله» و آنچه كه مخالف با اصل توحيد و كمال آنست و در مورد شرك و انواع آن و شرك لفظي و انواع توحيد و خلاصه پيرامون همين مسايل نوشته شده است. [↑](#footnote-ref-27)
28. - از اينجا بحث، پيرامون اضداد توحيد شروع مي‌شود. زيرا براي شناخت چيزي نياز به دو مساله وجود دارد:

1ـ شناخت حقيقت آن چيز 2ـ شناخت اضداد آن.

بنابراين شيخ / شروع به بيان اضداد توحيد نمود. كه اضداد گاهي در مقابل اصل توحيد قرار مي‌گيرند و آنرا شرك اكبر مي‌نامند و مرتكب آن، مشرك و مرتد به مشار مي‌رود و گاهي در مقابل كمال توحيد مطلوب قرار مي‌گيرند كه آنرا شرك اصغر مي‌نامند و با ارتكاب آن ضربه‌اي به پيكر توحيد، وارد مي‌شود و آنرا معيوب مي‌سازد و همانطور كه مي‌دانيم توحيد وقتي كامل مي‌گردد كه از هر گونه شرك پاك و منزه باشد.

شيخ / نخست صورتهائي از شرك اصغر را به تفصيل بيان خواهد كرد زيرا اين نوع شركها، بيشتر اتفاق مي افتد و همينها منجر به شرك اكبر مي‌شوند.

فرمود: «باب من الشرك ... » اينجا «مِن» براي تبعيض است يعني اينها بعضي از اقسام شرك مي‌باشند «لبس الحلقة ...»پوشيدن دست بند و نخ و غيره مانند مهره، آويز و پاره آهن كه گاهي مي‌پوشند و گاهي داخل خانه آويزان مي‌كنند و برخي به وسايل نقليه خود مي‌بندند و يا به گردن كودكان آويزان مي‌كنند, اينها همه از يك قبيل‌اند.

درميان عربها چنين چيزهائي رايج بود و آنها معتقد بودند كه اين دست بند يا مهره و ... چنين و چنان تأثيري دارد و مفيد است. يا براي پيشگيري از بلا و مصيبت بود و يا براي رفع مصيبت وارده.

گرچه اين چيزها به ظاهر حقير و غيرخطرناك، معلوم مي‌شوند ولي مگر نمي بينيد كه اين دست بند و مهرة بي ارزش را بجائي رسانيده‌اند كه معتقدند، در مقابل قضا و قدر الله مي‌ايستند و آنها را بر طرف مي‌سازند؟!.

چرا اين چيزها شرك است؟ بخاطر اينكه قلباً به آنها وابسته‌اند و معتقداند بنفسه اينها داراي فلان تأثير مي‌باشند.

لازم به نظر مي‌رسد كه در اينجا يك قاعده را يادآور بشوم و آن اينكه: نبايد هيچ چيزي را سبب و مؤثر چيزي دانست مگر اينكه شرعاً ثابت بشود كه اين چيز داراي فلان تأثير است.

يا اينكه بوسيلة تجربه ثابت شده باشد كه فلان چيز داراي فلان تأثير است. مانند تأثير برخي از داروها و يا تأثير برخي از اسباب ظاهري مانند گرفتن گرما از آتش و سردي از آب و غيره.

همچنين بايد دانست كه شرك اصغر گاهي به شرك اكبر تبديل مي‌شود و آن در صورتي است كه انجام دهندة آن معتقد باشد كه اين چيزها بنفسه داراي اين تأثير هستند يعني بسبب بودن آنها را از ميان بردارد و خودشان را متصرف بداند كه يقيناً اين نوع تصور، شرك اكبر است. [↑](#footnote-ref-28)
29. - در آيه، خداوند به پيامبرش مي‌فرمايد: به اينها بگو كه از طرفي اعتراف مي‌كنيد كه الله، يگانه خالق آسمانها و زمين است. پس چرا در عبادت به سوي ديگران روي مي‌آوريد؟!.

اين روشِ معمولِ قرآن، است كه مشركان را بوسيلة توحيد ربوبيت كه قبولش دارند، در مورد توحيد الوهيت كه قبولش ندارند مؤاخذه مي‌كند.

﴿تَدۡعُونَ﴾ (مي‌خوانيد) هم شامل دعاي عبادت و هم شامل خواستن است. كه هر دو حالت بيانگر احوال مشركان مي‌باشند. و آنچه را كه آنها جز الله، مي‌خوانند فراوان اند. برخي، عده‌اي از پيامبران و انسانهاي صالح را مي‌خوانند و برخي فرشتگان را صدا مي‌كنند و عده‌اي به سوي ستاره و درختان و سنگها و بتها متوجه مي‌شوند.

﴿إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ﴾ با اين آيه، خداوند هر نوع ضرر و فايده را از جانب معبودان باطل، منتفي مي‌سازد. پس وقتي اعتقاد كساني را كه بعضي از ضرر و فايده را به برخي از بزرگان نسبت مي‌دادند و مي‌گفتند: چون آنها بندگان خاص خدايند چنين و چنان مي‌كنند، خداوند باطل اعلام كرد، پس حال كساني كه چنين اعتقادي نسبت به دست بند و مهره و نخ و غيره دارند معلوم است. و بخاطر همين است كه سلف صالح و علماي توحيد از آيات شرك اكبر در جهت بطلان شرك اصغر استفاده مي‌كنند. چونكه منشأ هر دو نوع شرك، يكي مي‌باشد كه همان اعتقاد به نفع و ضرر غير الله است. و آيات فوق، هر نوع ضرر و فايده را از جانب غير الله باطل مي‌دانند. زيرا احدي قادر نخواهد بود كه بدون اجازة الله ضرري برساند يا ضرري را دفع نمايد. [↑](#footnote-ref-29)
30. - در حديث فوق آمده است كه رسول الله ص انگشتري بدست كسي ديد. از او پرسيد «ما هذه» اين چيست؟ آن شخص گفت: اين براي علاج بيماري واهنه است. واهنه يعني ناتواني جسمي. رسول الله ص به او دستور داد كه آنرا از دستش بيرون بياورد و فرمود: اين، بر ناتواني تو خواهد افزود.

يعني اثر مثبتي نخواهد داشت كه هيچ بلكه برايت اثر منفي و ضررهاي روحي و رواني خواهد داشت. و ممكن است و سواس و اضطراب بيشتري نصيب تو گردد. البته اكثر كساني كه شرك مي‌ورزند. بجاي بهبودي، دچار بيماريهاي روحي و رواني بيشتري مي‌شوند. و اين حال تمام كساني است كه شرك مي‌ورزند, بجاي نفع و سود, دچار ضرر و زيان بيشتري مي‌شوند, گر چه به گمان خودشان فايده و نفع برده‌اند.

سپس رسول الله ص فرمود: «اگر در همين حال بميري، هرگز به رستگاري نمي‌رسي».

هدف از رستگاري يا همان رستگاري مطلق است كه ورود به بهشت و نجات از دوزخ مي‌باشد. و اين در صورتي است كه فرد با پوشيدن آن انگشتر، مرتكب شرك اكبر شده باشد. يعني خود انگشتر را بذاته مؤثر بداند.

يا اينكه هدف از نفي،‌ نفي كمال است يعني كاملاً رستگار نمي‌شوي، و اين در صورتي است كه مرتكب شرك اصغر باشد.

چون از سببي استفاده كرده كه شرعاً و تقديراً سبب نبوده است.

در حديث فوق آمده كه «هر كس چيزي بياويزد ...» چيزي كه قلبش وابسته به آن باشد و از آن اميد شفا داشته باشد.

«تميمه» نوعي مهره بود كه بخاطر حفاظت از چشم زخم وديگر ضررها و حسد و غيره به گردن مي‌بستند. رسول الله ص چنين افرادي را بد دعا كرد و فرموده: خداوند آرزوئي را كه بخاطر آن چنين كرده‌اند، بر آورده نسازد.

«ودعه» نوعي صدف بود كه به گردن و بازو، جهت دفع چشم زخم و غيره مي‌بستند. رسول الله ص فرمود: كساني كه بگمان خود براي آرامش و راحت خويش چنين مي‌كنند، هرگز آرامش و راحت نبينند. براي اينكه اين شخص به الله شرك آورده است. و از عمل حذيفه كه آن نخ تب را قطع نمود در مي‌يابيم كه اين كار، از نظر سلف صالح امت، منكري بزرگ تلقي مي‌شده، از اينرو ايشان اقدام به قطع آن نمودند. و اين كار حذيفه دلالت بر اين دارد كه اين منكر بزرگي است كه انكار و قطع آن واجب است. [↑](#footnote-ref-30)
31. - گذشتگان نيك امت، در مورد تفسير اين آيه: ﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ گفته‌اند يعني آنها ايمان دارند كه الله خالق و رازق و زنده كننده و كشنده است و توحيد ربوبيت را قبول دارند اما با اين حال در توحيد عبادت، شرك مي‌ورزند. پس معلوم شد كه توحيد ربوبيت به تنهائي كافي و نجات دهنده نيست تا اينكه خدا را در عبادت نيز يگانه قرار نداده باشيم.

گرچه اين آيه در مورد شرك اكبر است ولي ديديم كه صحابي رسول الله ص آن براي شرك اصغر استدلال نمود. [↑](#footnote-ref-31)
32. - اين بحث پيرامون احكام رقيه است.

**رقيه**: عبارت است از اوراد و دعاهائي كه مي‌خوانند و مي‌دمند. بعضي از آنها براي بيماريهاي جسمي و داخلي و بخشي براي تأثير روحاني خوانده مي‌شود. بخشي از اين خواندنها جايز و مشروع است و قسمتي ناجايز و شرك است. رسول الله ص مي‌فرمايد: «لا بأس بالرّقى ما لم تكن شركاً» يعني: دم خواندن تا وقتي كه شرك‌آميز نباشد، اشكالي ندارد. شرك‌آميز آنست كه در آن استمداد و كمك خواستن از غير الله باشد. يا نام شياطين گرفته شود.

**تميمه**: هر چيزي كه بقصد شفا يا دفع ضرر و چشم زخم به گردن آويزان كنند چه قطعه پوستي باشد يا صدف و يا شكل سر حيواني يا اذكار و اوراد و يا دانه تسبيح و غيره. البته همة اينها بدليل اينكه مخالف با شرع و قضا و قدر مي‌باشند ناجايزاند.

بعضي مي‌گويند ما شبيه اين چيزها را در وسايل نقليه و يا در منازل خود آويزان مي‌كنيم ولي اين كار را صرفاً براي تزئين انجام مي‌دهيم نه بخاطر شفا و غيره.

در جواب بايد گفت: كه براي تزئين نيز جايز نيست زيرا تشابه با كساني مي‌شود كه آنرا براي شفا و دفع ضرر مي‌آويزند و رسول الله ص مي‌فرمايد: «هر كسي با قومي مشابهت اختيار بكند، از آنان محسوب مي‌شود».

و اما امر به قطع قلادة شتر بخاطر اين بود كه عربها معتقد بودند، قلاده چشم زخم را از شتر و گاو جلوگيري مي‌كند و قطعاً اين اعتقاد، اعتقادي مشركانه بود. [↑](#footnote-ref-32)
33. - در حديثي كه ابن مسعود س آنرا روايت كرده رسول الله ص فرموده‌اند: «إِنَّ الرُّقَى وَالتَّمَائِمَ وَالتِّوَلَةَ شِرْكٌ».

اين حديث عام و بيانگر اين مطلب است كه هر نوع رقيه (دم زدن) و چيزي كه بقصد شفاء آويزان مي‌كنند و تعويذ محبت آميز، شرك است. كه البته در مورد «رقيه» نصوص ديگري آمده و تعميم حديث فوق را نقض نموده است چنانكه رسول الله ص مي‌فرمايد: «لا بأس بالرقى ما لم تكن شركاً» يعني دم زدن تا وقتي كه شرك آميز نباشد، اشكالي ندارد. همچنين نقل است كه خود رسول الله ص دَم مي‌خوانده و ديگران نيز بر او دم خوانده‌اند.

اما در مورد «تميمه» هيچ نصي نيامده كه ‌آنرا تخصيص بكند. از اينرو مي‌توان گفت: هر نوع آويز كه بقصد شفا و دفع ضرر باشد، شرك است.

«التولة» شيخ توله را اينگونه تفسير كرده ‌است كه براي ايجاد محبت بين زوجين(به گمان خودشان) انجام مي‌شود و اين هم نوعي سحر است. ساحر در آن از افسون‌هاي سحر آميز استفاده مي‌كند تا زن را نزد شوهر و يا بالعكس محبوب بگرداند، و اين عمل از اعمال شرك اكبر بحساب مي‌آيند و كفر است. [↑](#footnote-ref-33)
34. - «شيئاً» نكره در سياق شرط، عام است و اگر كسي در اين مورد تخصيص قايل بشود بايد دليل داشته باشد. پس هر چيزي انسان بياويزد، خداوند او را به همان چيز مي‌سپارد. و چه خسارتي بالاتر از اين وجود دارد كه بنده به مخلوقي از مخلوقات سپرده شود و خالق از او دست بردارد.

بنده وقتي به سعادت، عزت و موفقيت دست مي‌يابد كه به خداي خويش چنگ بزند و خود را به او بسپارد و در گفتار و كردار مطيع او باشد. با خدا انس بگيرد, با او شاد باشد و به او توكل و اعتماد كند و كارهاي خود را به خدا بسپارد و ترس و اميد مخلوق را از دل بيرون كند. آنگاه اگر تمام كائنات بر سر راه او قرار بگيرند، خداوند بزرگ، براي او راه حلي خواهد گشود زيرا او بر خدا توكل نموده و امور خود را بدست او سپرده است.

بعضي از بزرگان سلف، تعويذي را كه الفاظ قرآن در آن نوشته شده باشد ممنوع نمي‌كردند. بدليل اينكه قرآن كلام الله مي‌باشد و كلام الله، يكي از صفات الله است، پس او كسي از مخلوقات را براي دفع ضررش با خداوند شريك نكرده ‌است. [↑](#footnote-ref-34)
35. - هر نوع قلاده بر گردن شتر و حيوانات ممنوع نيست بلكه مراد از «قلاده وتر» همان قلاده‌اي است كه آنها معتقد بودند، چشم زخم را دفع مي‌نمايد.

و اين جمله كه فرمود: «محمد ص از چنين كسي بيزار است» بيانگر اين مطلب است كه اعمال فوق، از گناهان كبيره‌اند و خصوصاً شرك اصغر، داخل در گناهان كبيره مي‌باشد. همانطور كه شرك اكبر نيز از بزرگترين كبائر است. [↑](#footnote-ref-35)
36. - از سعيد بن جبير روايت است كه گفت: كندن تعويذ از گردن كسي، برابر است با آزاد كردن غلامي.

سعيد بن جبير مي‌گويد: قطع كردن تعويذ از گردن كسي مانند آزاد كردن غلام ثواب دارد. زيرا كسيكه تعويذ به گردن دارد، مرتكب شرك اصغر شده است و شرك اصغر يقيناً صاحب خود را به دوزخ مي‌افكند. پس كسيكه تعويذ را از گردن شخصي، قطع مي‌كند در واقع گردن او را از آتش دوزخ آزاد مي‌گرداند، بنابر اين به او پاداش به مثل داده مي‌شود كه عبارت است از ثواب آزاد ساختن غلامي. [↑](#footnote-ref-36)
37. - از وكيع روايت است كه ابراهيم نخعي كه از شاگردان ابن مسعود است, فرموده‌اند كه اصحاب ابن مسعود, هر نوع تعويذ را چه از قرآن و چه غير آن را مكروه مي‌پنداشتند. [↑](#footnote-ref-37)
38. - حكم افرادي كه چنين مي‌كنند چيست؟ جواب اينكه آنها مشرك مي‌شوند.

تبرك: يعني طلب خير فراوان و دائمي كه طبق تصريح نصوص قرآن و سنت، فقط خداوند مي‌تواند خير و بركت عطا كند نه كسي ديگر چنانكه مي‌فرمايد: ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ ﴾ [الفرقان: 1]. يعني «كسيكه قرآن را بر بنده‌اش نازل كرد، داراي خير فراوان و دائم است». همچنين مي‌فرمايد: ﴿وَبَٰرَكۡنَا عَلَيۡهِ وَعَلَىٰٓ إِسۡحَٰقَ﴾ [الصافات: 13]. «و ما به او و اسحاق بركت داديم».

﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا﴾ [مریم: 31]. «و مرا - هر جا كه باشم - وجودى پربركت قرار داده».

پس روشن شد كه بخشيدن خير و بركت كار ويژة پرودگار عالم است. از اينرو براي احدي از مخلوق، روا نخواهد بود كه بگويد: من به فلاني بركت دادم، يا بركت خواهم داد يا قدوم شما با بركت بود. چون كلمة بركت بمعني خير كثير و دايم است كه فقط به ذات يكتاي الله اختصاص دارد. نصوص كتاب و سنت دلالت بر اين دارد, چيزهايي كه در آنها بركت قرار داده شده, سه نوع مي‌باشد: 1ـ بعضي از مكانها. 2ـ بعضي از زمانها. 3ـ بعضي از انسانها در روشني آيات و احاديث در مي‌يابيم كه خداوند، بيت الله الحرام و اطراف بيت المقدس و ... را بركت داده‌است. يعني خداوند آنها را مبروك قرار داده و در آنجا خير فراوان و ثابت و دايم نازل كرده‌است. اين چيز، در مردم انگيزه بوجود بياورد كه به زيارت آنجا بروند و همواره آن مكانها را زنده نگه بدارند. البته اين بركت، مسالة معنوي است و قابل انتقال نيست. به اين معني كه شما بوسيله دست زدن و بوسه گرفتن و با دفن شدن در آنجا، متبرك نمي‌شويد. وقتي مي‌گوئيم اين مكان مباركي است يعني شما قلباً وابسته به آنجا باشيد و آنجا اعمال با بركتي وجود دارد كه شما با انجام آن مي‌توانيد از بركت و خير فراوان بهره‌مند شويد. مانند طواف بيت الله و عبادت در آن و سلام كردن حجرالأسود كه سنگ مباركي است چون رسول الله ص آنرا بوسه زده است ما نيز به پيروي از ايشان آنرا بوسه مي‌زنيم. و از بركت پيروي رسول الله ص بهره‌مند مي‌شويم. از اينرو وقتي عمر س حجر الأسود را بوسه زد گفت: مي‌دانم كه سنگي بيش نيستي و ضرر و فايده‌اي نمي‌رساني.

زمانهاي مباركي مانند رمضان و بعضي ديگر از روزهاي سال كه اگر كسي آنها را گرامي بدارد به اين معني كه در آنها عبادتي را كه شرعاً منقول است، انجام دهد، از خير فراوان آن عبادتها بهره‌مند مي‌گردد كه آن خير را در ايام ديگر نمي‌تواند بدست بياورد.

و اما انسانهاي مبروك مانند انبياء و پيامبران الهي كه خداوند ذات آنها را مبروك و مبارك قرار داده‌است، كه مي‌توان با دست زدن به جسم مبارك يا عرق و موهايشان تبرك جست. چنانكه اصحاب رسول الله ص به عرق و مو و آب وضوي ايشان تبرك مي‌جستند. و اين بركتي است ذاتي و قابل انتقال نيست و فقط مخصوص پيامبران و انبياء است.

و اما تبرك جستن به آثار ديگران غير از پيامبران و انبياء چيزي است كه هيچگونه دليلي براي اثبات آن وجود ندارد. چنانكه از اصحاب و تابعين و مخضرمين ثابت نيست كه به آثار برجسته‌ترين افراد اين امت كه ابوبكر و عمر و عثمان و علي مي‌باشند، تبرك بجويند.

يقيناً اينها بذاته انسانهاي مباركي نبوده اند بلكه بوسيلة اعمال مباركي، مبروك شده‌اند. بنابراين مي‌گويئم: هر انسان مسلماني مبارك است ولي نه اينكه وجودش داراي بركت است بلكه اسلام و ايمان و عظمت الله كه در قلبش وجود دارد و پيروي از رسول الله ص و علم و عمل و اخلاص، اينها همه بركاتي هستند كه صاحب خود را مبارك مي‌كنند. و تبرك جستن به اينگونه انسانهاي صالح، به پيروي وحرف شنوي واستفاده از علم، آنان است وگرنه بركتي كه به سبب اعمال خود بدست آورده‌اند، قابل انتقال به شما نيست.

يقيناً دست زدن آنان به نيت تبرك و يا استفاده از آب دهن و ديگر آثار وجودشان، جايز نخواهد بود زيرا بطور قطع برجسته‌ترين افراد اين امت با خلفاي راشدين و ديگر اصحاب رسول الله ص، چنين كاري نكرده‌اند.

اما تبرك جستن مشركين عبارت بود از طلب خير كثير و ثابت و دايم از معبودانشان؛ از درختان و سنگها و گنبدها و غارهاي معين و قبرها و چشمه‌هاي مخصوص و ديگر چيزها.

حال اگر كسي معتقد باشد كه اين چيزها بين او و بين خدا وسيله قرار مي‌گيرند و مشكلش حل خواهد شد، چنين اعتقادي، شرك اكبر است. زيرا بمعني شريك گرفتن با خدا است. و مشركين زمان جاهليت همين اعتقاد را نسبت به بتها و درختان و سنگهائي كه به آنان تبرك مي‌جستند و آنها را صدا مي‌كردند، داشتند. آنها گمان مي‌كردند كه ايشان خواسته‌هاي اينان را به خدا منتقل مي‌كنند. قبرهايي كه جاهلان به آنها تبرك مي‌جويند, اعتقاد جاهلان بر اين است كه اگر نزد اين قبر بنشينند و آن را مسح كنند يا خاك آن را بر خود بريزند,‌ صاحب اين قبر براي ايشان نزد خداوند شفاعت خواهد كرد.

چنانكه خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3]. «و آنها كه غير خدا را اولياى خود قرار دادند و دليلشان اين بود كه: اينها را نمى‏پرستيم مگر بخاطر اينكه ما را به خداوند نزديك كنند».

اما اگر خاك قبر را به سر و صورت پاشيد يا بر آن غلط زدن به نيت اينكه اين خاك مباركي است و او را مبارك مي‌گرداند، چنين اعتقادي شرك اصغر محسوب مي‌شود. [↑](#footnote-ref-38)
39. - خداوند مي‌فرمايد: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠﴾ [النجم: 19-20]**.**

﴿ٱللَّٰتَ﴾ تخته سنگ سفيدي بود در طائف. رسول الله ص پس از اينكه ثقيفيان مسلمان شدند، مغيره بن شعبه را فرستاد كه آنرا ويران كند. در آنجا اطاقي بود و پرده دار و خدمتگذاراني.

﴿وَٱلۡعُزَّىٰ﴾ درختي بود در فاصلة مكه و طائف. بعداً در آنجا بنائي در جوار سه درخت ساخته شد و زني جادوگر پرده‌دار آنجا بود.

رسول الله ص بعد از فتح مكه، خالد بن وليد را فرستاد. و آن سه درخت را قطع نمود و زن جادوگر را كه جنيان را احضار مي‌كرد و مردم را گمراه مي‌ساخت، ‌به قتل رسانيد. و در حقيقت وابستگي مردم به آن درخت و زني بود كه خادم آن مكان شركي بود.

﴿وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠﴾ منات نيز تخته سنگي بود. آنرا منات ناميدند بخاطر خونهاي زياد حيوانات كه در آنجا ذبح مي‌شدند.

وجه مناسبت اين آيه با عنوان بحث، اينست كه لات و منات دو تخته سنگ بودند و عزا درختي بود و آنچه مشركين آنزمان نزد آنها انجام مي‌دادند، عيناً همان چيزي است كه مشركين مسلمان‌نماي زمان ما نزد بسياري از درختان و سنگها بويژه قبرها انجام مي‌دهند. اينها روي به قبرها مي‌كنند و آنها را مي‌پرستند. [↑](#footnote-ref-39)
40. - اين حديث، حديثي صحيح و با عظمت است. مشركين درختي داشتند و اعتقاداتشان به آن درخت عبارت بود از:

1ـ آنرا تعظيم مي‌كردند.

2ـ نزد آن اعتكاف مي‌نشستند, بخاطر تعظيم و قرب.

3ـ سلاحهاي خود را بقصد تبرك به آن آويزان مي‌كردند.

آنها با اين اعتقادات مرتكب شرك اكبر مي‌شدند.

بعضي از ياران رسول الله ص كه تازه مسلمان شده بودند گمان مي‌كردند اين كار با توحيد، تضادي ندارد، بخاطر همين از رسول الله ص، درخواست نمودند كه براي آنها نيز چنين چيزي مقرر بكند.

از اينرو علما مي‌گويند: چه بسا بعضي از انواع شرك بر فضلا نيز مشتبه مي‌شود. همانطور كه بر عده‌اي از اصحاب پيامبر كه تازه مسلمان شده بودند بخشهائي از توحيد عبوديت، هنوز مشتبه بود در حالي كه آشنائي آنها نسبت به لغت عرب از ديگران بيشتر بود.

رسول الله ص با شنيدن اين سخن تعجب كرد و گفت: الله اكبر! آنگاه اين سخن آنان را به سخن قوم موسي تشبيه كرد كه از او خواسته بودند براي آنها معبودي قرار بـدهـد همانطور كه ديگر اقوام معبوداني باطل داشتند. وقتي رسول الله ص با اين شدت به آنها پاسخ داد، آنها خواستة خويش را پس گرفتند. چون اگر اين خواستة آنان عملي مي‌شد مرتكب شرك اكبر مي‌شدند ولي چون خواسته‌اي بيش نبود، شرك اصغر بحساب مي‌رفت. زيرا آنها ابراز علاقه به عبادت غير الله نشان دادند. و چون شرك اكبر نبود، رسول الله ص آنها را به تجديد اسلام، وادار نساخت.

اما آنچه در كنار ذات انواط انجام مي‌دادند طبيعي است كه شرك اكبر بود و هر كس به درخت، سنگ و چيز ديگري به نيت اينكه آن چيز او را به خدا نزديك مي‌گرداند، تبرك جويد يا نيازهاي خود را بر آن عرضه نمايد، يا گمان كند كه با تبرك جستن به اينجا مشكلاتشان بهتر حل خواهد شد، و يا اينكه دعاهايشان در آنجا بهتر اجابت خواهد شد, چنين شخصي مرتكب شرك اكبر شده است.

و اگر به آنچه قبرپرستان در زمان حاضر انجام مي‌دهند، توجه بكنيد متوجه خواهيد شد كه آنها نسبت به صاحب قبر، عيناً همان اعتقادي را دارند كه مشركين سابق، به لات و عزي و منات و ذات انواط داشتند. حتي نسبت به حصار آهني قبر، اعتقاداتي دارند. شما اگر به زيارتگاه‌هاي شهرهايي كه شرك به خدا، در آنجا شايع است، سر بزنيد خواهيد ديد كه آنها ديوار و نرده‌هاي آهني قبر را مقدس مي‌شمارند و به نيت تبرك به آنها دست مي‌زنند. و دست زدن به در و ديوار ضريح بمنزله دست زدن به خود شخصي است كه در آنجا مدفون است. و معتقداند كه او به خواسته‌هايشان پاسخ مي‌دهد يا حداقل خواسته‌هايشان را به خدا منعكس مي‌كند كه چنين اعتقادي، شرك اكبر محسوب مي‌شود. زيرا آنان يكي از بندگان خدا را صدا مي‌كنند و معتقداند كه او در نفع و ضرر متصرف است. يا اينكه وسيله و رابطي بين آنها و بين الله مي‌باشند كه اين هم بهانة مشركين سابق بود چنانكه قرآن به نقل از آنان مي‌گويد: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾.

«اينها را نمى‏پرستيم مگر بخاطر اينكه ما را به خداوند نزديك كنند».

اما اينكه بعضي از انسانهاي نادان، درب و ديوار و ستونهاي مسجد الحرام و ديگر اماكن مقدس را بقصد تبرك دست مي‌كشند از دو حال خارج نيست يا معتقداند كه در اينجا فرشته و يا روح فلان پيامبر يا ولي نهفته است و شفاعت آنان را خواهند كرد، اگر چنين اعتقادي داشته باشند. مرتكب شرك اكبر شده‌اند.

اما اگر فقط بخاطر اينكه اينها اماكن مقدس و مباركي هستند و به نيت شفا يافتن چنين بكنند، مرتكب شرك اصغر شده‌اند. [↑](#footnote-ref-40)
41. - اين بحث، در مورد وعيد ذبح نمودن براي غير الله است. و اينكه اين عمل شرك به خداوند است.

**ذبح:** يعني ريختن خون. در ذبح كردن دو چيز مهم است و اساس اين بحث نيز بر آنها است.

1ـ گرفتن نام كسي هنگام ذبح كردن.

2ـ هدف از ذبح كردن.

گرفتن نام كسي هنگام ذبح كردن بمعني كمك گرفتن از آن شخص است مثلاً وقتي شما مي‌گوئيد: بسم الله. يعني كمك مي‌گيرم و تبرك حاصل مي‌كنم از نام الله.

و اما هدف ذبح كردن، همان جنبة عبادي و نيت تقرّب است. پس جمعا چهار صورت وجود دارد.

1ـ هنگام ذبح كردن نام الله گرفته شود و هدف هم خشنودي او باشد. و اين عين توحيد و عبادت است. بنابر اين در جائي كه هدف از ذبح كردن حيوان، تقرب الي الله باشد بايد هم نام خدا را بگيرد و هم نيت تقرب را داشته باشد مانند قرباني عيد أضحي و عقيقه و خيرات. اگر چنانچه عمداً نام الله را نگرفت، حيوان ذبح شده حرام مي‌گردد.

اما اگر هدف از ذبح نمودن حيوان، تقرب إلي الله نبود بلكه براي ميهماني كسي و يا به نيت گوشت خوري، آنرا ذبح مي‌كرد، اين هم اشكالي ندارد، فقط نام الله را بايد بگويد.

2ـ هنگام ذبح كردن، نام الله را بگيرد ولي هدف خشنودي غير الله باشد. مثلاً با زبان بگويد: به نام خدا و در دل، فلان ولي و پيغمبر و صاحب قبر را نيت بكند و خون را بخاطر او بريزد. اين كار شرك است زيرا خون آن حيوان، بخاطر تعظيم غير الله ريخته شده است.

و آنچه امروز در مراسم بعضي از شخصيتهاي مذهبي و سياسي و در جلوي قدم آنها ذبح مي‌شود از همين قبيل است. گر چه نام الله بر آنها گرفته مي‌شود. ولي علما گوشت اينگونه حيوانات را حرام مي‌دانند بخاطر اينكه خون آنها براي تعظيم آن شخص ريخته مي‌شود و نه براي مهماني او.

و بايد دانست كه شايسته نيست از بندگان بدينصورت تجليل شود زيرا ريختن خون فقط براي تجليل و تعظيم الله جايز است كه خونها را در رگها جاري ساخته است.

3ـ اينكه هم نام غير الله بر آن گرفته شود و هم نيت تقرب غير الله بشود. مثلاً بگويد: بنام مسيح و در دل نيز خشنودي او را نيت بكند. يا بنام حسين س و بنام زينب ل و بنام علي س و بنام عبد القادر جيلاني رحمه الله و ....

و خوردن غذاهايي كه در روز عاشورا و ديگر مناسبات بنام حسين و ديگران درست مي‌شود جايز نمي‌باشد و خوردن آن حرام مي‌باشد, زيرا قرباني آنها بخاطر غير الله بوده است.

كسي كه چنين بكند هم مرتكب شرك در عبادت شده و هم مر تكب شرك در استعانت شده است.

4ـ ذبح بنام غير الله باشد و هدف خشنودي الله باشد. گرچه اين نوع خيلي كم اتفاق مي‌افتد ولي باز هم كساني كه چنين مي‌كنند، مرتكب شرك شده‌اند.

خلاصه اينكه گرفتن نام غير الله هنگام ذبح، ‌شرك در استعانت، ‌و نيت تقرب به غير الله، شرك در عبوديت است.

بنابر اين، اللهأ مي‌فرمايد: ﴿وَلَا تَأۡكُلُواْ مِمَّا لَمۡ يُذۡكَرِ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ وَإِنَّهُۥ لَفِسۡقٞۗ وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡۖ وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ ١٢١﴾ [الأنعام: 121].

«و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخوريد! اين كار گناه است; و شياطين به دوستان خود مطالبى مخفيانه القا مى‏كنند، تا با شما به مجادله برخيزند; اگر از آنها اطاعت كنيد، شما هم مشرك خواهيد بود». [↑](#footnote-ref-41)
42. - ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾ اين آيه دلالت به اين دارد كه قرباني و نماز دو عبادت‏اند و فقط خداوند شايسته است كه اين عبادتها براي او انجام گيرد.

﴿لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ لام بمعني استحقاق است ﴿لَا شَرِيكَ لَه﴾ يعني در هيچ يك از اين عبادات (نماز و قرباني)، شريكي ندارد. و نبايد در نماز يا در ذبح حيوان به سوي كسي ديگر متوجه شد. فقط خدا، اين شايستگي را دارد. و اوست صاحب ملكوت اعظم. [↑](#footnote-ref-42)
43. - ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ نماز و قرباني دو عبادت‏اند: و عبادت يعني هر عمل و گفتار و كردار ظاهري و باطني‏اي كه خداوند مي‏پسندد و با آن خشنود مي‌گردد. نماز يكي از اوامر خدا است. پس نزد وي محبوب و پسنديده است. همچنين قرباني از دستورات خداوند است پس او بدان راضي مي‌شود و آنرا مي‏پسندد. [↑](#footnote-ref-43)
44. - و در حديث علي س آمده است كه نفرين الله بر كسيكه براي غير الله ذبح مي‌كند. يعني بنام غير الله و براي تقرب به وي و تعظيم او، چنين مي‌كند.

«لعن» يعني طرد نمودن و دور ساختن از رحمتهاي الله. و هر گاه فاعل اين فعل خود الله باشد. پس معني چنين است: كه از رحمت‏هاي خاص خود، او را دور ساخته است. زيرا رحمت‏هاي عامة خدا، مسلمان و كافر و تمامي مخلوقات را در بر مي‌گيرد.

ضمناً بايد دانست كه هر گناهي كه براي آن لعن و نفرين بيان شده است، از گناهان كبيره محسوب مي‌شود. البته ذبح لغير الله كه، كاملاً آشكار است كه از گناهان كبيره مي‌باشد، زيرا شرك به خدا است كه صاحبش شايستة لعن و نفرين و دور شدن از رحمتهاي الله مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-44)
45. - حديث طارق بن شهاب بيانگر اين مطلب است كه ذبح براي غير الله، شرك اكبر مي‌باشد و صاحبش مستحق دوزخ مي‌گردد. از حديث اينطور بر مي‏آيد شخصي كه براي غير الله قرباني كرد, از روي اجبار نبوده است.

وقتي با تقديم مگس بي‏ارزشي براي غير الله، انسان مستحق آتش دوزخ مي‌گردد، پس با تقديم چيزهاي مهم و گرانقيمت بطريق اولي و بيشتر مستحق عذاب مي‌گردد.

البته يكي از خصوصيات امت محمد ص اينست كه اگر مجبوراً و از روي اكراه مرتكب كفر و شركي بشود، كافر نمي‌گردد. [↑](#footnote-ref-45)
46. - يعني در جايي كه براي غير الله، حيواني را سر بريده‏اند، در آنجا و يا در مجاورت آنجا، نبايد براي الله حيواني ذبح كرده شود. زيرا اين مشابهت با آنها است.

چنانكه برخي از مشركين مسلمان نما و اهل خرافات را مي‏بيني كه نزد قبور صالحين و زيارتگاه‏ها و اماكن ديگري كه بزعم آنان مقدس مي‌باشند، گاو و گوسفند و شتر قرباني مي‌كنند. حال اگر فرد موحدي خواست خون حيواني را فقط بخاطر الله بريزد، بايد از ذبح كردن حيوان در چنين مكانهايي پرهيز نمايد. زيرا اين كار مشابهت با مشركان مي‌باشد و باعث تعظيم آن مكان مي‌شود كه اين كار حرام است و از جمله وسائلي است كه منجر به شرك مي‌شود.

منافقين زمان پيغمبر، مسجدي به نيت اينكه پناهگاهي باشد براي توطئه عليه اسلام و مسلمانان، ساختند. و از رسول الله ص خواستند كه در آن اقامة نماز بكند. اما از آنجا كه نماز خواندن پيغمبر و مسلمانان، در آن مسجد بمعني تأييد كردن آن و به ضرر اسلام بود با آنكه نماز پيامبر و مسلمانان مخلصانه، و بخاطر خدا بود ولي باز هم خداوند ايشان را از خواندن نماز در مسجد ضرار منع كرد. و همين است حكم مسلمان مخلصي كه مي‏خواهد در مكاني كه مشركين حيوانات خود را در آنجا ذبح مي‌كنند، ذبح بكند. زيرا با اين عملش سبب تعظيم آن مكان مي‌شود. [↑](#footnote-ref-46)
47. - منافقين زمان پيغمبر، مسجدي به نيت اينكه پناهگاهي باشد براي توطئه عليه اسلام و مسلمانان، ساختند. و از رسول الله ص خواستند كه در آن اقامة نماز بكند. اما از آنجا كه نماز خواندن پيغمبر و مسلمانان، در آن مسجد بمعني تأييد كردن آن و به ضرر اسلام بود با آنكه نماز پيامبر و مسلمانان مخلصانه، و بخاطر خدا بود ولي باز هم خداوند ايشان را از خواندن نماز در مسجد ضرار منع كرد. و همين است حكم مسلمان مخلصي كه مي‏خواهد در مكاني كه مشركين حيوانات خود را در آنجا ذبح مي‌كنند، ذبح بكند. زيرا با اين عملش سبب تعظيم آن مكان مي‌شود. [↑](#footnote-ref-47)
48. - در حديث ثابت بن ضحاك آمده كه رسول الله ص از شخصي كه نذر كرده بود، شترش را در مكان «بوانه» ذبح بكند پرسيد: آيا در آن مكان هيچگاه بتي مورد پرستش قرار گرفته است؟ اين سوال بيانگر آنست است كه اگر در آنجا روزگاري بتي مورد پرستش بوده است. ذبح كردن در چنين مكاني بخاطر مشابهت با بت پرستان جايز نخواهد بود. همچنين پرسيد كه اين مكان، محل تجمع و عيد مشركان نبوده است؟ چون جشنها و اعياد يا مكاني‏اند و يا زماني. و در اينجا هر دو نوع مراد مي‌باشند. بنابر اين روشن شد كه ذبح كردن و قرباني به نام الله، نبايد در جائي كه محل تجمع و جشن مشركين بوده و يا هست انجام بگيرد.

پس از اين پرسش و پاسخ، رسول الله ص به آن شخص فرمود: به نذرت وفا كن و آنرا انجام ده. [↑](#footnote-ref-48)
49. - خـداوند از كساني كه به نذرهايشان، وفا مي‏نمايند ستايش كرده است: ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ﴾ و اين عبادتي است پسنديده نزد خداوند بنابراين، انتقال آن به غير الله، شرك اكبر محسوب مي‌شود. [↑](#footnote-ref-49)
50. - حديث عايشه بيانگر اينست كه وفا به نذر، ‌واجب و ضروري است. و هر چيز واجب، عبادت پسنديده ايست نزد خداوند. و نذر عبادتي است كه خود بنده آنرا بر خود واجب كرده ‌است.

و كسيكه نذر به معصيت نموده، نبايد به آن عمل بكند. زيرا وجب كردن معصيت بر خود بمعني معارضه با نهي خداوند است. زيرا خداوند از معصيت و نافرماني خود، نهي كرده‌است. البته بر كسيكه چنين نذري مي‌كند، كفارة يمين(قَسَم) لازم مي‏آيد.

به هر حال نذر چه براي الله باشد چه براي غير الله، عبادت است. اگر براي الله باشد عبادت مشروع و متناسب با توحيد است و اگر براي غير الله باشد، عبادت نا مشروع و شرك اكبر مي‌شود. [↑](#footnote-ref-50)
51. - كمك خواستن از غير الله و پناه جستن به غير الله، شرك اكبر است.

استعاذه از عياذهاست يعني پناه گرفتن و طلب چيزي كه انسان را از خطر محفوظ بدارد. در استعاذه يكي طالب است و ديگري مطلوب منه، كه مطلوب منه بايد از طالب قوي‏تر باشد.

طلب كردن يعني خواستن و خواستن همان دعا است و دعا عين عبادت است. و عبادت به اتفاق علما و نصوص قرآن و سنت، مخصوص خداوند مي‌باشد. چنانكه مي‌فرمايد: ﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: 18].

«مساجد از آنِ خداست، پس هيچ كس را با خدا نخوانيد».

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾ [الإسراء: 23]. «پروردگارت دستور داده كه جز او را نپرستيد».

و حقيقت، پناه جستني كه از هيچ كس جز الله جايز نيست، همان است كه ظاهرا و باطناً باشد. يعني هم از نظر كردار و رفتار و اقوال ظاهري و هم از نظر دروني و قلبي و رواني به آنچيزي كه معتقد است متمسك بشود.

و اما كمك گرفتن و پناه جستن ظاهري به بعضي از انسانها و در چيزهائي كه در تصرف آنهاست، در روشني ديگر دلايل واضح، جايز است ولي بايد فقط گفتاري باشد و باز هم از نظر دروني و قلبي بايد به سوي الله متوجه بود و بنده را فقط سببي از اسباب تصور كرد.

از اينرو ما به بطلان سخن كساني كه مي‏گويند: اوليا و جن‏ها و مردگان نيز ما را بر حسب قدرت و اختياراتي كه دارند كمك مي‌كنند، پي مي‏بريم. [↑](#footnote-ref-51)
52. - خداوند مي‌فرمايد: مرداني از انسانها به مرداني از جنها پناه جستند و از آنها كمك خواستند ولي بجاي اينكه فايده‏اي عايدشان بشود، ترس و اضطرابشان افزايش يافت.

و اين ترس و اضطراب و ناتواني جسمي و روحي سزاي عمل آنان بود كه بجاي كمك گرفتن از الله، به غير الله مراجعه كردند. و عبادتي را كه شايستة الله بود به مخلوقي از مخلوقاتش منتقل كردند. [↑](#footnote-ref-52)
53. - رسول الله ص در اين حديث، فضيلت استعاذه و كمك و پناه جستن به كمات الله را بيان فرمودند. و هدف از شر مخلوقات يعني از گزند مخلوقاتي كه داراي شرّ هستند. زيرا بعضي از مخلوقات خدا موذي‏اند و بعضي مانند فرشتگان و پيامبران و بندگان نيك، جزو اهل خير مي‌باشند. [↑](#footnote-ref-53)
54. - استغاثه يعني كمك خواستن كسيكه در بلاي سختي واقع شده و يا در معرض نابودي قرار گرفته است. و يكي از انواع دعاها مي‌باشد, زيرا يك نوع طلب است و طلب هم دعا مي‌باشد.

و «إغاثه» يعني كمكش كرد. كمك خواستن از ديگران در چيزي كه فقط در توان خدا است، شرك اكبر است اما كمك خواستن از انسانهاي زنده در چيزي كه براي آنان مقدور باشد جايز است.

چنانكه در داستان موسي ؛ مي‌خوانيم: ﴿فَٱسۡتَغَٰثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِي مِنۡ عَدُوِّهِۦ﴾ [القصص: 15].

«يكى از پيروان او بود (و از بنى اسرائيل)، و ديگرى از دشمنانش، آن كه از پيروان او بود در برابر دشمنش از وى تقاضاى كمك نمود».

دعا و به فرياد خواستن، عبادت است.

دعا بر دو نوع است: 1ـ دعاي بمعني سؤال كردن و خواستن. بدينصورت كه دستها را بلند بكند و چيزي بطلبد و اينرا دعاي مسألت مي‏نامند. و اين چيزي است كه عموماً با شنيدن كلمة دعا ذهن ما بسوي آن مي‏رود.

2ـ دعاي عبادت: چنانكه خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: 18].

«مساجد از آنِ خداست، پس هيچ كس را با خدا نخوانيد».

و رسول الله ص فرمود: «دعا يعني عبادت». و اين نوع دعا ساير عبادتها مانند نماز و زكات و غيره را شامل مي‌شود.

بيان اين مسأله لازم بود تا بدانيم كه هر دو نوع دعا، عبادت‏اند و آنچه كه بعضي از اهل بدعت مي‏كوشند تا آيه را تأويل كنند و بگويند دعاي مسألت بمعني عبادت نيست، سخني است دور از حقيقت. [↑](#footnote-ref-54)
55. - ﴿وَلَا تَدۡعُ﴾ نهي است و شامل انواع دعاها مي‌باشد. هم دعاي مسألت و خواستن و هم ساير عبادتها را در بر مي‌گيرد. و هدف شيخ از آوردن اين آيه نيز همين است. و همانطور كه مي‏دانيم مخاطب اين فعل (لا تدع) رسول الله ص مي‌باشد؛ كسيكه امام و پيشواي متقين و پرهيزكاران بود.

﴿مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ فرق نمي‌كند چه غير الله مستقلاً مورد پرستش و استغاثه قرار بگيرد يا در كنار خدا، غير خدا را نيز به فرياد بخوانند.

﴿مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾ كلمة ما «عام» است و هر كس يا چيزي را كه مشركين صدا مي‌كنند و از او كمك مي‏خواهند، شامل مي‌شود چه فرشته‏اي يا پيغمبري يا ولي‏اي يا بتي و چوب و سنگي باشد. هيچكدام مالك نفع و ضرر نيستند.

﴿فَإِن فَعَلۡتَ﴾ خداوند به پيامبرش مي‌گويد: احياناً اگر تو يكي از اينهائي را كه هيچ گونه نفع و ضرري نمي‏رسانند، به فرياد بخواني، در صف مشركين ظالم قرار خواهي گرفت. و مراد از ظلم در اينجا شرك است. پس وقتي پيامبري كه همواره در عصمت خداوند بسر مي‏برد و هيچگاه مرتكب شرك نمي‌شود، اينگونه و با اين لحن تند نسبت به شرك برحذر داشته مي‌شود پس بايد كساني كه جايگاه كمتري دارند، بيشتر در اين مورد حساسيت داشته باشند و از شريك گرفتن با خدا، گريزان باشند. بعد از آن، خداوند قاعده‏اي كلي بيان فرمود و براي هميشه شرك را قطع نمود و فرمود: ﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ﴾.

وقتي خداوند ضرري را متوجه تو ساخت چه كسي خواهد توانست آنرا بر طرف نمايد؟ يقيناً فقط همان كسيكه آنرا آورده و در تقديرت نوشته است، خواهد توانست بر طرفش بكند. بدينصورت خداوند، متوجه شدن به غير الله را در مصائب و مشكلات منتفي گردانيد. البته شارع، كمك گرفتن از انسان زنده و حاضر را در محدودة قدرتش جايز قرار داده زيرا او بعنوان سببي براي جلب منفعت و يا دفع ضرر، قرار داده شده است و آنهم به اجازه و خواست الله. زيرا نافع و كاشف حقيقي، خدا است.

﴿بِضُرّٖ﴾ نكره در سياق شرط آمده تا معني عام‏تري بدهد و هر نوع ضرر را شامل بشود؛ چه ضرر ديني چه ضرر دنيوي و ضرر مالي و جاني يا ضرر جانبي. [↑](#footnote-ref-55)
56. - ﴿فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ﴾ از نظر قوانين لغت بايد كلمة «الرزق» قبل از كلمة عند الله مي‏آمد ولي كلمة «عند الله» را مقدم كرد تا معني انحصار را بدهد يعني فقط از الله روزي بخواهيد و در طلب روزي به غير الله مراجعه نكنيد. در اينجا كلمة «رزق» اسم عام است و شامل تمامي نعمتها از قبيل صحت و عافيت و مال و غيره مي‌باشد.

﴿وَٱعۡبُدُوهُ﴾. و ضمن اينكه روزي را از او مي‌طلبيد، همواره او را پرستش كنيد و هنگام دعا به او متوجه بشويد. [↑](#footnote-ref-56)
57. - و در آيه‏اي ديگر مي‌فرمايد: ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ﴾ چه كسي گمراه‏تر است از كسيكه جز خدا، ديگران را مي‏پرستد و به فرياد مي‌خواند؛ ديگراني كه تا قيامت فرياد او را نمي‏شنوند و پاسخ او را نمي‌دهند.

در اين آيه خداوند، گمراه‏ترين فرد، كسي را معرفي مي‌كند كه مخلوقات مرده را به فرياد مي‌طلبد و از خداي بزرگ و فريادرس غافل است.

﴿إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ چون مردگان تا قيامت نمي‏شنوند و سخن نمي‏گويند. گر چه بعد از آن دوباره زنده مي‌شوند و سخن مي‏گويند و سخن را مي‏شنوند. [↑](#footnote-ref-57)
58. - در آيه‏اي ديگر مي‌فرمايد: ﴿ َمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ﴾ در اين آيه تصريح شده است كه پاسخ دادن به خواست انسان نيازمند و در مانده فقط كار الله مي‌باشد.

﴿وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ رفع بلا و مصيبت نيز فقط بدست الله صورت مي‌گيرد.

﴿أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِ﴾ استفهام انكاري است يعني نبايد غير از الله كسي ديگر را معبود قرار داد و بوقت مصيبت غير الله را خواند و چيزي را كه خارج از حيطة قدرت اوست از او طلبيد.

و در آخر آيه فرمود: ﴿قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ ولي شما كم پند پذيريد. [↑](#footnote-ref-58)
59. - در حديثي كه بيان شد آمده است كه در زمان رسول الله ص منافقي بود كه مسلمانان را آزار مي‏داد ابوبكر س گفت: نزد رسول الله ص برويم و از شر اين منافق به او پناه ببريم ... اين درخواست ابوبكر س در خواستي بي‏جا نبود.

زيرا او از رسول الله ص در مشكلي كه حل آن در حيطة توان ايشان بود كمك خواست. رسول الله ص نيز مي‌توانست به داد آنان برسد و آن منافق را زنداني كند يا از آنجا براند اما اين كار را نكرد و آنها را اينگونه راهنمائي فرمود: «إنه لايستغاث بي ... » از من كمك خواسته نمي‌شود بلكه از الله كمك خواسته مي‌شود.

گر چه در اينجا كمك رساندن در توان رسول الله ص بود اما فرصت را غنيمت شمرد و از آنجا كه حساسيت بيش از اندازه‏اي نسبت به مسائل توحيد داشت، آنان را اينگونه توجيه كرد تا مبادا روزي از وي در اموري كه مختص خدا مي‌باشند، استمداد بكنند. [↑](#footnote-ref-59)
60. - مطرح كردن اين بحث در اينجا پس از بحثهاي سابق، بيانگر دانش و علم وسيع مؤلف است. زيرا بزرگترين برهان و دليل توحيد و يگانگي خداوند در استحقاق عبادت، فطري و عقلي است. فقط او خالق است نه كسي ديگر پس فقط او شايستة عبادت است نه كسي ديگر. فقط الله خالق است و هم او رازق است و فقط او مالك است و بس. و غير از او احدي در خلقت و روزي دادن و امر و نهي و ملكيت (حقيقي) بهره‏اي ندارد. حتي سرور مخلوقات خدا كه محمد ص باشد اينگونه مورد خطاب قرار مي‌گيرد: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾ [آل‌عمران: 128]. يعني: «تو در هيچ يك از امور، مالكيت نداري». پس چه كسي مالكيت تام دارد؟! يقيناً پاسخ اين سؤال جز خود الله كسي نمي‌تواند باشد.

وقتي اين مسأله از رسول الله ص منتفي مي‌شود پس از كساني كه مقامشان بمراتب از ايشان كمتر است بطريق اولي منتفي خواهد شد. با اين حال عده‏اي را مي‏بيني كه به سوي مردگان و انسانهاي صالح و انبياء و اولياء متوجه مي‌شوند. و گمان مي‌كنند آنان اختياراتي دارند و مي‌توانند روزي بدهند يا شفا بخشند و يا بدون اجازة خدا، سفارشي بكنند. در حالي كه آنها خود مخلوق و پروردة الله مي‌باشند، چيزي را نيافريده‏اند بلكه خود آفريده شده‏اند. و هرگز قادر نيستند به فرياد، فريادكنندگان رسيدگي بكنند و هيچ تصرّفي در ملك خدا ندارد.

قرآن مملو از دلايل و بياناتي است كه فقط الله را شايستة عبادت مي‌داند و نه كسي ديگر را.

ا ز جملة، آياتي است كه در آنها اعتراف مشركين به ربوبيت الله بيان شده است. و اين آيات اشاره به اين دارد كه معبود واقعي همان كسي است كه شما به ربوبيت وي اعتراف داريد. از جمله دلايل ديگر اينكه در قرآن آمده كه خداوند پيامبران و دوستانش را بر دشمنانش پيروز گردانيده است.

و ديگر اينكه مخلوق هر كه باشد بي‌نهايت ضعيف و ناتوان است. او خود به دنيا نيامده بلكه خدا او را آورده است و هر گاه بخواهد باز هم بدون اختيارش او را از دنيا مي‌برد. پس فقط خداوند است كه مرگ و زندگي بدست اوست و اين همان اعتراف فطري و دروني است كه همه به آن اعتراف مي‌كنند.

و ديگر اينكه خداوند داراي نامها نيك و صفات برجسته است. و در صفات خود نه تنها كامل است بلكه داراي كمال مطلق است به اين معني كه هيچ گاه در هيچ يك از نامها و صفتها دچار نقص نمي‌گردد. [↑](#footnote-ref-60)
61. - ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ. كساني را كه جز خدا، مي‌پرستيديد، مالك قطمير نيستند. «قطمير» پردة نازكي كه روي هستة خرما قرار دارد يا نخ باريكي كه بر آن كشيده شده است. وقتي مالك چنين چيز حقيري نيستند پس چگونه مالك چيزهاي بزرگتر خواهند بود؟!.

﴿وَٱلَّذِينَ﴾. اسم موصول و عام است شامل همة كساني مي‌شود كه جز الله خوانده و پرستيده مي‌شوند. خواه فرشته باشند يا پيامبر و انسانهاي صالح و جن و غيره. [↑](#footnote-ref-61)
62. - اين احاديث و امثال آن (حديث أنس و ابن عمر)، بيانگر اين مطلب‌اند كه رسول الله ص، هر گونه تصرف و اختيار خود را در امور، منتفي مي‌داند.

وقتي پيامبر بزرگ اسلام چنين چيزي را نسبت به خود منتفي اعلام مي‌كند، پس اين امر از باب اولي از ملائكه نيز نفي مي‌شود و أنبياء و صالحين هر قوم نيز چنين هستند.

ا ز اينرو ساير توجهاتي كه بشر در انواع عبادات و دعا و استغاثه و قرباني و نذر به سوي غير الله دارد، باطل مي‌باشد و بايد در همة اين موارد فقط بسوي خدا متوجه گرديد نه كسي ديگر. [↑](#footnote-ref-62)
63. - در حديث ابوهريره س آشكارا بيان گرديد كه رسول الله ص به خويشاوندان خود بيش از اين كه آنها را به پذيرش توحيد و رسالتش فرا خوانده است سودي نمي‌رساند و اما اينكه عذاب خدا را از آنان بر طرف سازد اين چيزي است كه نه ايشان، توانائي آنرا دارند و نه كسي ديگر از بندگان خدا.

بلكه در قدرت ملكوتي و جبروتي خود و همچنين در كمال و جمال و جلالش نيز يگانه است. [↑](#footnote-ref-63)
64. - از آنجا كه فرشتگان واقعاً آنگونه كه حق معرفت الله مي‌باشد او را مي‌شناسد و از صفات جلال و جبروت و ملكوتش اطلاع دارند، با به صدا در آمدن زنگ وحي، ترسي فوق العاده آنها را فرا مي‌گيرد.

خداوند داراي صفات جلال وهم داراي صفات جمال مي‌باشد. از صفات جلالش ترس و اضطراب دلها را فرا مي‌گيرد و حقا كه جلال و هيبت واقعي به الله اختصاص دارد و شايستة كسي ديگر نيست. زيرا او كمال مطلق است و نه كسي ديگر. اما صفاتي كه مخلوقاتش به آن متصف مي‌باشند صفات كمال نيستند. مثلاً حيات مخلوق، حيات كاملي نيست از اينرو مرگ به سراغش مي‌آيد و به حياتش خاتمه مي‌دهد. بيماري، فقر و ناتواني از صفات آنهاست. پس لازم است كه مخلوق ناتوان و ناقص متوجه ذاتي بشود كه كامل است و داراي صفات برجستة جلال و جمال مي‌باشد و آنهم كسي جز الله نيست. [↑](#footnote-ref-64)
65. - مناسبت اين باب با دو باب سابق كاملاً آشكار است. زيرا وقتي براي كساني كه پيامبر و يا اولياء الله را صدا مي‌كنند، اقامه حجت كني و از توحيد ربوبيت استدلال بنمائي مي‌گويند: ما اينرا قبول داريم ولي اينها بزرگان دين و دوستان خدا مي‌باشند و نزدخدا جايگاه بخصوصي دارند، ما به دامان آنها چنگ مي‌زنيم تا شفاعت ما را پيش الله بكنند.

شيخ انگشت روي آخرين دست آويز مشركين بلاد اسلامي گذاشته كه عبارت است از شفاعت. وقتي با آنان از شرك سخن بگويي، فوراً عمل خود را توجيه مي‌كنند و مي‌گويند: اين از باب شفاعت است.

شفاعت در واقع نوعي دعا است. وقتي كسي مي‌گويد: «استشفع برسول الله» يعني از رسول الله ص مي‌خواهم كه برايم دعا و طلب بكند در نزد خدا. براي اينكه خداوند است كه به پيامبر الهام مي‌كند كه براي چه كساني شفاعت كند, پس ما فقط از خدا مي‌خواهيم كه ما را از جمله كساني قرار دهد كه پيامبر براي ايشان شفاعت مي‌كند.

و در بحثهاي سابق و در روشني آيات و روايات زياد، متوجه شديم كه نبايد در عبادت خداوند، كسي ديگر را با وي شريك كرد و صدا نمود، كه يكي از اين موارد طلب شفاعت از مردگان و از كساني است كه بيرون از دارتكليف بسر مي‌برند. بنابراين بايد، دانست كه طلب شفاعت از مردگان و خطاب قرار دادن آنها شرك اكبر مي‌باشد. البته درخواست شفاعت از زندگان امري است مشروع و اشكالي ندارد.

چنانكه برخي از اصحاب نزد رسول الله ص مي‌آمدند و از او دعا مي‌خواستند. البته هر شفاعت و دعا صد در صد قابل قبول نيست، بلكه پاره‌اي قبول و پاره‌اي رد مي‌شود.

در آية: ﴿وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ﴾ كه بيان گرديد خداوند شفاعت را منتفي مي‌سازد مگر در حق اهل توحيد و آنهم بشرط اينكه خداوند اجازه بدهد و از دو طرف شفاعت، راضي باشد.

پس شفاعت حق خدا و در محدودة اختيارات اوست. و مؤمنان و ساير انسانها در واقع بجز خدا، كار ساز و شفيعي ديگر ندارند. از اينرو بايد شفاعت، به اذن و اجازه و رضاي خداوند انجام گيرد. چنانكه در اين آيات تصريح شده است: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِ﴾ و: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ در آية اول خاطر نشان شده است كه هيچ كس نمي‌تواند بدون اجازة خدا براي كسي شفاعت و سفارشي بكند نه فرشته‌اي و نه ولي و پيغمبري. بلكه اين خداوند است كه مالك شفاعت است و او به هر كس بخواهد توفيق اين كار را مي‌دهد و تا او اجازه ندهد كسي لب به شفاعت نخواهد گشود.

و در آية بعدي مي‌فرمايد: ﴿لِمَن يَشَآءُ﴾ يعني براي كسيكه خدا بخواهد: ﴿وَيَرۡضَىٰٓ﴾ يعني از شفاعت كننده و همچنين كسي كه در حق وي شفاعت صورت مي‌گيرد، راضي و خشنود باشد.

اين شرايط بخاطر آنستكه بشر قلباً وابسته به هيچ يك از مخلوقات نباشد، و گمان نكند كه فلاني داراي مقام شفاعت مطلق است و سفارش او را خداوند، رد نخواهد كرد؛ مانند اعتقادي كه مشركين نسبت به معبودان باطل خود داشتند.

از اينرو معلوم شد كه شفاعت فقط بدست خدا است وفقط او به هر كه بخواهد و براي هر كس كه بخواهد اجازة شفاعت خواهد داد، پس نبايد انسان متوجه بندگان بشود بلكه متوجه همان ذاتي بشود كه شفاعت از آن او و در مِلك اوست. يقيناً رسول الله ص روز قيامت شفاعت خواهد كرد اما با اجازة الله و براي كسيكه الله بخواهد. پس ما بايد از خدا اينطور مسألت بكنيم: «اللّهم شفِّع فينا نبيك». بار الها! پيامبرت را در حق ما، شفيع بگردان. [↑](#footnote-ref-65)
66. - در آية: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم﴾ چند چيز بيان شده است كه عبارت‌اند از:

1ـ نفي مالكيت مطلق براي كساني كه مشركين آنها را شريـك الله مي‌دانند: ﴿لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾

2ـ نفي شراكت آنها با الله در هيچ قسمتي از زمين و آسمان و يا در چرخاندن نظام آنها: ﴿وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ﴾

3ـ نفي اينكه كسي از آنها معاون يا منشي الله باشد: ﴿وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ﴾

4ـ نفي شفاعت كسي بدون اجازة الله: ﴿وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ﴾ پس شفاعت را منتفي داشت مگر به اجازة الله و در مورد كسيكه او بخواهد. [↑](#footnote-ref-66)
67. - خلاصة اين بحث چنين است كه شفاعت بمعني دل بستن به فلان بزرگ و ولي و كمك خواستن از او، باطل و مردود مي‌باشد.

و اين سخن مشركان كه مي‌گفتند: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ «اينها سفارش ما را نزد الله مي‌كنند». سخني است مردود. و شفاعت فقط به موحدان مخلص اختصاص خواهد داشت. و هر گونه شفاعت خواستن از غير الله، شرك اكبر مي‌باشد و هيچ سودي جز ضرر براي صاحب خود، نخواهد داشت. [↑](#footnote-ref-67)
68. - در ﴿لَا تَهۡدِي﴾في هدايت واقعي از رسول الله ص شده است. گرچه هدايت بمعني نشان دادن راه كار و مشغلة رسول الله ص بوده است اما هدايت بمعني پذيرفتن حق چيزي است كه فقط بدست الله مي‌باشد زيرا فقط او بر قلبها تسلط دارد نه كسي ديگر. حتي كساني را كه رسول الله ص دوست داشته حق را بپذيرند، نتوانسته است كه حق و حقيقت را وارد قلبهاي آنان بكند.

بنابـر اين هر جا كه هدايت به رسول الله ص نسبت داده شده است مانند: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيم وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيم﴾ [الشوری: 52]. همان هدايت نوع دوم يعني نشان دادن راه كه كار هر پيامبر و هر دعوت كننده بسوي الله مي‌باشد.

پس وقتي كه دادن هدايت واقعي از دايرة اختيار، محمد رسول الله ص بيرون است قطعاً از دايرة اختيار ديگران بطريق اولي بيرون خواهد بود. [↑](#footnote-ref-68)
69. - در حديث ابن مسيب، عرضه كردن اسلام توسط رسول الله ص به ابو طالب بيان گرديد و اينكه پيامبر به ايشان قول داد كه برايش از خدا طلب آمرزش بنمايد و اين كار را نيز انجام داد ولي آيا استغفار رسول الله ص به حال وي تأثيري گذاشت؟ خير. زيرا استغفار و شفاعت براي انسان مشرك، سودمند واقع، نمي‌شود. از اينرو خداوند، پيامبرش را از اين كار منع ساخت پس وقتي رسول الله ص در حال حيات از استغفار براي مشركين ممنوع گرديد، چگونه اجازه خواهد داشت كه در برزخ براي مشركيني كه او را صدا مي‌كنند و از او طلب شفاعت مي‌نمايند، و به نام او نذر مي‌كنند يا ذبح مي‌نمايند، طلب آمرزش بكند؟!. [↑](#footnote-ref-69)
70. - شيخ در اين بحث مي‌خواهد بگويد كه سبب اصلي شرك در اين امت و امتهاي پيشين، احترام و بزگداشت بيش از حد شخصيت‌هاي مذهبي بوده و هست. چيزي كه خدا و پيامبرش ما را از آن بر حذر داشته‌اند.

زياده‌روي و از حد گذشتن را «غلو» مي‌نامند. يعني سبب اصلي كفر و شرك مردم، زياده روي در تعريف و تمجيد و بزرگداشت بعضي از انسانهاي ديني و مذهبي است.

مراد از صالحين، پيامبران، اولياء و تمام كساني مي‌باشند كه بندگان مقرّب و نيكي شناخته مي‌شده‌اند.

در مورد بندگان نيك به ما اجازه داده شده است كه آنها را بخاطر الله دوست داشته و گرامي بداريم و در علم و درستكاري از آنان پيروي كنيم و از سنتها و دستورات پيامبران اطاعت كنيم و در صورت نياز، به نصرت و ياري آنان بشتابيم و ... اما اينكه در محبت آنها تا جائي برسيم كه به آنها بعضي از خصوصيات الوهيت را نسبت بدهيم و بگوئيم علم غيب مي‌دانسته يا وجود او باعث بقاي دنيا است و ... اينها ناجايز و حرام، مي‌باشند.

چنانكه بوصيري در قصيدة مشهورش، در مورد رسول الله ص مي‌گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لو ناسبت قدره آياته عظما |  | أحيا اسمه حين يدعى دارس الرمم |

يعني هيچ يك از آيات خدا (و حتي قرآن) با پيامبر، برابري نمي‌كند. اگر اسم او را بر مرده‌اي كه استخوانهايش پوسيده و از بين رفته است ببري زنده خواهد شد.

اين سخن، انواع كفر و شرك و زياده روي را در بر دارد و كساني كه به مخلوق متوجه‌اند و خالق را ارج نمي‌نهند به گفتن اينگونه اباطيل عادت كرده‌اند.

همچنين ترك محبت صالحين و عدم اطاعت از سلف و گذشتگان و بي‌مهري نسبت به آنان، جفا و ستم كاري است. [↑](#footnote-ref-70)
71. - خداوند در آية171 سورة نساء، اهل كتاب را از زياده‌روي در امور دين منع مي‌كند و اين شامل هر نوع زياده‌روي در مسايل مختلف ديني مي‌باشد، زياده روي از حدي كه الله تعيين كرده‌است.

وقتي به سر گذشت اهل كتاب كه در قرآن بيان شده است نگاه بكنيم، مي‌بينيم كه آنها در تجليل از بزرگانشان راه افراط در پيش گرفتند. مثلاً نصارا در مورد عيسي و مادرش و حواريون آنحضرت، ‌دچار افراط شدند. و يهود در مورد عزير و موسي و علماي خود، افراط كردند و بعضي از خصائص الوهيت از قبيل تدبير امور، و تصرف در ملكوت الله را به آنها نسبت دادند. [↑](#footnote-ref-71)
72. - «ود» ، «سواع» ، «يغوث» ، «يعوق» و «نسر» نامهاي برخي از نيكان امت نوح ؛ بودند كه بعد از وفاتشان شيطان بعنوان روح آنان حاضر مي‌شد و آنها را وادار به تعظيم آن روح مي‌كرد كه بتدريج از تعظيم به تصوير و مجسمه‌سازي و بت‌تراشي روي آورردند و نهايتاً مرتكب شرك گرديدند. [↑](#footnote-ref-72)
73. - يعني نخست تصويرها و مجسمه‌هائي از بزرگان خود ساختند، ولي مي‌دانستند كه اينها قابل پرستش نيستند. ولي رفته رفته همين تصوير و مجسمه‌ها مشكل ساز شد و براي نسلهاي بعدي كه علم و توحيد از ميان آنان رفت، وسيلة شرك به خدا گرديدند.

و چه بسا شيطان داخل مجسمه‌ها قرار مي‌گرفت و سخن مي‌گفت و بدينصورت شيفتگي و اعتقاد آنان نسبت به مجسمه‌ها افزايش مي‌يافت. كاري كه چه بسا براي قبر پرستان اتفاق مي‌افتد و آنها را به شرك ورزيدن به خدا وادار مي‌سازد. [↑](#footnote-ref-73)
74. - اما نهي رسول الله ص از «غلو» و تجاوز بيش از حد، شامل همة چيزها مي‌شود. زيرا افراط و زياده روي در هر كار، مذموم و ميانه روي در همة امور قابل تحسين است. [↑](#footnote-ref-74)
75. - «متنطعون» يعني اهل تكلف و كساني كه در گفتار و كردار از آنچه كه خداوند گفته است تجاوز مي‌نمايند. خلاصه اينكه شيخ در اين بحث، ‌احترام و بزرگداشت بيش از حد بزرگان ديني و مذهبي را يكي از انگيزه‌هاي اصلي كفر و شرك مردم معرفي كرده‌است. چنانكه قوم نوح ؛، صا لحين خود را با وقوف بر قبرهايشان و ساختن مجسمه‌هايشان و سرانجام عبادت نمودنشان، به الوهيت رسانيدند. و نصارا، عيسي و حواريون او را بجائي رسانيدند كه آنها را قابل پرستش قرار دادند. و برخي از اين افراد امت نيز براي رسول خدا، بعضي ويژگيهاي خدائي دادند، چيزي كه خود رسول اللهص از آن شديداً نهي كرده ‌است. [↑](#footnote-ref-75)
76. - اين بحث و بحثهاي آينده بيانگر آنست كه رسول الله ص حريصانه مي‌كوشيد تا امتش را از تمام راه‌ها و وسايلي كه به شرك با خدا مي‌انجامند، بر حذر بدارد.

يكي از راه‌هاي بارز شرك با خدا، عبادت در كنار قبور است. بخاطر اينكه شما اگر در كنار قبر فلان انسان صالح, خدا را پرستش مي‌كنيد، يقيناً براي اين كارتان انگيزه‌اي داريد و انگيزه‌اش اينست كه چون اين شخص، اهل تقوا و صلاح بوده است، بي‌ترديد عبادت مجاورت قبر او براي شما حامل بركت خواهد بود. اين اعتقاد بتدرج در ميان سايرين شيوع پيدا مي‌كند و آنها زمينهاي مجاور قبور صالحين را زمينهائي مبارك و مقدس تصور مي‌كنند و بدينصورت وارد مراحل شرك اكبر مي‌گردند.

پس وقتي عبادت خدا در مجاورت قبور جايز نيست،‌ چگونه عبادت خود قبر جايز خواد بود؟!.

قبرپرستان حتي ديوارها و بقول آنان حرم قبر و بناهاي اطراف آنرا مقدس و مبارك مي‌پندارند و از آنها طلب حاجت مي‌كنند و ... [↑](#footnote-ref-76)
77. - مسجد يعني محل عبادت و مراد عبادتگاهائي است كه آنها بالاي قبر يا در كنار قبر بزرگانشان ساخته بودند. البته ناگفته پيدا است كه اين اماكن ابتدا براي عبادت خدا ساخته شده بود. و آن تصويرها نيز بخاطر اين بود كه مردم بياد آنان بيفتند و در عبادتشان، خشوع بيشتري نصيبشان بشود.

رسول الله ص در مورد آنها فرمود: «شرار الخلق عند الله». يعني بدترين مخلوق خدا. زيرا آنها زمينة شرك به خدا را براي بعدي‌ها فراهم نمودند و دو نوع فتنه ايجاد كردند يكي فتنة ساختن مسجد بر قبر، و ديگري فتنة تصوير و مجسمه سازي. اين حديث درس بزرگي است براي اين امت تا در كنار و روي قبرها مسجد نسازند. [↑](#footnote-ref-77)
78. - اين حديث از مهمترين احاديثي است كه در آن از راه‌هاي منتهي به شرك، و از بناي مسجد بر قبرها و پرستش قبور انبياء و صالحين شديداً نكوهش شده است. زيرا رسول الله ص در آخرين روزهاي زندگي و در حالي كه با مرگ دست و پنجه نرم مي‌كرد و پس از عمري كه نهال توحيد را در دل اصحاب خود غرس نموده بود، باز هم بخاطر اهميت والاي اين مسأله از آن غفلت نورزيد و امتش و بويژه اصحابش را از آن بر حذر داشت و يهود و نصارا را بخاطر ساختن مسجد روي قبور انبياء خود نفرين كرد و خاطرنشان ساخت كه اين كار، از گناهان كبيره است تا مبدا امتش به آن مبتلاء بشود.

مسجد قرار دادن قبر سه صورت دارد:

1ـ اينكه قبر را سجده بكند و اين زشترين صورت آن است.

2ـ اينكه به سوي قبر نماز بخواند و هدفش سجدة قبر نباشد بلكه قبر را وسيلة قبول شدن نماز بداند.

3ـ‌ اينكه قبر را داخل مسجد قرار بدهند.

در ادامة حديث، عايشه ل مي‌گويد: بخاطر همين، قبر رسول الله ص را در انظار و در ميان ساير مردم و مردگان بقيع، قرار نداند تا مبادا نسلهاي بعدي آنرا سجده‌گاه قرار بدهند.

علت ديگري نيز براي اين كار وجود داشت و آن حديثي بود كه ابوبكر س از رسول الله ص نقل كرد كه پيامبران در هر قطعه زميني وفات كنند، در همانجا بايد دفن شوند.

برخي مي‌پندارند كه قبر رسول الله ص داخل مسجد ايشان قرار داده شده است در حالي كه چنين نيست بلكه قبر ايشان داخل حجره است كه در آنزمان بيرون محوطة مسجد بوده است و صحابه ش نيز بخاطر همان وصيت رسول الله ص كه فرمود: «قبر مرا مسجد قرار ندهيد» سه ديوار؛ يكي بعد از ديگري ميان قبر و مسجد رسول الله ص ساختند. و اكنون كه مسجد گسترش پيدا كرده ظاهراً اينطور به نظر مي‌رسد كه قبر آنحضرت ص داخل مسجد قرار دارد، در حالي كه چنين نيست.

حتي اصحاب پيامبر، چند متري از مسجد را با ديوارهائي كه بين مسجد و قبر، قرار دادند اشغال كردند و اين دلالت به فقه بسيار والاي اصحاب پيامبر دارد.

اين آخرين وصيت رسول الله ص بود. ولي متأسفانه اين كار در ميان امت، انجام گرفت. كه ساخت مساجد در كنار قبر و ايجاد قبر در كنار مسجد از راه‌هاي شرك به خدا مي‌باشد. و يقيناً وسيلة چيزي منجر به خود آن چيز مي‌گردد. [↑](#footnote-ref-78)
79. - در شريعت اسلام فرقي براي ساختار قبرها وجود ندارد. يعني دليلي در دست نيست كه نشان دهد بايد قبر انسان صالح از غير آن مشخص باشد. بلكه قبرها بايد ظاهري يك گونه داشته باشند يا به شكل كوهان شتر و يا چهار گوش باشند. اما اينكه برخي قبور صالحين را بر جسته‌تر مي‌كنند يا روي آنها چيزهائي مي‌نويسند يا آنها را مسجد قرار مي‌دهند، همة اين امور، تجاوز از حدود شريعت قلمداد مي‌شوند. [↑](#footnote-ref-79)
80. - دعاي رسول الله ص كه فرمود: «اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ قَبْرِي...»يعني خدايا! اين اتفاق براي قبرم نيفتد كه به بتي و بتكده‌اي تبديل بشود و مورد پرستش قرار بگيرد. اين فرمودة رسول الله ص، بيانگر آنست كه قبر نيز ممكن است به بتي تبديل گردد.

و اين يكي از اهداف مشركين است كه زمينه ساز آن، همان تجاوز از حد در بزرگداشت و احترام انبياء مي‌باشد.

«اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ» يعني خداوند بر قومي كه قبور پيامران خود را مسجد قرار مي‌دهند، بشدت خشمگين مي‌شود. [↑](#footnote-ref-80)
81. - مجاهد در مورد اين آيه: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩﴾ مي‌گويد: لات، اسم شخصي بود كه براي آنان آرد گندم و شير تهيه مي‌كرد و چون در ميان قوم، بعنوان شخص خيِّر جا افتاده بود، پس از وفاتش در احترام و بزرگداشت او، راه افراط را در پيش گرفتند. در كنار قبر مي‌ايستادند. و معتقد بودند كه قبرش باعث خير و بركت است و در رفع ضرر و جلب منفعت تأثير دارد و ... تا اينكه قبرش به بتي تبديل گشت. [↑](#footnote-ref-81)
82. - اما در مورد حديث ابن عباس در مورد نفرين كسيكه قبرها را چراغاني مي‌كند، بايد گفت: چراغ گذاشتن و يا چراغاني كردن قبر، براي تعظيم و جلب توجه به آن است. و اين هم بخاطر افراط در احترام و بزرگداشت صاحب قبر، انجام مي‌گيرد. وكساني كه چنين مي‌كنند به نص حديث، مورد لعن و نفرين رسول الله ص قرار مي‌گيرند. [↑](#footnote-ref-82)
83. - ﴿ۡعَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ﴾**.** يعني اين پيامبر، خير خواه شماست و نمي‌خواهد كه شما دچار رنج و مشقت بشويد.

﴿حَرِيصٌ عَلَيۡكُم﴾ شيفتة شما و شيفته پيروزي شماست. ويكي از مواردي كه ثابت مي‌كند ايشان رنج و مشقت ما را نمي‌خواهد و شيفتة سعادت ماست، اينكه از توحيد پاسداري كرده و راه شرك را مسدود نموده است نيز بيانگر همين حرص و دلسوزي وي نسبت به ما است. [↑](#footnote-ref-83)
84. - در حديث ابوهريره س آمده است كه رسول الله ص فرمود: «لاتَجْعَلُوا بيوتكم قبوراً وَلاتَجعَلوا قَبري عيداً ...» عيد بر دو نوع است: عيد از نظر مكان و عيد از نظر زمان.

در اينجا رسول الله ص امتش را از اينكه محل دفن وي را عيد بگيرند و هميشه پروانه‌وار آنجا حضور پيدا كنند، و همچنين از اينكه زماني را براي اين كار در آن محل تعيين بكنند و جشن بگيرند، منع مي‌فرمايد. زيرا اين كار بتدريج باعث تعظيم رسول الله ص مي‌گردد؛ تعظيمي كه مختص پروردگار عالم است.

و چنين تعظيمي و چنين جشني نهايتاً به شرك با الله مي‌انجامد. بخاطر همين فرمود: كه شما اگر سلام و درودي براي من داشته باشيد، از هر كجا بفرستيد،. خداوند، آنرا به من خواهد رساند. [↑](#footnote-ref-84)
85. - و اين حسين بن علي است، كه مردي را كه قصد داشت نزد قبر رسول الله ص بايستد و دعا بكند مانع شد و اين عمل را نكوهش كرد.

پس رسول الله ص پاسدار واقعي توحيد بود و حتي راه‌هائي را كه احتمال مي‌رفت روزي وسيله‌اي براي شرك ورزيدن به الله باشند نيز مسدود كرد. كه از جمله سفارشات ويژه اي در مورد قبر خويش نموده است. پس وقتي كه قبر رسول الله ص را نبايد محل تجمع و عيد قرار داد، چگونه چنين رفتاري با قبر افراد ديگر، جايز خواهد بود؟!.

ولي متأسفانه برخي از افراد امت، اين پاسداري رسول الله ص را از توحيد و اين سفارشات ويژة او را ناديده گرفته‌اند. و قبرهاي بسياري از بزرگان دين را محل سجده و محل جشن و تجمع قرار دادند و بر آنها بناهاي بلند و گنبدهاي شامخ ساختند و چراغاني كردند. و از راه‌هاي دور بقصد زيارت آنها رخت سفر بسته و با خود حيوان جهت قرباني نمودن و نذر و ... بردند.

و آنها را همچون كعبه مقدس پنداشته و طواف نمودند. و حتي از كعبه نيز مقدستر! اين قبرپرستان، قبر فلان بزرگ و فلان ولي و پيامبر را آنچنان، مخلصانه و خاشعانه طواف مي‌كنند كه خانة خدا را آنگونه طواف نمي‌كنند و در مقابل الله آنگونه سر تسليم فرود نمي‌آوردند و اين جز مقابله با الله و رسولش چيزي ديگري نيست. [↑](#footnote-ref-85)
86. - شيخ در اينجا بعد از بيان توحيد و فضايل آن و تحذير از شرك و انواع آن، پاسخ سؤالي كه ممكن است در اذهان بعضي‌ها خطور بكند و آن اينست كه گوينده‌اي بگويد: خداوند اسلام را از افتادن در لجنزار شرك محفوظ نگه داشته است زيرا رسول الله ص مي‌فرمايد: «يئس الشيطان أن يعبده الـمصلّون في جزيرة العرب» يعني: «شيطان از اينكه در جزيرة العرب مورد پرستش نماز گزاران واقع بشود، مأيوس و نااميد شده است».

و مي‌داند كه كسي او را نخواهد پرستيد. بنابراين، از راه‌هاي ديگر وارد مي‌شود و ميان آنان جنگ و جدل ايجاد مي‌كند.

در پاسخ بايد گفت: كه اين استدلال درست نيست. زيرا در حديث نيامده كه شيطان را كسي نخواهد پرستيد، بلكه آمده است كه نمازگزارن او را نخواهند پرستيد. و هدف، نمازگزاران واقعي مي‌باشند و اين بدان معني نيست كه در اين امت كسي از شيطان پيروي نخواهد كرد.

چنانكه ديديم بسياري از عربها بعد از وفات رسول الله ص مرتد شدند و به عبادت شيطان روي آوردند. و عبادت شيطان يعني حرف شنوي از او و روي گرداني از دين خدا، چنانكه مي‌فرمايد: ﴿أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَ﴾.[یس: 60]. پيروي از شيطان و از دستوراتش و شرك ورزيدن به خدا و ترك ايمان و ... اينها همه جزو عبادت شيطان محسوب مي‌شوند.

«أوثان» جمع وَثََن است يعني هر چيزي كه جز الله مورد پرستش واقع بشود و مردم ضرر و فايدة خود را وابسته به آن بدانند چه بتي باشد و چه قبري و چه ديوار و چه انسان صالحي. [↑](#footnote-ref-86)
87. -«الجبت» اسمي است عام و شامل هر چيزي كه مخالف با دستور الله و رسولش باشد. گاهي كلمة جبت به ساحر و غيبگو و ديگر كساني كه به دين و ايمان ضربه مي‌زنند، اطلاق مي‌گردد.

«طاغوت» اسمي است مشتق از طغيان يعني تجاوز از حد و سركش بودن.

پيروي از كسيكه به آنچه الله دستور داده، دستور دهد و آنچه را الله نهي كرده، نهي بكند، حد مشروع اتباع است و تجاوز از اين حد شرعي، طغيان ناميده مي‌شود و متبوع، طاغوت است.

چنانكه عده‌اي از يهود و نصارا كه بهره‌اي از علم و كتاب آسماني (تورات و انجيل) نصيبشان شده بود دچار اين طغيان شدند. و رسول الله ص به ما اطلاع داده‌است كه آنچه در امتهاي سابق، ‌اتفاق افتاده، در اين امت نيز اتفاق خواهد افتاد چنانكه مي‌بينيم افرادي از اين امت، حسب فرمايش رسول الله ص به سحر و عبادت غير الله و پرستش طاغوت كه شامل قبرپرستي، توسل به غير الله و پرستش سنگ و درخت مي‌باشد، روي آوردند. [↑](#footnote-ref-87)
88. - در مورد داستان اصحاب كهف آمده است كه گروهي كه داراي اكثريت بودند و قصد تعظيم صالحين را داشتند، گفتند: ما در اينجا مسجد خواهيم ساخت. و اين از خصلتهاي شرك‏آميز بود كه متأسفانه امت محمد ص نيز بدان مبتلا گشته است. [↑](#footnote-ref-88)
89. - رسول الله ص سوگند ياد كرد و فرمود: شما صد در صد و قدم به قدم و مو به مو از سنتهاي پيشينيان، پيروي خواهيد كرد. و اين بيانگر آنست كه هرگونه كفر و شركي كه در امتهاي سابق رخ داده ‌است در اين امت نيز رخ خواهد داد. [↑](#footnote-ref-89)
90. - و قيامت بر پا نخواهد شد تا گروهي از امتم به مشركين ملحق نشوند. يا اينكه شهر و ديار خود را ترك مي‌كنند و به مشركين پناه مي‌گيرند و با آنان دوست مي‌شوند. يا اينكه همانند مشركين مرتكب شرك مي‌شوند.

«فئام» يعني جمع كثيري.

«منصورة» يعني گروهي كه خدا، آنها را ياري كرده ‌است. بدينصورت كه حق با آنان است و آنها از نظر حجت و استدلال، قوي خواهند بود. و اگر نه از نظر ظاهري چه بسا كه شكست خواهند خورد. [↑](#footnote-ref-90)
91. ## - يعني آنها به سحر و جادوگري و به شيطان، ايمان آورده‌اند.

## طاغوت، در تفسيري يعني هر چيزي كه به ناحق مورد پرستش و اطاعت قرار بگيرد.

### «موبقات» يعني نابود كننده. و هر چيزي كه داراي اين صفت باشد، از گناهان كبيره به شمار مي‌رود. و عطف سحر بر شرك از قبيل عطف خاص بر عام است، زيرا خود سحر، نوعي شرك مي‌باشد.

اينكه فرمود: حد ساحر، زدن گردن وي با شمشير است، بخاطر اينكه او با اين عمل، ‌مرتد شده است, زيرا حقيقت سحر اين است كه ساحر اول بايد به خداوند شرك بياورد و شياطين را بپرستد تا كمكش كنند, كه با اين كار مرتد شده است, و طبيعي است كه جزاي مرتد در اسلام، قتل است و سحر از انواع شرك است و خون و مال مشرك مباح مي‌گردد. [↑](#footnote-ref-91)
92. - چنانكه عمر س نيز به قتل ساحران، دستور داد. و حفصه دختر عمر، نيز چنين دستوري در مورد كنيز جادوگرش، صادر كرد.

و از سه تن از اصحاب پيامبر، اين فتوا ثابت است كه گفته‌اند ساحر بايد كشته بشود.

از اينرو بر مسلمانان لازم است كه از سحر و جادوگري وانواع آن جداً بپرهيزند.

و سعي به ريشه كني جادو و جادوگران از جوامع خود، داشته باشند زيرا جادوگران جامعه را دچار فساد و ظلم و تجاوز و طغيان مي‌نمايند. [↑](#footnote-ref-92)
93. - سحر كلمه‌اي است كه شامل سحر حقيقي مي‌باشد، سحري كه در آن از جنها و شياطين كمك گرفته مي‌شود و عبادت مي‌شوند، و همچنين شامل انواعي ديگر از سحر مي‌شود كه مرتبه‌ي آنها از نوع اول پايين‌تر است. و اين بحث بخاطر متوجه ساختن خواننده به اين قضيه است كه سحر، داراي اقسام درجه‌ي يك و درجه‌ي دو مي‌باشد.

و حديثي كه مطرح گرديد، ‌بيانگر اقسام سحر درجه‌ي دو مي‌باشد. «عيافة» يعني به حركت در آوردن پرنده و اين بدان خاطر است تا آن شخص،‌ به گمان خود،‌ از حالات آينده اطلاع بشود. و اين كار، نوعي سحر به شمار مي‌رود. زيرا جبت و سحر، انسان را از حق باز مي‌دارند و «عيافة»‌ نيز چنين تاثيري بجا مي‌گذارد. بخاطر اينكه شخصي كه پرنده را به پرواز در مي‌آورد، پس از آن،‌ يا به كارش و راهش، ادامه مي‌دهد و يا اينكه پشيمان مي‌گردد.

«الطيرة» از «عيافة» عام‌تر است، زيرا «طيرة» هر نوع فال را در بر مي‌گيرد كه در بحثهاي آينده به تفصيل در اين مورد سخن خواهيم گفت.

«الطرق» بدينصورت بود كه خطوطي روي زمين مي‌كشيدند و سپس آنها را پاك مي‌كردند تا اينكه يكي از آن خطها باقي مي‌ماند،‌ آنگاه كاهن مي‌گفت: اين دلالت به فلان و فلان دارد و ... و كهانت نيز نوعي جادو است. [↑](#footnote-ref-93)
94. - در مورد حديث فوق، كه فرمود: «مَن اقتَبَسَ شعبةً من النُّجوم ….» بحثي مستقل، پس از چند باب مطرح مي‌شود كه در آن، انواع علوم نجوم و اينكه چرا خداوند ستارگان را آفريده است، مورد بررسي قرار خواهد گرفت. [↑](#footnote-ref-94)
95. - مراد از دميدن در گره كه در حديث ابوهريره، آمده دَمي است كه در آن از جن و شياطين كمك خواسته شود و يا اينكه بر آن گره، جني گماشته بشود. و تا گره هست، سحر، همچنان تأثير خود را حفظ مي‌كند وگرنه هر گرهي را كه دم كرده باشند،‌ نمي‌توان سحر ناميد.

و هرگاه كسي به چيزي اعتماد بكند يا بر خود بياويزد، خداوند او را به همان چيز مي‌سپارد. اگر كسي به خدا، توكل و اعتماد بكند، خدا او را كافي خواهد بود و اگر به غير الله توكل نمايد، آنگاه خدا، او را نيز به همان چيز مي‌سپارد. البته طبيعي است كه همه فقير و نيازمند درگه بي‏نياز الله مي‌باشند و فقط او ولي نعمت همگان و داراي فضل و بخشش است. چنانكه خداوند مي‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ١٥﴾.

«اى مردم شما (همگى) نيازمند به خدائيد; تنها خداوند است كه بى‏نياز و شايسته هرگونه حمد و ستايش است». [↑](#footnote-ref-95)
96. - «عضه»‌ در لغت معاني مختلفي دارد، از جمله بمعني سحر، نيز بكار مي‌رود. و وجه مشترك بين سحر و سخن چنين است كه تاثير آنها شبيه هم مي‌باشد. بدينصورت كه سحر نيز باعث جدايي ميان دوستان و گاهي باعث جمع شدن دشمنان مي‌گردد. و تاثير مستقيمي بر دلها دارد و همين تاثير مخفي را سخن چيني نيز دارد، زيرا سخن چين با نقل سخن از شخصي به شخصي ديگر باعث جدايي و اختلاف ميان دوستان مي‌شود. [↑](#footnote-ref-96)
97. - و حديثي كه در آن آمده بعضي بيانها سحراند، شامل سخناني مي‌باشد كه با كلمات چرب و شيرين القا مي‌شوند و جلب توجه مي‌نمايند و در آنها حق پايمال مي‌گردد و باطل در صورت حق بيان مي‌شود. اكثر علما برآنند كه در اين حديث، سخنان سحرآميز مذمت شده‌اند نه اينكه از آنها تحسين شده است. و بخاطر همين است كه شيخ، اين حديث را در اينجا بيان فرمود. [↑](#footnote-ref-97)
98. - كاهن: يعني غيبگو و منجم. كهانت متضاد با توحيد است و كاهن, مشرك محسوب مي‌شود. زيرا او با اختصاص دادن پاره‌اي از عبادات، به جن‌ها،‌ موفق مي‌شود، جني را به خدمت گمارد كه آن جن بعضي از اخبار پوشيده را به اطلاع وي مي‌رساند.

كهان در اصل لقب مرداني بود در زمان جاهليت كه مردم آنها را انسان‌هاي نيك و متدين مي‌دانستند و خيال مي‌كردند كه آنها غيب مي‌دانند، بدين خاطر از آنان مي‌ترسيدند و آنها را مقدس پنداشته و تعظيم مي‌كردند.

راه دست‌يابي جن‌ها به مسائل غيبي، عبارت است از استراق سمع، كه قبل از بعثت رسول الله ص به كثرت اتفاق مي‌افتاد و در زمان بعثت ايشان به هيچ وجه، استراق سمعي صورت نگرفت تا كتاب خدا،‌ كه در حال نزول تدريجي بود از هر گونه دستبرد و گزند، محفوظ بماند.

اما پس از درگذشت رسول الله مجدداً زمينه‌ي استراق سمع براي جن‌ها فراهم گرديد. با اين تفاوت كه در آسمان نگهبانان زيادي گماشته شد و شهابها براي پرتاب بسوي كساني كه قصد استراق سمع دارند، ‌مهيا شدند، بنابراين اكنون آن استراق سمعي كه قبل از بعثت رخ مي داد، اتفاق نمي‌افتد بلكه خيلي كمتر شده است.

پس كاهن و عراف دو كلمه‌ي مترادف مي‌باشند همچنين منجم و كسيكه با ترسيم خطوط، روي زمين مدعي تشخيص امور است، نيز يكي هستند. [↑](#footnote-ref-98)
99. - در حديثي كه به نقل از بعضي از زنان رسول الله ص نقل گرديد، آمده است كه هر كس نزد كاهن و عرافي برود و او را تصديق نمايد البته اين جمله «فصدقه» در روايت مسلم نيامده بلكه در مسند احمد، ذكر شده است كه مؤلف بنابر اصلي كه نزد محدثين مقرر است آنرا به مسلم نسبت داده و آن عبارت است از اينكه حديثي را كه توسط يكي از همنشينان صحيحين روايت شده باشد، به آنها نسبت مي‌دهند. البته بشرطي كه اصل حديث در آنها وجود داشته باشد.

«لم تقبل صلاته» يعني نمازش تا چهل روز قبول نمي‌شود. البته اين بدان معني نيست كه بايد قضاي اين نمازها را بجاي آورد. بلكه هدف اينست كه در مقابل گناه سنگيني كه مرتكب شده است، ثواب نمازهاي چهل روزش باطل مي‌شود. و اين بيانگر خطر اين گناه بزرگ است. پس نبايد نزد كاهنان و غيبگويان رفت، حتي براي اطلاع نيز نبايد در مجلس آنان حضور پيدا كرد. [↑](#footnote-ref-99)
100. - «بما أنزل على محمَّد» يعني قرآن. زيرا در قرآن و احاديث پيغمبر، تصريح شده است كه كاهن و ساحر و انسان غيبگو، موفق نمي‌شوند و همواره دروغ مي‌گويند. پس كسيكه نزد اينها مي‌رود و تصديقشان مي‌كند در واقع به قرآن و سنت كفر ورزيده است.

جمله‌ي «ليس منا» بيانگر حرمت و كبيره بودن، موردي است كه پس از آن ذكر مي‌شود.

«من تطير أو تطير له» در بحثهاي آينده ، به تفصيل از آن سخن خواهيم گفت. «أو تكهن» يعني مدعي علم غيب بشود و از غيب سخن بگويد. «أو تكهن له»يعني كسيكه نزد كاهن برود و از او در مورد مسائلي كه جز عالم الغيب كسي نمي‌داند، بپرسد. هر كس مرتكب يكي از اين موارد بشود، به محمد ص‌ و آنچه او آورده كفر ورزيده است. زيرا تصديق نمودن كاهن، او را در شرك به الله، كمك و تشويق مي‌كند و بدون ترديد كاهن مرتكب شرك اكبر شود و مشرك است. [↑](#footnote-ref-100)
101. - بايد دانست كه كهانت بر چند نوع است كه در واقع همه‌ي آنها به يك نوع ختم مي‌شوند و آن استفاده از جن در اطلاع رساني مي‌باشد.

البته كاهنان براي فريب دادن مردم، به برخي وسايل ظاهري مانند نگاه به ستارگان و به نگريستن در كف دست و غيره، روي مي‌آورند. تا مردم خيال بكنند اينها اولياء الله بوده و با علم وسيعي كه در اختيار دارند، اين مسايل را كشف مي‌كنند. [↑](#footnote-ref-101)
102. - ابن تيميه مي‌گويد: عراف به كاهن و منجم و رمال گفته مي‌شود. «منجم»در آينده از آن، سخن خواهيم گفت.«رمال»‌ يعني كسيكه با ترسيم خطوط روي زمين و ريگستان و يا بوسيله شمردن سنگريزه‌ها از غيب سخن مي‌گويد.

و ساير كساني كه از اين روشها استفاده مي‌كنند و با مشاهده كف دست و فنجان از آينده سخن مي‌گويند، مشمول حكمي هستند كه در مورد عراف بيان گرديد. [↑](#footnote-ref-102)
103. - ابن عباس مي‌گويد: كساني كه با حروف ابجد سر و كار دارند و به ستارگان مي‌نگرند و از غيب سخن مي‌گويند، نزد خدا بهره‌اي ندارند. زيرا آنها با اين كار معتقد به نوعي تاثير اين اشياء در روند كارها هستند و اين خود نوعي از كهانت است. [↑](#footnote-ref-103)
104. - در مورد ابطال سحر و اينكه آيا ساير راه‌هاي ابطال سحر ممنوع مي‌باشند يا اينكه برخي از آنها مشروع است؟

«النشره» يعني بهبود يافتن مسحور. و آن بر دو نوع است:

1ـ ابطال سحر بوسيله‌ي قرآن و دعاهاي ثابت از رسول الله ص‌. و يا اگر عضوي دچار آسيب شده بود، معالجه با ادويه جات طبي صورت بگيرد، اين موارد جايز و مشروع مي‌باشند.

2ـ ابطال سحر بوسيله‌ي سحر: و اين حرام و ناجايز است. بخاطر اينكه ساحر دوم نيز مرتكب همان گناهان كبيره از قبيل شرك به خدا و استخدام جن و استمداد از آن مي‌شود. بخاطر همين است كه حسن بصري فرمود: ابطال سحر بوسيله‌ي سحر كار ساحر است. [↑](#footnote-ref-104)
105. - البته بايد بخاطر داشت كه كاربرد كلمه‌ي «نشره» در ميان اعراب، فقط براي ابطال سحر بوسيله‌ي سحر بود. از اينرو وقتي از رسول الله ص در مورد آن پرسيدند: فرمود: «هي من عمل الشيطان» يعني اين كار از اعمال شيطان بحساب مي‌آيد. ابن مسعود س ابطال سحر را بوسيله‌ي تعويذي كه با الفاظ قرآن بود نيز نمي‌پسنديد. البته خواندن و دميدن به اين منظور را نه امام احمد مكروه مي‌پنداشت و نه ابن مسعود، زيرا از رسول الله ص ثابت است كه چنين مي‌كرده و به آن اجازه داده‌است. [↑](#footnote-ref-105)
106. - اما اينكه در بخاري به نقل از قتاده آمده كه از ابن مسيب در اين مورد، پرسيدند، گفت: «اشكالي ندارد» اين سخن نبايد به جواز ابطال سحر بوسيله‌ي سحر حمل شود، زيرا ابن مسيب بالاتر از آن است كه سحر را جايز بداند. بلكه هدف ايشان ابطال سحر بوسيله‌ي قرآن و دعاهاي مسنونه و دواهاي طبي است. [↑](#footnote-ref-106)
107. - خلاصه‌ي مطلب اينكه ابطال سحر بوسيله‌ي سحر نيز شرك به خدا است و نبايد به بهانه‌ي اينكه ضرورت ايجاب مي‌كند، مرتكب آن شد و فقط ابطال سحر با قرآن و دعاهاي ثابت از رسول الله ص جايز خواهد بود. [↑](#footnote-ref-107)
108. - «تطير» يعني فال نيك و يا بدگرفتن از حركات پرندگان زيرا كه اين كار منافي با توحيد بوده و شرك است. يا اصلاً پرنده‌اي در كار نباشد بلكه از بعضي حوادث و حركات، ‌استدلال بكند كه فلان كارم در آينده موفقيت آميز و يا خلاف آن خواهد بود. [↑](#footnote-ref-108)
109. - و معني اين فرموده‌ي الله كه مي‌فرمايد: ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ﴾ اينست كه سبب نحوست و شري كه دامنگير آنان شده يا سبب خيري كه بدست آورده‌اند همان تقدير و قضاي الله بوده، نه چيزي ديگر.

تَطَيُّر يكي از صفات مشركين و دشمنان رسول الله ص بوده‌. از اينرو عملي زشت و قبيح است. پيروان راستين پيامبران، هر خير و شر را از جانب خدا و بر حسب قضا و قدر، و گاهي هم آنرا نتيجه اعمال نيك و بد خود مي‌دانند. چنانكه خداوند مي‌فرمايد: ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ﴾ و ﴿قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾ يعني در حقيقت علت وقوع حوادث تلخ و يا اتفاقات خوب براي شما، رفتارخودتان است. و با اعمال بد و دشمني با پيامبران و تكذيب آنان زمينه‌ي حوادث تلخ را براي خود مهيا مي‌سازيد. [↑](#footnote-ref-109)
110. - اما اينكه رسول الله ص فرمود: «لا عدوى» يعني بيماري بنفسه و بدون اراده‌ي الله، واگيردار نمي‌شود. زيرا اهل جاهليت معتقد بودند كه بيماري بذاته واگيردار است و به ديگران منتقل مي‌شود. رسول الله ص ‌با اين فرمايش خود، ابطال چنين عقيده‌اي را اعلام فرمود. [↑](#footnote-ref-110)
111. - «ولا طيرة» همچنين فال و بدشگوني، اعتباري ندارد. و وهم و خيالي بيش نيست.

«ويعجبني الفأل» يعني فال نيك، كه برگرفته از سخن نيك باشد، مورد پسند من است. زيرا فال نيك زدن بيانگر گمان نيك بر خدا، و فال بد، بيانگر گمان بد، بر خدا مي‌باشد.(بعنوان مثال، در غزوه‌ي حديبيه، وقتي سفير مشركين نزد رسول الله ص مي‌آمد، ‌رسول الله ص پرسيد چه كسي مي‌آيد؟ گفتند: سهيل. فرمود: پس خداوند كار را سهل و آسان خواهد كرد. «مترجم»). [↑](#footnote-ref-111)
112. - «الطيرة» عام است شامل هر نوع فال مي‌شود. از اينرو رسول الله ص فال نيك بوسيله‌ي كلام نيك را از آن مستثني كرد.

«لا ترد مسلماً» خبر است ولي متضمن نهي مي‌باشد. يعني نبايد مسلمان با تأثر از فال،‌ از ادامه‌ي كار و يا راهش صرف نظر كند.

سپس دعائي را راهنمايي فرمود تا اگر كسي در دل احساس وسوسه و ترديد نمود، آنرا بخواند تا از قلبش اثر فال بد دور شود. [↑](#footnote-ref-112)
113. - «الطيرة شرك» يعني شرك اصغر است. «وما منا إلا» يعني اين چيزها در قلب همه بوجود مي‌آيد، ولي وقتي به پروردگارش توكل نمايد. اينها برطرف مي‌شود. [↑](#footnote-ref-113)
114. - «من ردته» بيانگر يك قانون كلي است. يعني فال بد، وقتي شرك محسوب مي‌شود كه انسان را از ادامه‌ي مسيرش باز بدارد.

«اللهم لا خير» درس توكل است يعني بار الها هيچ اتفاقي نمي‌افتد مگر آنچه شما فيصله نموده‌ايد و در تقدير من نوشته‌ايد. و علم غيب را فقط الله مي‌داند نه كسي ديگر. [↑](#footnote-ref-114)
115. - ستاره‌شناسي بر سه قسم است كه عبارت‌اند از:

1ـ اعتقاد به اينكه ستاره‌ها بذاته داراي چنين و چنان تاثيري مي‌باشند و ساير حوادثي كه بر روي زمين اتفاق مي‌افتد در نتيجه‌ي ارادة ستارگان است. در اين طرز تفكر، ستارگان معبود قرار داده مي‌شوند و اين كفر بزرگي است نسبت، به پروردگار عالم و شركي است مانند شرك ورزيدن قوم ابراهيم ؛.

2ـ نوع دوم كه آنرا علم تاثير مي‌نامند عبارت است از استدلال منجم و كاهن از حركتهاي مختلف ستارگان و طلوع و غروب آنها بر حوادثي كه در زمين اتفاق مي‌افتد. نزد اين كاهنان شياطين و اجنه مي‌آيند و با آنها در مورد برخي از حوادثي كه اتفاق خواهد افتاد گفتگو مي‌كنند، اين نوع نيز حرام و يكي از گناهان كبيره مي‌باشد و كفر به خدا مي‌باشد.

3ـ‌ نوع سوم ستاره‌شناسي آنست كه بوسيلة شناسايي احوال و حركات برخي ستارگان، تعيين جهت قبله و تغيير اوقات و تشخيص زمانهاي مناسب‌تر براي كشاورزي ميسر مي‌شود. اين مورد را علماء جايز دانسته‌اند. زيرا در اين نوع، ستارگان را بذاته مؤثر نمي‌دانند بلكه آنها را وسيله اي جهت شناسايي وقت و زمان قرار مي‌دهند و اين امري است مباح. [↑](#footnote-ref-115)
116. - اما اينكه قتاده فرمود: ستارگان براي اين سه منظور آفريده شده‌اند، سخني است بجا. [↑](#footnote-ref-116)
117. - چنانكه قرآن نيز بدان اشاره دارد. آنجا كه مي‌فرمايد: ﴿وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗا﴾.[فصلت: 12]. مخلوقات پروردگار هستند و ما در مورد آنها بيش از آنچه كه خالق آنها گفته است نمي‌دانيم. [↑](#footnote-ref-117)
118. - احمد و اسحاق فراگيري منازل قمر را جايز دانسته‌اند و قول راجح نيز همين است. زيرا خداوند بوسيله‌ي آنها بر بندگان منت نهاده و فرمـوده است: ﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَ﴾ [يونس: 5]. «اوست كه خورشيد را روشنايى، و ماه را نور قرار داد; و براى آن منزلگاه‏هايى مقدر كرد، تا عدد سالها و حساب (كارها) را بداند».

و از ظاهر آيه چنين بر مي‌آيد كه وقتي اين منت الهي تحقق پيدا مي‌كند كه ما آنها را بدانيم و اين بيانگر جواز فراگيري آنهاست. [↑](#footnote-ref-118)
119. - يكي از مواردي كه در حديث فوق بيان گرديد اين بود كه تأييد كنندة ساحر، وارد بهشت نخواهد شد. و قبلاً‌ خوانديم كه «من اقتبس شعبة من النجوم اقتبس شعبة من السحر» و فراگيري نجوم نوعي سحر تلقي شد. كه متاسفانه امروزه رواج پيدا كرده و مردم متوجه آن نيستند و در مجلات و روزنامه‌ها ستونهايي به آن اختصاص داده مي‌شوند و از خواص و تاثير ماه‌ها و برجها سخن بميان مي‌آيد آنگاه خواننده با حساسيت فوق العاده مواظب است كه بچه‌اش در كدام برج متولد مي‌شود يا خود متولد كدام برج است و... كه عيناً همان تاييد كاهن و كفر بما أُنْزل علي محمد ص مي‌باشد. و با مشاهده اين اوضاع بخوبي ميتوان ميزان غربت و بيگانگي توحيد را در ميان اهل آن و حتي عدم درك كتاب التوحيد را نزد اهل فطرت، شناسايي كرد و فهميد. [↑](#footnote-ref-119)
120. - بعضي‌ها بارندگي را به برخي از ستارگان نسبت مي‌دهند و آنها را موثر در نزولات جوي مي‌دانند و اين اعتقاد با توحيد مطلوب، سازگاري ندارد بلكه اقتضاي توحيد اينست كه ساير نعمتها را فقط به خدايي كه آنها را در اختيار بندگانش قرار داده، نسبت دهند. در اينكه ستارگان را موثر در بارندگي مي‌دانند دو نوع خطا وجود دارد:

1ـ آنها سبب بارندگي نيستند.

2ـ چرا ما آنچه را خدا، سبب چيزي نيافريده، سبب قرار دهيم، آنگاه نعمتهايي را كه خدا به ما ارزاني داشته به آنها نسبت دهيم. [↑](#footnote-ref-120)
121. - ﴿وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ﴾ مفسرين گفته‌اند يعني شما پس از اينكه خدا به شما نعمت مي‌دهد بجاي شكر، تكذيب مي‌كنيد و نعمت‌هاي او را به ديگران نسبت مي‌دهيد. [↑](#footnote-ref-121)
122. - و در حديثي كه بيان گرديد رسول الله، افتخار به نسب و طعنه زدن نسب ديگران و طلب باران از ستارگان و نوحه‌خواني را، از اعمال نكوهيده و از جاهليت قبل از اسلام برشمرد.

نوحه‌خواني از گناهان كبيره به شمار مي‌رود، و عبارت است از گريه با صداي بلند و چاك دادن سينه بوقت مصيبت كه اين منافي با صبر مطلوب و از اعمال جاهلي است. [↑](#footnote-ref-122)
123. - اينكه اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر مي‌دانند,‌ مختص زمان حيات رسول الله ص بوده و اما پس از رحلت ايشان بايد در مقابل سوالي كه پاسخش را نمي‌دانيم بگوييم: والله اعلم.

كساني كه مي‌گويند ستاره‌ي فلان ظاهر شد و باران باريدن گرفت، اگر ستاره را سبب مي‌دانند،‌ مرتكب شرك اصغر شده‌اند. اما اگر معتقداند كه ستاره در پاسخ كساني كه او را مي‌پرستند، ‌دستور باران را صادر كرده ‌است، چنين اعتقادي كفر به خدا و شرك اكبر است. [↑](#footnote-ref-123)
124. - از اينجا بحث عبادات قلبي شروع مي‌شود كه از واجبات و مكملات توحيد به شمار مي‌آيند. و بحث را با بيان محبت آغاز نمود. تا در اين مورد نيز بايد توحيد خدا، رعايت بشود. و نزد انسان مسلمان كسي جز الله محبوبتر نباشد. و مراد در اينجا، محبت در عبادت است. كه بايد خدا را آنقدر دوست داشته باشيم كه به اختيار خويش و با شوق و رغبت از او حرف‌ شنوي داشت، و او را بپرستيم و از آنچه نهي كرده باز بيائيم. و صرف كردن اين محبت براي غيرالله، شرك اكبر است. پس عبادت توأم با محبت، ستون اعتقاد و صلاح قلب است.

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ﴾ يعني بعضي از مردم براي خدا همتاياني قرار مي‌دهند و آنها را در محبت با خدا مساوي مي‌كنند. [↑](#footnote-ref-124)
125. - و در آيه‌ي بعدي به كساني كه محبت ديگران و حتي اشياء را بر محبت خدا، ترجيح مي‌دهند، ‌اخطار داد و فرمود: «فتربصوا» پس منتظر باشيد. البته محبت رسول الله، در واقع محبت با خدا است زيرا خود او، دستور به محبت رسول الله داده‌است [↑](#footnote-ref-125)
126. - «لا يؤمن» يعني مؤمن كامل نمي‌شود تا آنكه محبت و شأن و منزلت من در نزد او از محبت و شأن پسر و پدرش و سايرين بيشتر و بالاتر نباشد. البته اين محبت با عمل به دستورات رسول الله و ارضاي خدا، آشكار مي‌گردد نه با ادعاي خالي. [↑](#footnote-ref-126)
127. - «حلاوة» شيريني. بايد دانست كه وقتي ايمان كامل بشود،‌ شيريني غيرقابل وصفي در روح ايجاد مي‌گردد. [↑](#footnote-ref-127)
128. - «ولاية الله» يعني بنده با اين كارها، ولي خدا مي‌گردد. ولي خدا كسي است كه محبت و نصرت خدا شامل حال او مي‌گردد. [↑](#footnote-ref-128)
129. - ﴿وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ﴾ مشركين معتقد بودند كه معبودانشان روز قيامت برايشان كاري از پيش خواهند برد و محبت و دوستي با آنان، شفاعت آنان را در پي خواهد داشت. خداوند خاطرنشان ساخت كه در آنجا اينگونه محبتها كار آمد نخواهد بود. [↑](#footnote-ref-129)
130. - يكي ديگر از عبادات قلبي ترس از خدا است. كه كمال و نقصان آن در كمال و نقصان توحيد مؤثر است.

بايد دانست كه ترس از غير الله گاهي شرك و گاهي حرام و گاهي مباح مي‌باشد.

1ـ ترسي كه موجب شرك مي‌شود اينست كه شخص از فلان پير و پيغمبر يا جن، بترسد و بيم داشته باشد كه از او برنجد و باعث نابودي‌اش بگردد. يا در مورد امور اخروي از او بترسد كه مبادا فرداي قيامت براي وي شفاعت نكند و از عذاب خدا نجاتش ندهد و ... اين نوع ترس از مخلوق، در امور غير طبيعي شرك است.

2ـ از ترس مخلوق، مرتكب كارهاي حرام بشود و نتواند به واجبات ديني‌اش عمل بكند، اينگونه ترس، حرام و ناجايز است.

3ـ ترس مباح: مانند ترس از دشمن و حيوانات درنده و آتش و ... اين نوع ترس، طبيعي و غير قابل اجتناب مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-130)
131. - ﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ﴾ يعني شيطان، اهل توحيد را از دشمنانشان كه دوستان شيطان مي‌باشند، مي‌ترساند. در حالي خداوند مي‌فرمايد: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمۡ﴾ از آنان نترسيد و فقط از من بترسيد اگر واقعاً مؤمن هستيد. در اينجا ابتدا، از ترس غير الله نهي شده‌ايم و اين نهي دلالت بر حرمت ترس غير الله دارد و سپس امر شده‌ايم كه فقط از خدا بترسيم و اين ترس، واجب و لازم است. [↑](#footnote-ref-131)
132. - ﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمۡ يَخۡشَ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ آيه دلالت بر اين دارد كه خشيت فقط بايد از خداوند باشد, و خدواند آنها را مورد ستايش قرار داد بخاطر اينكه خشيت ايشان فقط براي خداوند بود و خشيت خاص است و خوف عام. زيرا خشيت به معني ترس همراه با حب و تعظيم مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-132)
133. - ﴿جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ﴾ يعني: از ترس مردم، واجبات ديني را ترك نمايد و رو به محرمات و نافرماني خدا، بياورد. [↑](#footnote-ref-133)
134. - عوامل ضعف ايمان كه در حديث فوق، ذكر شد، جزو محرمات هستند، زيرا گناه و معصيت، ايمان را ضعيف مي‌كنند همانطور كه طاعت و بندگي، آنرا تقويت مي‌نمايد.

و اين يك اصل كلي است كه خشنود ساختن كسي بگونه‌اي كه خدا ناراضى بشود، حرام و ناجايز و معصيت است. [↑](#footnote-ref-134)
135. - همچنين در حديث عايشه، بيان گرديد كه پاداش كسيكه از مردم بترسد و كاري بكند كه موجب خشنودي مردم و ناراضي خدا بشود، اينست كه هم خدا از او ناراضى مي‌گردد و هم مردم را از او ناراض مي‌گرداند. [↑](#footnote-ref-135)
136. - توكل بر خدا، يكي از شرايط صحت اسلام و ايمان مسلمان است. توكل اساس ساير عبادتهاي قلبي مي‌باشد كه عبارت است از بكارگيري اسباب و واگذاري امور به خدا. و متوكل كسي است كه اسباب را بكار مي‌اندازد و نتيجة كار را به خدا مي‌سپارد. توفيق را از او مي‌خواهد و به كمك او بر مي‌خيزد و يقين دارد بدون حول و قوّه‌ي الهي كاري پيش نخواهد برد. پس توكل يك عبادت قلبي محض است.

توكل بر غير الله شرك اكبر است. بدينصورت كه بر يكي از مخلوقات در اموري كه از دايرة قدرت او بيرون است توكل نمايد. مثلاً اميدوار باشد كه فلان شخص گناهانش را مي‌آمرزد يا فرزندي به او خواهد بخشيد و... آنچه كه قبر پرستان از قبور اوليا و مشايخ خود انتظار دارند واين شرك اكبر و منافي با توحيد است.

و نوعي ديگر از توكل بر مخلوق، شرك خفي محسوب مي‌شود و آن عبارت است از اينكه اميد چيزي را از مخلوق داشته باشد كه در دايرة قدرت او باشد و بگويد من به اميد خدا و تو چنين مي‌كنم و... اين سخني است ناجايز و همچنين گفتن من به اميد خدا سپس تو چنين مي‌كنم. زيرا هيچ يك از مخلوقات شايستگي اينرا ندارد كه بر او توكل شود. بلكه فقط به خدا اختصاص دارد. چنانكه در آية فوق به ما دستور داده شده كه: ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ﴾ و اين دستور وجوب توكل بر خدا را مي‌رساند. پس واجب است توكل را كه نوعي عبادت است فقط به الله اختصاص بدهيم و كسي را با او در توكل شريك نسازيم چنانكه در آخر آيه فرموده است: ﴿إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾ يعني اگر واقعاً مؤمن هستيد پس فقط بر خدا توكل نمائيد. [↑](#footnote-ref-136)
137. - ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ﴾ [الأنفال:2].

ظاهر آيه دلالت بر اين مي‌كند(بخاطر تقديم جار و مجرور) كه آنها فقط بر خداوند توكل مي‌كنند,‌ بخاطر همين مؤمنين را اينگونه وصف كرده ‌است, كه بزرگترين مقامات اهل ايمان مي‌باشد.

در اين آيه صفات مؤمنان واقعي بيان شده است كه توكل نيز يكي از شاخص‌ترين آنهاست. اين صفات برجسته‌ترين مقامات اهل ايمان بشمار مي‌روند. [↑](#footnote-ref-137)
138. - ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ﴾ يعني: «اي پيامبر، خدا براي تو و مؤمناني كه از تو پيروي كرده‌اند، كفايت خواهد نمود». يقيناً كساني كه بر خدا توكل كنند، خدا نيز براي آنان كافي خواهد بود. [↑](#footnote-ref-138)
139. - چنانكه مي‌فرمايد: ﴿ َمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُ﴾ بايد گفت كه توكل بستگي به ايمان و درك انسان از توحيد ربوبيت دارد. بايد ديد كه توحيد و عظمت الله تا چه ميزان در قلب، جاي گرفته است. هر چه بيشتر به ملكوت خدا در آسمانها، بينديشيم، دانش ما در مورد اينكه الله، چرخانندة نظام بزرگ و پيچيدة هستي مي‌باشد، افزايش خواهديافت. آنگاه پي مي‌بريم كه براي چنين خالق توانائي، ياري رساندن به اين بندة ناچيز، كار دشواري نيست و بدينصورت در مقابل عظمت الله، زانو زده، و بر او توكل مي‌نمائيم. [↑](#footnote-ref-139)
140. - ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ﴾

سخني عظيم و پر بار و شعار هر مسلمان و مؤمن است. حقا اگر بنده با اميد واثق، بر خدا توكل نمايد، خداوند نيز براي او از خلال مصايب و مشكلات عديده، راه خروجي پيدا خواهد كرد. [↑](#footnote-ref-140)
141. - در آية اول، يكي از صفات مشركين بيان گرديد كه آنها كاملاً احساس امنيت مي‌كنند و از مؤاخذة الله نمي‌هراسند. و چون ترس از خدا، عبادتي است مربوط به قلب و مشركين عاري از اين عبادت هستند از اينرو از مكر و مؤاخذة الله خود را مأمون مي‌دانند.

مكر خدا يعني فرصت دادن و فراهم نمودن امور براي بندگان نافرمان و در پايان، مؤاخذه و عذاب ناگهاني. چنانكه رسول الله ص فرمود: هر گاه ديديد كه روزگار بر وفق مراد انسان معصيت كار پيش مي‌رود، بدانيد كه اين استدراجي است؛ زيرا خدا به او فرصت معصيت مي‌دهد و هر وقت صلاح بداند، مجازاتش مي‌نمايد. و مكر خدا، دامنگير كسي مي‌شود كه با اولياء و انبياء و داعيان خدا، مكر بكند، و مكري كه به خدا منسوب است يعني اظهار عزت و قهر و قدرت الله و اين صفات كمال پروردگار است. [↑](#footnote-ref-141)
142. - ﴿قَالَ وَمَن يَقۡنَطُ مِن رَّحۡمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ٥﴾ يكي از صفات گمراهان اينست كه از رحمت خدا نااميد هستند. در حالي كه انسان هدايت يافته، هرگز از رحمت الله نااميد نمي‌شود.

شرعاً نيز، عبادت وقتي در پيشگاه خدا، صحيح و قابل قبول است كه ترس و اميد توأم باشند. كسي كه گناهكار است بايد ترسش بيشتر از اميدواريش باشد و كسي كه مريض است و از مرگ و هلاكت مي‌ترسد بايد اميدواريش بيشتر از ترسش باشد. خداوند بندگان ميانه‌رو را چنين مي‌ستايد: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ﴾ [الأنبياء: 90].

«چرا كه آنان (خاندانى بودند كه) همواره در كارهاى خير بسرعت اقدام مى‏كردند; و در حال بيم و اميد ما را مى‏خواندند; و پيوسته براى ما (خاضع و) خاشع بودند». [↑](#footnote-ref-142)
143. - بايد دانست كه اميدوار بودن به خدا، نوعي عبادت است همانطور كه ترس از خدا نيز عبادت است. و نااميد بودن و احساس امنيت از مكر خدا، نتيجة ترك عبادت ترس مي‌باشد.

و واجب است كه ريشة اين، دو عبادت(اميدواري و ترس) در قلب زنده گردانيده بشوند. و نقصان در آنها، نقصان در كمال توحيد به شمار مي‌رود. [↑](#footnote-ref-143)
144. -«رحمة الله» يعني جلب منفعت و دفع مضرت.

«روح الله» غالبا بر نجات يافتن از مصيبت‌ها، اطلاق مي‌گردد. [↑](#footnote-ref-144)
145. - صبر بر آنچه خدا مقدَّر نموده است، از شعبه‌هاي مهم ايمان و از مقامات رفيع و عبادات بزرگ است. صبر در اداي واجبات و خودداري از محرمات و منهيات و صبر در مقابل مصيبتهاي تقديري، لازم و ضروي مي‌باشد.

صبر يعني زبان را از شكوه و گلايه و قلب را از بغض و نارضايت و اعضا و جوارح را از عكس العملي كه موجب نارضايتي پروردگار باشد، مانند چاك دادن سينه و زدن به سر و صورت، بازداشت. [↑](#footnote-ref-145)
146. - ﴿وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ﴾ يعني ايمان همراه با تعظيم و امتثال اوامر و اجتناب از منهيات مي‌باشد.

﴿يَهۡدِ قَلۡبَهُ﴾ دل او را براي هدايت و صبر و عدم ناراضگي بر مقدرات، رهنمود مي‌گردد.

و اين تفسير علقمه س است كه حق مطلب را بيان داشته است. زيرا مصيبت‌ها به تقدير خدا مي‌آيند و تقدير خدا از حكمت والاي ايشان كه عبارت است از ترتيب امور بر وفق مصلحت‌ها و اهداف خاص، سرچشمه مي‌گيرد. بنده پس از اينكه مصيبت بر او وارد شد، اختيار دارد كه صبر كند و از پاداش آن بهره‌مند گردد و يا بي‌صبري بكند و مجازات بشود. [↑](#footnote-ref-146)
147. -«اثْنَتَانِ فِي النَّاس» يعني دو خصلت كفرآميز در ميان مردم ديده مي‌شود. البته هدف از كفرآميز بودن اين نيست كه مرتكب آنها مطلقاً كافر و از دايرة اسلام خارج مي‌گردد بلكه هدف اينست كه هر كسي مرتكب اين دو خصلت بشود، مرتكب دو خصلت از خصلت‌هاي كفار شده و بايد مواظب باشد پيش روي نكند. [↑](#footnote-ref-147)
148. - «لَيْسَ مِنَّا» بيانگر كبيره بودن گناه است. پس معلوم شد كه بي‌صبري و اظهار نارضايتي يكي از گناهان كبيره محسوب مي‌شود.

بي‌ترديد، گناه و معصيت باعث ايجاد نقص در ايمان شخص، مي‌گردد و نقص در ايمان باعث ايجاد نقص در توحيد مي‌شود. پس بي‌صبري نه تنها گناه مي‌باشد بلكه گناه كبيره است و نهايتاً به توحيد انسان ضربه وارد مي‌كند. [↑](#footnote-ref-148)
149. - «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الْخَيْرَ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ حَتَّي يُوَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

اين حديث بيانگر حكمت الهي در مصيبت‌هائي است كه بندگان خوب با آن مواجه مي‌شوند. وقتي انسان بوقت مصيبت، اين فضايل را استحضار نمايد، يقيناً صبر را سرمايه‌اي هنگفت شمرده، از آن استفاده مي‌كند و نهايتاً به قضا و قدر الهي راضي مي‌شود. از برخي گذشتگان نيك منقول است كه وقتي به مصيبتي گرفتار نمي‌شدند، خود را سرزنش مي‌كردند. [↑](#footnote-ref-149)
150. - و همانطور كه در حديث بعدي بيان گرديد: هر چند مصيبت بزرگتر باشد، اجر و پاداش صبر آن، بيشتر و بزرگتر خواهد بود. [↑](#footnote-ref-150)
151. - ريا از رؤيت گرفته شده يعني، نشان دادن. و بدينصورت ريا اينست كه عبادتي را بگونه‌اي بجا آوردن كه مردم او را ببينند و تحسين بكنند. ريا و تظاهر بر دو قسم است:

1ـ ريائي كه منافقان مرتكب آن مي‌شدند و عبارت بود از تظاهر به اسلام در حالي كه هنوز قلباً كافر بودند. اين نوع ريا كفر اكبر و منافي با ايمان و توحيد است.

2ـ نوع دوم ريا آنست كه انسان مسلمان در برخي از اعمال و عباداتش از آن كار مي‌گيرد. و اين نوع ريا، شرك خفي و منافي با كمال توحيد مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-151)
152. - در آية 110 سورة كهف آمده است كه ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾يعني: «كسيكه انتظار ملاقات با پروردگار را دارد، عمل نيك انجام دهد و در اعمال نيك و عبادات خود، كسي را با پرودگارش شريك نسازد».

اين نهي از شرك، شامل تمامي انواع شرك از جمله شامل ريا نيز مي‌باشد چنانكه بسياري از علماي سلف، از اين آيه در رد ريا، استدلال كرده‌اند. و شيخ نيز بخاطر همين آنرا در اينجا ذكر نمود. [↑](#footnote-ref-152)
153. - حديث ابوهريره س بيانگر آنست كه هر عملي كه توأم با ريا و تظاهر باشد، مردود است. با اين تفصيل كه اگر عمل از ريشه و اساس براي ريا بوده، پس عملش باطل و بي‌فايده و عمل كننده، گناهكار و مرتكب شرك خفي شده است. و اما اگر عمل را بخاطر خدا شروع نموده ولي در اثناي آن، مرتكب ريا و تظاهر شده بدينصورت كه مثلاً ركوع نماز يا قرائت را طولاني‌تر كرده‌است، پس عبادتش باطل نيست و فقط پاداش همان مقدار اضافي، كم مي‌شود و به همان اندازه گنهكار مي‌گردد.

يقينا خدا بي‌نيازترين فرد از شراكت است و عملي را مي‌پذيرد كه خالصاً براي او انجام گرفته باشد و هر عملي را كه در آن شائبه‌اي از شرك و ريا و تظاهر باشد، مردود مي‌داند و نمي‌پذيرد. [↑](#footnote-ref-153)
154. - در حديث ابو سعيد آمده كه رسول الله ص فرمود: من براي شما آنقدر از دجال، هراس ندارم كه از شرك خفي هراس دارم.

حقا كه چنين است زيرا كه مسالة دجال مسأله‌اي است واضح و روشن.

اما ريا همانطور كه رسول الله ص آنرا شرك خفي ناميده، بگونه‌اي در اعمال و قلوب نفوذ مي‌كند كه انسان متوجه نمي‌شود و به تدريج، جاي مراقبت الله را مراقبت مخلوق مي‌گيرد. [↑](#footnote-ref-154)
155. - انجام دادن اعمال اخروي براي كسب دنيا، نوعي شرك اصغر است. و آية سورة هود كه بيان گرديد گرچه در مورد كافراني نازل شده است كه تمام هم و غمّشان فقط دنيا است. اما حكم كلي آن، شامل افرادي نيز مي‌شود كه بخواهند بوسيلة اعمال نيك به متاع دنيا برسند.

اعمال نيك، دو نوع‌اند:

يكي اعمالي كه صرفاً مربوط به آخرت مي‌باشند و براي آنان پاداش دنيوي مقرر نشده است، مانند: نماز, روزه و ديگر عبادات. اگر كسي بخواهد با انجام اينگونه اعمال، به مال و منال دنيوي دست يابد، مشرك محسوب مي‌شود.

ديگري، اعمالي، كه براي آنها پاداشهائي در اين جهان، نيز مقرر شده است مانند: رعايت حق خويشاوندي، نيكي با پدر و مادر و... اگر در اين نوع مسايل فقط پاداش دنيوي آن در نظر باشد و نه پاداش اخروي باز هم، مشمول همان وعيدي كه در آيه، ذكر گرديد مي‌شود. اما اگر هم پاداش دنيوي و هم پاداش اخروي مد نظر باشد، اشكالي ندارد. [↑](#footnote-ref-155)
156. - مثلاً اگر كسي قرآن و علوم ديني را فقط بخاطر دريافت حقوق و امرار معاش تدريس مي‌كند و هدفش اداي وظيفة شرعي و كسب رضايت پروردگار و نجات از دوزخ نباشد، مصداق و عيدهاي بيان شده در آيه، قرار مي‌گيرد.

همچنين كساني بخاطر ريا، عمل مي‌كنند و يا توأم با اعمال صالحه، مرتكب شرك و ديگر نواقص اسلام مي‌شوند، مشمول همين حكم مي‌باشند.

و در حديث، از كساني كه اعمال نيك را بخاطر حصول درهم و دينار و رسيدن به متاع دنيوي انجام مي‌دهند، به بندة درهم و دينار، تعبير شده است كه بي‌ترديد بندگي براي غير خدا، شرك محسوب مي‌گردد. [↑](#footnote-ref-156)
157. - در اين بحث و بحثهاي آينده، از مقتضيات توحيد و لوازم «لا إله إلا الله» سخن به ميان آمده است.

چون بوسيلة علما بايد نصوص قرآن و سنت را شناخت، پيروي از آنان، بمعني پيروي از خدا و پيامبرش مي‌باشد. البته پيروي مطلق و مستقل فقط از آن خداوند است. اما پيروي رسول الله ص لازم و ضروري است بخاطر اينكه خداوند ما را به آن امر كرده‌است چنانكه مي‌فرمايد: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [النساء: 64]. «ما هيچ پيامبرى را نفرستاديم مگر براى اين كه به فرمان خدا، از وى اطاعت شود».

و در مسايل اجتهادي كه پيرامون آنها حكمي در قرآن و سنت به چشم نمي‌خورد، از علما پيروي مي‌شود بخاطر اين حكم خدا كه فرمود: ﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [الأنبياء: ٧]. «اگر نمى‏دانيد، از آگاهان بپرسيد». [↑](#footnote-ref-157)
158. - و اما سخن ابن عباس س، بيانگر ديد وسيع و فقه بودن ايشان است كه مقابله با سخن رسول الله ص را به هيچ وجه، جايز نيز نمي‌داند گرچه، گوينده ابوبكر يا عمر باشد تا چه رسد به بعدي‌ها؟!.. [↑](#footnote-ref-158)
159. - هچنين امام احمد، پذيرفتن سخن كسي از مجتهدين در مقابل سخن صحيح و ثابت رسول الله ص را نوعي شرك مي‌داند كه به شرك اكبر مي‌انجامد.. [↑](#footnote-ref-159)
160. - و از عدي بن حاتم روايت است كه رسول الله ص آيه: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ﴾ را تلاوت كرد و ... بايد دانست كه اين نوع اطاعت بر دو قسم است:

1ـ پيروي از پيشوايان ديني در تحليل حرام و يا تحريم حلال، با اين اعتقاد كه هر چه را آنان حلال بدانند، حلال است و هر چه را حرام بدانند، حرام است و معتقد بودن به تعظيم آنان، شرك اكبر و كفر مي‌باشد.

2ـ اما اگر چنين اعتقادي نسبت به آنان نداشته باشد، بلكه ضمن اعتراف به گناه و بخاطر شوق گناه و يا دوستي با آنان، مرتكب چنين چيزي بشود، حكمش مانند حكم ساير گناهان است.

شيخ، با بيان اين مطلب، مي‌خواهد به اهل تصوف و كساني كه در مورد مشايخ و پيران خود با افراط و زياده روي در اطاعت از آنان مواجه هستند، تذكر داده باشد. كه اين اطاعت محض هم نوعي از شرك است. [↑](#footnote-ref-160)
161. - اينكه ما ايمان داريم كه ربوبيت و الوهيت، مختص الله مي‌باشند، مستلزم اينست كه الله را درحكم و قانونگذاري نيز يگانه بداينم.

از اينرو توحيد و تحقق «لا إله إلا الله» وقتي صدق پيدا مي‌كند كه بندگان، در تحكيم نيز، به آنچه خدا نازل كرده و رسول خدا ص گفته است، روي بياورند وتسليم بشوند. زيرا ترك كردن حكم خدا و روي آوردن به قانون بشري و عرف بدوي، كفر به خدا و معارض با توحيد، محسوب مي‌شود. شيخ محمد بن ابراهيم در كتاب «تحكيم القوانين» مي‌نويسد: كفر بزرگ و آشكار، اين است كه قانون بشري جاي وحي الهي را كه بر قلب سيد المرسلين نازل شده تا بعنوان قانون الهي براي بندگان بماند، بگيرد. و اين مقابله با وحي و منافي با اسلام است.

و در آية 60 سورة نساء، مي‌فرمايد: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ﴾ يعني بزعم خودشان، مؤمن‌اند، در حالي كه دروغ مي‌گويند زيرا: ﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ﴾ مي‌خواهند (و هيچ اجباري بر آنان نيست) كه براي فيصله و حكميت، نزد طاغوت بروند. ﴿وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ﴾ در حالي كه به آنان امر شده و بر آنان واجب است كه به طاغوت كفر بورزند و اين از مقتضيات ايمان و توحيد است. [↑](#footnote-ref-161)
162. - ﴿وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ بزرگترين فساد زمين عبارت است از شرك و نفاذ قانون غير خدا بر روي آن. و اصلاح آن نيز عبارت است از توحيد و نفاذ شريعت الله بر آن. و اين آيه بيانگر خصلتهاي منافقين است كه خود را مصلح مي‌دانستند. [↑](#footnote-ref-162)
163. - ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ﴾ قانون جاهلي، عبارت است از آنچه اهل جاهليت بر يكديگر حكم مي‌كردند. قانون جاهلي، ساختة دست بشر. و نفاذ آن بمعني اطاعت از بشر و شرك محسوب مي‌شود. و در عبادت اطاعت و حرف و شنوي دچار شرك شده است. [↑](#footnote-ref-163)
164. - مناسبت اين بحث با كتاب التوحيد از دو ناحيه است:

1ـ علامت توحيد در عبادت، رعايت توحيد در اسماء و صفات مي‌باشد.

2ـ انكار يكي از اسماء و صفات الله، كفر و شرك محسوب شده، و انسان را از دايرة اسلام خارج مي‌سازد. زيرا وقتي ثابت گرديد كه فلان اسم يا صفت را، خدا و يا پيامبرش، براي الله اثبات كرده‌اند، انكار آن، تكذيب كتاب الله و سنت رسول الله ص بوده و كفر است. [↑](#footnote-ref-164)
165. - ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِ﴾. وقتي رسول الله ص از خدا، بعنوان «رحمان» سخن مي‌گفت، مشركين مي‌گفتند: ما جز رحمان يمامه، رحمان ديگري را نمي‌شناسيم. و بدينصورت اين اسم الله را كه مشتمل بر صفت رحمت است، انكار كردند و كافر شدند.

بايد دانست هر يك از نامهاي الله، علاوه از اين كه نام وي هستند، به صفتي از صفات الله، دلالت مي‌كنند. حتي همين كلمة «الله» هم نام خداست و هم بنابر قول راجح علما، مشتق از كلمة «إلهة» و بمعني معبود است. [↑](#footnote-ref-165)
166. - زيرا گاهي بيان اين نوع مطالب براي كساني كه آمادگي درك آنرا ندارند، منجر به انكار اسماء وصفات الهي مي‌شود.

بنابراين نبايد كساني كه اين چيزها را مي‌دانند و خصوصاً طلاب علوم ديني، با گفتن چيزهايي كه عوام مردم توانايي درك و فهم آن را ندارند زمينة تكذيب خدا و رسول را فراهم بكنند. [↑](#footnote-ref-166)
167. - و همچنين در داستان ابن عباس با آن مرد، متوجه شديم كه او با شنيدن صفتي از صفات الله، بر آشفته شد و گويا آنرا انكار نمود. در حالي كه بر انسان مؤمن و مسلمان لازم است كه هر گاه صفتي مانند صفات الله را در قرآن و يا احاديث رسول الله ص ديد، آنرا مانند ساير صفات خدا، بدون بيان كيفيت و تشبيه، بپذيرد. بنابراين، ابن عباس، گفت: چه شده كه اينها وقتي صفاتي را كه با عقلهايشان سازگاري دارد مي‌شنوند، راحت هستند ولي وقتي صفت متشابه خدا را كه با عقلهايشان سازگاري ندارد مي‌شنوند، بر آشفته مي‌شنوند و اعراض و انكار مي‌نمايند و خود را به هلاكت مي‌اندازند. [↑](#footnote-ref-167)
168. - البته بخاطر بايد داشت كه انكار اسم و صفات ثابت الله، كفر است و با تأويل و تحريف آن، فرق دارد، كه بعداً در اين مورد، سخن به ميان خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-168)
169. - انسان بايد بداند كه تمام نعمتهائي كه از آن برخوردار است، از جانب الله مي‌باشند. و توحيد نيز محقق نمي‌شود مگر با اينكه نعمتها را به خدا، نسبت دهيم.

و نسبت نعمتها به غير الله، نقص در توحيد تلقي شده و شرك اصغر است. خداوند مي‌فرمايد است: ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِ﴾ [النحل: 53].

«آنچه از نعمتها داريد، همه از سوى خداست». [↑](#footnote-ref-169)
170. - «هذا مالي ...» اين سخن، منافي با توحيد و نوعي شرك اصغر محسوب مي‌شود.

زيرا در آن، مال را به خود و پدران خود، نسبت داده در حالي كه مال متعلق به خدا است كه در اختيار او گذاشته شده يا بوسيلة قانون ميراث به او داده شده است. از اينرو نه پدر مي‌تواند مال را آنطور كه مي‌خواهد، تقسيم كند و نه فرزند حق دارد كه هر طور بخواهد در آن تصرف داشته باشد بلكه چون مال، متعلق به خدا است، پس بايد طبق دستور وي تقسيم بشود. [↑](#footnote-ref-170)
171. - عون بن عبد الله مي‌گويد: اينكه مردم مي‌گويند: اگر چنين نبود،‌ چنان نمي‌شد و... اين نوع سخن گفتن نيز با توحيد در تضاد است. [↑](#footnote-ref-171)
172. - ابن قتيبه مي‌گويد: مردم مي‌گويند: «هذا بشفَاعَة آلهَتنا» يعني وقتي نعمتي به آنها مي‌رسد، متوجه اولياء و انبياء خود مي‌شوند و از آنها تشكر مي‌كنند و مي‌گويند: فلان پير يا بزرگ، باعث شد كه اين، نصيب من بشود. غافل از اينكه خداوند، اين نعمت را در اختيارش گذاشته و به او ارزاني داشته و بايد از خدا تشكر بعمل آورد و به او متوجه شد. [↑](#footnote-ref-172)
173. - و اينكه پس از دفع مصيبت مي‌گويند: جاده خوب بود و راننده آدم زرنگي بود و اگر نه ... اينها سخنان ناجايزي هستند و نجات از مهلكه نعمتي است كه خداوند به شما ارزاني داشته پس بايد بگوييد كه نعمت خدا شامل حال ما شد و ما نجات پيدا كرديم. خلاصه اينكه، خداوند نعمت‌هاي بي‌شماري در اختيار بندگانش قرار داده و بندگان، بايد تشكر نعمتها را بجا بياورند كه جزئي از اين شكر، نسبت دادن نعمتها، به پروردگار است. چنانكه مي‌فرمايد: ﴿وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحى: ١١], و در غير اينصورت، نسبت دادن نعمت‌هاي الهي به مخلوق، نوعي شرك، و منافي با توحيد مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-173)
174. - حقيقت توحيد اينست كه در قلب آدمي جز خدا كسي ديگر نباشد. از اينرو سوگند خوردن به غير الله و گفتن اينكه هر چه خدا و فلاني بخواهند، جايز نيست.

بايد گفت: كه توحيد داراي دو درجه مي‌باشد:

1ـ كمال توحيد: و آن عبارت است از اينكه در همة مناسبت‏ها فقط نام خدا بر زبان آورده شود.

2ـ پايين‏تر از درجة كمال: مثل اينكه نام خدا را مستقلاً بگيرد و پس از آن اگر فلاني چنين نمي‌كرد، چنان مي‌شد. و اما اينكه اسم فلاني را متصل با اسم خدا، بگيرد و يك فصلي(مثل واو) براي هر دو بياورد جايز نيست. و در عربي وقتي اسم فلاني را بر اسم اللهأ بوسيلة «واو»، عطف كنند جايز نيست. اما با كلمة«ثُمَّ» جايز است. [↑](#footnote-ref-174)
175. - يمين، عبارت است از تأكيد سخن بوسيلة چيزي كه در قلب گوينده و مخاطب، بسيار عظيم باشد، با يكي از حروف سه گانه قسم كه عبارت‏اند از «واو»، «باء»، و «تاء». انسان، فقط بايد به نام الله سوگند ياد كند، زيرا حقيقتاً تنها او با عظمت و بزرگ است. و كسيكه جز خدا را عظيم و بزرگ بداند و به آن سوگند ياد بكند، شرك ورزيده است. كه اين شرك، گاهي اصغر و گاهي اكبر مي‌باشد.

گاهي سخناني كه لفظاً سوگند مي‌باشند ولي هدف سوگند نيست، بر زبان مي‌آيد مانند: سوگند ياد كردن به پيغمبر و كعبه و به پير و ولي و پدر و مادر... اينها نيز شرك، محسوب مي‌شوند زيرا بيانگر عظمت اين اشياء و افراد در قلب مي‌باشند. [↑](#footnote-ref-175)
176. - ابن مسعود س مي‌گويد: «من اگر به نام الله سوگند دروغين بخورم از سوگند راستين به نام غير الله، بهتر است». دروغ گفتن گناه كبيره است ولي از سوگند خوردن به غير الله كه شرك اصغر است خيلي از كبائر، بزرگتر است، جرم كمتري دارد. بنابراين ابن مسعود س توحيد با دروغ گفتن را از شرك با راست گفتن، ترجيح مي‌دهد. زيرا توحيد از حسناتي است كه سيئات همچون دروغ را،‌ از بين خواهد برد. و گناهي همچون شرك از گناهي چون دروغ بمراتب بالاتر است. [↑](#footnote-ref-176)
177. - حذيفه س ارشاد رسول الله ص را نقل كرده كه فرمود: نگوييد: «ما شاء الله و شاء فلان» يعني بوسيلة عطف با «واو». بلكه بگوييد: «ما شاء الله ثم شاء فلان» بوسيلة عطف با ثمّ.

زيرا كلمة «ثُمَّ» بيانگر تأخير است. يعني ارادة بنده پس از ارادة خدا و به تبعيت از آن است چنانكه خداوند مي‌فرمايد: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٩﴾ [التكوير: ٢٩ ]. «و شما اراده نمي‌كنيد مگر اين كه خداوند ـ پروردگار جهانيان ـ اراده كند و بخواهد». [↑](#footnote-ref-177)
178. - و ابراهيم نخعي گفتن «أعوذ بالله وبك» را نمي‌پسنديد. يعني اينكه كسي بگويد به خدا و به تو پناه مي‏برم. زيرا كلمة «واو» بيانگر مشاركت در استعاذه مي‌باشد. و استعاذه كه عبارت است از پناه گرفتن و ترسيدن و اميدوار بودن و توجه قلبي به سوي كسي، فقط شايستة خداوند مي‌باشد نه كسي ديگر.

و كلمة «كراهت» بيانگر تحريم است. اگر چه در مواردي براي غير تحريم نيز استعمال مي‌شود و آنهم در جائي كه نص براي تحريم وجود نداشته باشد. [↑](#footnote-ref-178)
179. - اين حديث عام است چه سوگند، نزد قاضي ياد كرده بشود چه در جائي ديگر. عظمت الله در دل كسيكه سوگند ياد مي‌كند و كسيكه براي او سوگند، ياد مي‌شود، اساس و محور است. بنابراين كسيكه سوگند ياد مي‌كند بايد، بخاطر احترام و عظمت اللهأ، راست بگويد. و كسيكه سوگند را مي‏شنود نيز بخاطر احترام و عظمت نام الله، او را تصديق بكند و بپذيرد و لو اينكه دروغ گفته باشد. زيرا گناه سوگند دروغين دامنگير كسي مي‌شود كه سوگند ياد مي‌كند، و نپذيرفتن سوگند، گناه كبيره است چنانكه رسول الله ص فرمود: «فليس من الله». [↑](#footnote-ref-179)
180. - از اينكه آن صحابي خوابي ديد و رسول اللهص نيز بر آن ترتيب اثر داد، نتيجه مي‌گيريم كه سخن حق را بايد پذيرفت اگر چه گويندة آن، شخص فاسقي باشد و حتي اگر يهودي و مسيحي‌اي باشد. [↑](#footnote-ref-180)
181. - و اينكه رسول الله ص فرمود: «كان يمنعني كذا وكذا ...» «يعني من شما را از آن منع نمي‌كردم چون ...» بيانگر آنست كه اين سخن، شرك اصغر است و اگرنه در بيان آن اندكي تأخير روا نمي‌داشت. و اين بر فقيه بودن ايشان در امر دعوت، دلالت دارد. كه بتدريج از آنچه اهم است به مهم مي‌پرداخت. و مصلحت‌ها را در نظر مي‌گرفت. البته در رد شرك اكبر هيچ‌گونه مصلحتي را در نظر مي‌گرفت و فوراً آنرا ريشه كن مي‌فرمود. [↑](#footnote-ref-181)
182. - ناسزا گفتن به زمانه از الفاظ ممنوعه و ناجايز مي‌باشد و بايد از آن پرهيز نمود. زيرا استعمال چنين كلماتي، منافي با كمال توحيد مي‌باشد. ولي متأسفانه از زبان برخي انسانهاي نادان مي‌شنويم كه وقتي با مصيبت مواجه مي‌شوند، شروع به ناسزا گفتن زمانه مي‌كنند و لب به ناله و شكوه، مي‌گشايند. و برخي روزهاي و ماه‌ها و سالها را نفرين مي‌كنند. كه بي‌ترديد اين نفرين‌ها و ناسزا گفتن‌ها به زمانه بر نمي‌گردند، زيرا زمانه از خود هيچ اختياري ندارد و هيچ كاري انجام نمي‌هد بلكه به اختيار كسي ديگر كه الله باشد، مي‌چرخد. و ناسزا گفتن به كسي بر مي‌گردد كه زمانه بدست اوست. البته سخن گفتن در مورد سالهاي تنگدستي و اينكه بگويد: اين روز يا اين ماه براي من، شوم بوده يا بد بوده اشكالي ندارد. زيرا در اين گفته، مطلقاً زمانه را شوم نمي‌داند بلكه بخاطر مسايلي كه برايش ناگوار بوده، آنرا نسبت به خود، شوم مي‌داند. گويا در واقع گوينده، حالت خود را بيان مي‌كند. [↑](#footnote-ref-182)
183. - ﴿وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُ﴾ بيانگر طرز تفكر مشركين و دشمنان توحيد است، كه هر اتفاقي را به طبيعت و روزگار نسبت مي‌دهند. از اينرو اهل توحيد نبايد چنين كنند بلكه هر اتفاق را به الله نسبت بدهند. [↑](#footnote-ref-183)
184. - «وأنا الدّهر» هدف اين نيست كه «دهر» يكي از نامهاي اللهأ مي‌باشد. بلكه به عنوان اعتراض به گفتة آنان، چنين فرمود: كه شما زمانه را فحش مي‌دهد، زمانه من هستم، چون چرخش آن بدست من است. پس ناسزا گفتن به آن، ناسزا گفتن به من است كه آنرا مي‌چرخانم. [↑](#footnote-ref-184)
185. - در اينجا شيخ متذكر مي‌شود كه نامگذاري به نامهائي كه از نظر معني فقط شايستة خدا مي‌باشد، جايز نيست. و توحيد اقتضا مي‌كند كه فقط الله را با‌ آنها توصيف بكنيم.

«ملك الأملاك» يعني پادشاه همة املاك. و چنين صفتي جز براي الله كه واقعاً مالك و متصرف ساير جهان مي‌باشد، در حق كسي ديگر صدق پيدا نمي‌كند. در دنيا اگر جايز است كسي را مالك بگوئيم، نسبت به همان مقدار اندكي از زمين است كه موقت بدست اوست و همچنين است نسبت دادن ملك و پادشاهي به كسيكه در قسمتي از زمين حكمراني مي‌كند. و اما مطلقاً عنوان «ملك الأملاك» براي كسي جز خدا، جايز نيست و صدق پيدا نمي‌كند. و توحيد اينرا اقتضا نمي‌كند و موحد، چنين چيزي را نمي‌پسندد. حتي اگر در كتابي با چنين چيزي مواجه شدي، آنرا نقل مكن.

«أغيظ وأخبث» يعني كسيكه خود را ملك الأملاك بنامد، نزد خدا، مبغوضترين و خبيث‌ترين انسان به شمار مي‌رود، زيرا او خود را به صفاتي كه شايستة خدا مي‌باشند، نامگذاري كرده‌است. [↑](#footnote-ref-185)
186. - در اين بحث، آدابي بيان شده كه لازم است، انسان موحد، آنها را در مورد اسماء و صفات الله، قلباً و زباناً رعايت بكند. تا به نامهاي خدا، كمترين اهانتي نشود و ديگران به اسماء و صفات او، توصيف نگردند. [↑](#footnote-ref-186)
187. - «الحَكم» يكي از نامهاي الله مي‌باشد، و او نه فرزندي دارد و نه پدري. پس كنيه دادن به كسي با اين نام، شايسته نيست. و از نظر معني «حَكم» يعني كسيكه در بالاترين درجة قضاوت و حكميت قرار داشته باشد كه جز خدا كسي ديگر چنين نيست.

از اينرو رسول الله ص، به شخصي كه كنيه‌اش، ابو الحكم بود، فرمود: «حَكم» صفتي است مختص به الله. و چون آن شخص علت نامگذاري خود را اينگونه بيان كرد كه اختلافات قومش را فيصله مي‌كرده، رسول الله ص فرمود: كار خوبي انجام داده‌اي؟ و از او پرسيد: كه فرزند دارد .. و سر انجام به نامهاي يكي از فرزندانش براي او كنيه‌اي گذاشت. آيا به احكام شرعي بين آنها حكم مي‌كرد يا به رأي خودش؟ جواب اينكه به رأي خودش حكم مي‌كرد. پس مي‌طلبد كه شخص مسلمان جهت رعايت ادب با نامها و صفت‌هاي الله، از هم نامي با او بپرهيزند و بويژه از نامهائي همچون حكم و حاكم و غيره.

البته لازم به ذكر است كه اگر كسي كاملاً، شرع خدا را نافذ مي‌كند مي‌توان او را حاكم ناميد، زيرا خداوند، كسي را كه شريعتش را نافذ بگرداند، حاكم ناميده است. [↑](#footnote-ref-187)
188. - مقتضاي توحيد، تسليم شدن، پذيرفتن، تعظيم و پيروي است. اما مسخره و به شوخي گرفتن قرآن و پيغمبر و هر چيزي كه متعلق به اللهأ باشد، منافي با توحيد و ناقض آن است. بايد دانست كه استهزا به خدا و پيغمبر و قرآن و اسلام، كفر اكبر است و انسان را از دايرة اسلام خارج مي‌سازد.

البته اگر كسي پاره‌اي از مسايل ديني را كه بعضي آنها را وارونه مطرح مي‌كنند، به شوخي بگيرد و مثلا بگويد: اينهم شد اسلام! كافر نمي‌شود. اگر او مطلقاً از اسلام انتقاد نكرده بلكه همان اشخاص و همان مسايلي را كه به اشتباه در جملة مسايل ديني محسوب شده‏اند، انتقاد كرده ‌است. ولي اگر دين اسلام و احكام اسلام را مسخره كرده باشد در اين صورت كفر است. [↑](#footnote-ref-188)
189. - ﴿أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ﴾ اين آيه بيانگرآن است كه هر كه آيات خدا و پيامبر و شريعتش را به باد مسخره و شوخي بگيرد، كافر مي‌شود. و عذر و بهانه‏اي هم پذيرفته نمي‌شود كه مثلا بگويد: ما داشتيم شوخي مي‌كرديم.

و اين آيه در مورد منافقين نازل گرديد زيرا اهل توحيد، به هيچ وجه چنين عملي مرتكب نخواهند شد. [↑](#footnote-ref-189)
190. - ﴿هَٰذَا لِي﴾ طبق تفسير مجاهد يعني اينكه اين مالها از آن خودم مي‌باشد و از طرف اللهأ نيستند. يا اينكه از طرف الله مي‌باشند ولي بخاطر شايستگي‏اي كه در من بوده، مستحق آنها شده‏ام پس هر دو صورت، مردود مي‌باشند زيرا بيانگر غرور كسي است كه چنين مي‌پندارد. هم آنكه نعمتها را از آن خود مي‌داند و آنها را به خدا نسبت نمي‌دهد و هم آنكه نعمتها را به خدا اختصاص مي‌دهد ولي خود را بخاطر شايستگي‏هائي، ‌مستحق آنها مي‌داند.

گر چه فعل بنده در كسب و كار تأثير دارد، ولي نهايتاً همه چيز به فضل و بزرگواري الله، بر مي‌گردد. و فضل خدا شامل كسي مي‌شود كه خدا بخواهد. [↑](#footnote-ref-190)
191. - ﴿إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ﴾ طبق تفسير قتاده، يعني: چون من به راه كسب و كار و امور اقتصادي واقف بودم، اينها را بدست آورده‏ام. چنانكه بسياري از تجار و صاحبان صنعت و پست و منصب، چنين ادعا مي‌كنند, در حالي كه شايسته است، در اينگونه نعمتها، خود را ممنون فضل و بخشش پروردگار بدانند. [↑](#footnote-ref-191)
192. - شيخ، پس از ارائه آيه و تفسير آن،‌ حديث طويل و معروف آن سه نفر را ذكر كرد كه خداوند، آنها را شفا بخشيد و مال و نعمت فراوان به آنها عطا نمود ولي ديري نگذشت، كه دو تن از آنان، دچار غرور و فراموشي شدند و بجاي نسبت دادن نعمتها به الله، آنها را به خود و پدران خود، نسبت دادند. و اما نفر سوم، نعمتها را به خدا نسبت داد و خداوند، نيز به او پاداش خوبي داد و نعمتهايش را بر او مستدام داشت و آن دو نفر ديگر را مجازات نمود و نعمت‏هايش را از آنان پس گرفت.

و خدا داراي فضل و بخشش است. نعمت‏هايش را براي هر كه بخواهد، مستدام مي‌دارد واز هر كه بخواهد، پس مي‌گيرد. و از اسباب مستدام داشتن نعمتها اينست كه انسان، پروردگارش را تعظيم بكند و بداند كه نعمتها، از فضل و بخشش اويند. و علامت كمال توحيد اينست كه انسان خود را محتاج به الله بداند نه اينكه خود را شايسته و طلبكار بداند. بلكه الله مستحق تشكر و تجليل از طرف بندگانش مي‌باشد. و بايد بندگان، همواره او را بخاطر داشته باشند و نعمت‏ها را از جانب او بدانند. [↑](#footnote-ref-192)
193. - ابن حزم مي‌گويد: علما اتفاق نظر دارند كه استفاده از كلمة عبد، در نامها، بصورت اضافه كردن آن به غير الله، حرام است. زيرا در آن ضمن اينكه خلاف واقع گفته شده است، نوعي بي‏ادبي نسبت به الله مي‌باشد. زيرا فقط او رب و معبود است.

اما اينكه ابن حزم گفت: «حاشا عبدالـمطلب» و اين سخن بعضي از علما است، سخني غير صحيح و استدلالي بي موجه است. زيرا فرمايش رسول الله ص كه فرمود: «أنا ابن عبدالـمطلب» تأييد اين نام نيست بلكه جنبة اخباري دارد كه رسول الله ص، به مخاطب گفت: كه من فرزند كسي هستم كه نامش عبد المطلب است. و در خبر رساني، مجال اين چيزها وجود دارد. و اما اينكه برخي از اصحاب نيز، عبد المطلب نام داشتند، بايد گفت نام آنها المطلب بود، اما از آنجا كه «عبد المطلب» نامي معروف بود، آنها را نيز به خطا، عبد المطلب، گفته‏اند.

اما در مورد داستان آدم و حوا بايد بگوييم: كه اكثر علماي سلف، همين عقيده را دارند كه اين داستان مربوط به آدم وحوا مي‌باشد.

«صالحا» يعني از نظر خلقت سالم باشد و هم اينكه در آينده، باعث نفع رساني به آنها بشود. [↑](#footnote-ref-193)
194. - مراد از «شركا» اينست كه آنها سخن شيطان را پذيرفتند و اسم فرزند شان را،‌ عبد الحارث گذاشتند. و مراد از حارث، ‌شيطان است. و اينبار نيز آنها را فريب داد. چنانكه رسول الله ص فرموده است: «خَدَعَهُمَا مَرَّتَين» يعني: شيطان آنها را دو بار فريب داد. و بدينصورت آدم و حوا كه قرار بود فقط از خدا اطاعت بكنند، حرف شيطان را قبول كردند. و اين در اصطلاح قرآن، شراكت ناميده شد. البته اين نه شرك اكبر است و نه اصغر بلكه گناه صغيره ايست، كه از آنها انجام گرفت. و از پيامبران چنين گناهان صغيره، سر مي‏زد ولي آنها، متوجه شده و به خدا پناه بردند. جايگاهشان، بعد از رجوع به خدا، از آنچه كه بود بالاتر مي‏رفت. [↑](#footnote-ref-194)
195. - ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ لام، معني استحقاق را مي‌دهد يعني الله داراي نامهاي ويژه و بي‏نهايت زيبا مي‌باشد كه فقط او شايستة آنهاست نه كسي ديگر.

﴿فَٱدۡعُوهُ بِهَا﴾ كلمة امر است. و هدف از دعا در اينجا ستايش و عبادت و هم سؤال و خواستن مي‌باشد. ما متوسل به نامهاي زيباي الله مي‏شويم و او را ستايش مي‏نمائيم و نيازهاي خود را از او مي‌خواهيم.

﴿ بِهَا﴾ يعني بوسيلة و با توسل به آنها ﴿وَذَرُواْ ﴾ يعني بگذاريد. و اين، بيانگر آنست كه بايد انسان مؤمن و موحد، از كساني كه درنامهاي الله، دچار انحراف شده‌اند، دوري بكند.

﴿يُلۡحِدُونَ﴾ الحاد يعني انحراف از حق و حقيقت. از جمله انحراف در اسماء الله، اينست كه معبودان باطل به نامهاي او، نامگذاري بشوند چنانكه مشركين، بتان خود را «لات وعزّا» ناميدند كه مشتق از نامهاي الله؛ «إله وعزيز» بودند.

همچنين از جمله انحرافات آنست كه براي او فرزندي قرار داده شود، چنانكه نصارا اين كار را كردند. همچنين انكار اسماء و صفات الله يا انكار برخي از آنها نيز الحاد و انحراف به شمار مي‌رود چنانكه افراطيون جهميه، اين كار را كردند و منكر ساير نامها و صفات الله شدند جز صفت وجود و موجود.

و نوعي ديگر از الحاد و انحراف، تأويل و تغيير نامها و صفات الله به معاني غير حقيقي آنها، مي‌باشد چنانكه معتزله و اشاعره و ماتريديان و گروهاي ديگر، مرتكب چنين چيزي شدند. اين در حالي است كه سلف صالح امت به اتفاق، معتقد بودند كه بايد نامها و صفات الله را بدون تأويل و تحريف پذيرفت.

پس در كل، برخي از الحاد و انحراف، كفر و برخي ديگر مانند تحريف بدعت است. [↑](#footnote-ref-195)
196. - سلامتي و عافيت چيزي است كه بندگان نيازمند آن مي‌باشند و بايد آنرا از الله بخواهند. و چون خدا غني و بي‌نياز است، لازم نكرده كسي براي او سلامتي بطلبد. و اگر كسي چنين كند، در توحيدش نقص وارد مي‌گردد. خداوند مي‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ١٥﴾ [فاطر: 15]. «اى مردم شما (همگى) نيازمند به خدائيد; تنها خداوند است كه بى‏نياز و شايسته هرگونه حمد و ستايش است». [↑](#footnote-ref-196)
197. - ابن مسعود مي‌گويد: ما، در ابتدا مي‌گفتيم: «السلام على الله» و بدينصورت بگمان خود، عرض ادب مي‌كردند. زيرا سلام و احوالپرسي نوعي عرض ادب نسبت به يكديگر بود و آنان همين اصطلاح را در مورد الله بكار مي‌گرفتند. پس هدف آنان درست بود ولي اين كلمه از نظر معني شايستة الله نبود. و با توجه به ساير اسماء و صفات و همچنين، نظر به اينكه ايشان پروردگار همه است، استعمال چنين كلمه‌اي نسبت به الله نوعي بي‌ادبي تلقي مي‌شود. از اينرو،‌ رسول الله ص، آنها را متوجه ساخت و از گفتن آن، منع فرمود. [↑](#footnote-ref-197)
198. - خواستن به شيوة فوق، بيانگر اين مطلب است كه طلب كننده، نياز چنداني ندارد و از اينرو با بي‌نيازي و تكبر و بدون اينكه خود را كوچك بكند، مي‌گويد: بار الها! اگر خودت مي‌خواهي مرا ببخش و بر من رحم بكن، و چنين درخواستي با سرشت توحيدي و آنچه كه واجب است بنده نسبت به مقام شامخ ربوبيت و عبوديت الله، ‌بجا آورد، در تضاد مي‌باشد. انسان، بايد ابراز نياز كرده، و بداند كه چاره‌اي جز اينكه عفو و بخشش و فضل و كرم الله شامل حالش باشد، ندارد.

از اينرو رسول الله ص، حتي شيوة خواستن را به ما آموزش داده‌اند. و گفته‌اند: در خواستن از الله، اصرار ورزيد، دست توقع را بالا بگيريد. و ضمناً اينرا نيز گفته است كه كسي نمي‌تواند با قلدري و احساس بي‌نيازي و با زر و زور، چيزي از خدا بگيرد. بلكه با فروتني و تواضع بايد از خداوند در خواست و طلب كرد.

اما اينكه رسول الله ص، در عيادت بيماران مي‌گفت: «طهور إن شاء الله» دعائي نبود كه كسي خيال كند رسول الله ص، دعا را به مشيئت الله، وابسته كرده‌اند. بلكه اين جمله، خبري است يعني: اگر خدا بخواهد، باعث پاكسازي خواهد بود. [↑](#footnote-ref-198)
199. - علت نهي، مشخص است. بي‌ترديد بشر، عبيد و بندگان الله، مي‌باشند. واين عبديت حقيقي چه قهراً و چه بالاختيار، حاصل است. زيرا فقط او پروردگار و متصرف است نه كسي ديگر.

بنابراين اگر كسي بگويد: عبدي و امتي، در واقع چيزي را كه به خدا اختصاص دارد، به سوي خود نسبت داده‌است. كه چنين چيزي، ‌بي‌ادبي نسبت به الله محسوب مي‌شود و نزد اكثر علما، نا جايز و نزد بعضي مكروه است. [↑](#footnote-ref-199)
200. - «لا يَقُلْ أَحَدُكُمُ: أَطْعِمْ رَبَّكَ» يعني به خود لقب «ربوبيت» ندهيد. و اين نهي، نزد برخي براي تحريم است و نزد بعضي براي كراهيت است. و قول صحيح اين است كه جايز نمي‌باشد, بحر حال كسيكه مي‌خواهد رعايت ادب بكند، بايد از اينگونه القاب بپرهيزد. گرچه اضافه نمودن «رب» به سوي چيزي ديگر مانند: رب الدار و غيره اشكالي ندارد.

همچنين است حال كلمات: عبد و أمه، زيرا عبوديت مطلق از آن الله مي‌باشد. و در پايان،‌كلمات سيد و مولا را كه تقريباً بمعني آقا و سرور مي‌باشند، عنواني براي صاحبان و كلمات «فتي و فتات» و غلام را عنواني براي خدمه‌ها پيشنهاد فرمود. [↑](#footnote-ref-200)
201. - اگر كسي چيزي خواست و نام اللهأ را واسطه قرار داد، بخاطر تعظيم نام الله نبايد، خواستة او را رد كرد. شيخ الاسلام ابن تيميه و بسياري از علما، مي‌گويند: رد كردن سائلي كه به نام الله، چيزي و يا كمكي بخواهد و در توان شما باشد، حرام است. و اگر از چند نفر، به نام الله، سؤال كرد، مستحب است كه يكي بپذيرد. و حتي گفته‌اند: اگر در اثر گمان غالب چنين بنظر مي‌رسيد سائل دروغ مي‌گويد، باز هم پذيرفتن سخنش بخاطر نام اللهأ، مباح است.

و اگر كسي به نام الله، پناهندگي خواست، به او پناه داده شود. زيرا بزرگتر از نام اللهأ چيزي وجود ندارد كه كسي به آن پناهنده بشود.

و فرمود: «دعوت را بپذيريد». مراد از اين دعوت، دعوت وليمه مي‌باشد اما پذيرفتن ساير دعوتها، مستحب است.

و افزود كه اگر كسي به شما نيكي كرد، شما نيز در جواب، به او نيكي بكنيد. تا ضمن بر قراري اخوت و محبت، احساس حقارت و كوچكي كنيد. و اگر چيزي در بساط نداشتيد كه جواب نيكي او را بدهيد، برايش آنقدر دعا بكنيد كه قلباً مطمئن باشيد كه حق وي را ادا كرده‌ايد. و اينها از جمله مسائلي است كه جز اهل اخلاص و توحيد، كسي ديگر، متوجه آنها نمي‌شود. خداوند ما و شما را جزو آنها بگرداند. [↑](#footnote-ref-201)
202. - يعني نام و صفات الله بقدري گرانبها مي‌باشند كه نبايد بوسيلة آنها هر چيزي را بخواهيم بلكه شايسته است كه در طلب با ارزشترين نعمتها كه بهشت باشد از آنها استفاده كنيم.

«وجه» در اصل يعني چهره. و اين يكي از صفات خدا است. پس او داراي چهره‌اي است لايق به خود. و معني كامل و كيفيت آنرا فقط خودش مي‌داند و بس. و ما اين صفت را با اين دو شرط ثابت مي‌كنيم: يكي اينكه باعث تعطيل و تخليه كلمه از معني واقعي نباشيم و دوم اينكه او را در هيچ يك از صفات با مخلوق تشابه نكنيم. چنانكه خود، فرموده است: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوري: 11]. «هيچ چيز همانند او نيست و او شنوا و بيناست».

اين بحث بيانگر تعظيم صفات الله مي‌باشد كه از لوازم توحيد به شمار مي‌آيد. از آنجا كه اسماء و صفات الله بسيار بلند و با عظمت‌اند، پس بايد بوسيلة آنها بهشت را طلبيد. نه چيزي ديگر را. [↑](#footnote-ref-202)
203. - اين بحث را مصنف بخاطر آن مطرح كرد كه بسياري از مردم در تقدير الهي دچار ترديد مي‌شوند. و خيال مي‌كنند كه اگر فلان كار را نمي‌كرديم چنين نمي‌شد. در حالي كه همة كارها و نتايج آنها، در اثر تقدير الهي و طبق صلاحديد وي، صورت مي‌گيرند. بنابراين استفاده از كلمة «لو» (اگر) براي اموري كه گذشته است، جايز نمي‌باشد. و از خصلتهاي نفاق به شمار مي‌رود.

اما براي اموري كه قرار است در آينده انجام بشود مي‌توان از آن استفاده كرد. بشرطيكه براي امر خير و به اميد كمك الله، بكار گرفته شود نه در امور شر و بدون چشم اميد به كمك الله. [↑](#footnote-ref-203)
204. - در حديث ابوهريره س نيز به انجام كارهاي منفعت‌آميز و طلب كمك از الله، امر شده و از عاجزي و تنبلي منع شده است. و در پايان از كار برد كلمة «لو» بوقت مصيبت، نهي شده. زيرا اين كلمه، قلب را ضعيف و انسان را عاجز مي‌نمايد. [↑](#footnote-ref-204)
205. - ناسزاگويي به باد، همچون ناسزاگوئي به زمانه است و در واقع برمي‌گردد به كسيكه باد در اختيار و تصرف او است كه آنهم كسي جز اللهأ نمي‌باشد. پس نهي، در اينجا تحريمي است و هر گونه فحش و ناسزاگوئي به باد، حرام مي‌باشد. البته اگر گفته شود: باد خيلي تند يا ويرانگر بود، فحش به حساب نمي‌آيد بلكه اينها اوصاف و حقايقي است كه باد به آنها موصوف بوده است. و از دعائي كه رسول الله ص، به ما، آموخت نتيجه مي‌گيريم كه باد كاملاً در تصرف خدا و به اختيار اوست و به هر سو كه بخواهد آنرا مي‌فرستد. [↑](#footnote-ref-205)
206. - از لوازم كمال پروردگار در ربوبيت و اسماء و صفات، اينست كه هيچ كاري بدون حكمت، انجام نمي‌دهد. و حكمت عبارت است از تنظيم اشياء و احوال بر حسب نتايج بسيار عالي. از اينرو بر بندگان واجب است كه گمانهاي خود را نسبت به پروردگارشان نيك بدارند. و بدانند كه هر كار، مطابق حكمت و عدل و رحمت كاملي صورت مي‌گيرد. و به هيچ وجه نسبت به خدا، گمان بد نداشته باشند. زيرا چنين گماني نسبت به خدا، نقص در كمال آن ذات كبريائي محسوب مي‌شود. كه يقيناً خداوند از چنين نواقصي مبرّا مي‌باشد. و چنين گماني نسبت به الله، منافي با توحيد و با كمال توحيد است. [↑](#footnote-ref-206)
207. - در اذهان مشركين، چنين وسوسه مي‌شد كه كارهاي خدا، از روي حساب و حقانيت انجام نمي‌گيرد بخاطر همين مي‌گفتند ﴿هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٖ﴾: و اين سخنشان نوعي اعتراض بر خدا و انكار حكمت و تقدير وي بود.

بسياري از مردم، خود را مسلمان قلمداد مي‌كنند، اما چون در مورد خدا و اسما و صفاتش، علم و آگاهي كافي ندارند و در مورد صبر و پاداش بزرگ آن، چيزي نمي‌دانند، به همان بد گمانيهاي جاهلي نسبت به خدا، دچار مي‌شوند.

پس مي‌طلبد كه انسان مسلمان، اسما و صفات الله را آموزش ببيند و قلبش را نسبت به خدا پاك بگرداند و بر او اعتماد داشته باشد كه خداوند حق است و كارهايش از روي حساب و حقيقت است. اين حسن ظن واعتقاد را بوقت مصيبت‌هاي بزرگ نيز، محفوظ داشته باشد. [↑](#footnote-ref-207)
208. - قدر، عبارت است از علم و آگاهي فراگير خدا، نسبت به مخلوقات و نوشته شدن آنها در لوح محفوظ و خواست و ارادة عمومي الله در پيدايش اشياء و ساخت شكل و هيئت متناسب با هر يك از آنها.

افعال بندگان نيز از مخلوقات خدا مي‌باشند چنانكه مي‌فرمايد: ﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ [الزمر: 62]. «خداوند آفريدگار همه چيز است».

و در جائي ديگر به صراحت فرموده است: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ [الصافات: ٩٦]. «با اينكه خداوند هم شما را آفريده و هم بتهايى كه مى‏سازيد». [↑](#footnote-ref-208)
209. - انكار نمودن تقدير الهي، گاهي كفر، محسوب مي‌شود و اين وقتي است كه شخص، علم فراگير الله و يا نوشتن مقادير را در لوح محفوظ انكار كند. و گاهي بدعت است و منافي با توحيد، و اين وقتي است كه اراده و مشيئت عمومي الله را انكار نمايد.

مفهوم سخن ابن عمر اين است كه پذيرش اعمال صالح، منوط است به اينكه شخص به تقدير الهي ايمان داشته باشد. بخاطر اينكه عمل نيك فقط از مسلمان پذيرفته مي‌شود وكسيكه تقدير را انكار بكند، مسلمان نيست. پس عمل او پذيرفته نمي‌شود حتي اگر به اندازه كوه احد، طلا انفاق نمايد. [↑](#footnote-ref-209)
210. - «خير و شر» نسبت به بندگان تبديل به خير و شر مي‌شوند.

اما نسبت به اينكه آفريدة الله مي‌باشند، در آنها شري وجود ندارد. زيرا افعال خدا از حكمت و مصلحت والاي وي سرچشمه مي‌گيرد و همه‌اش، خير است. [↑](#footnote-ref-210)
211. - زيرا كه تقدير اشياء بر اساس علم خدا، نوشته شده و تعيين گشته است. البته نبايد فراموش كرد كه از مقتضاي ايمان به تقدير اين است كه ايمان داشته باشي به اينكه خدا، تو را مختار آفريده و مجبور نكرده‌ است و تكاليف شرعي نيز وظيفة انسان آزاد و مختار است.

«أَوَّلُ مَاخَلَقَ اللَّهُ الْقَلَم». معني اين جمله، طبق قول راجح علما، يعني وقتي كه خدا قلم را آفريد. پس كلمة «اول» در اينجا بمعني «حين» يعني زمانه و وقت است. نه اينكه اولين مخلوق خدا، قلم است زيرا اولين مخلوق، عرش الهي مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-211)
212. -«مصور» به كسي مي‌گويند كه با دست شكل و صورتهائي مي‌سازد. و اين كار، دو نوع اشكال دارد: تنديسگر، كه با دست به نوعي تشابه با خالق مي‌زند و مانند او به آفرينش مي‌پردازد.

دوم اينكه، تصويرها و مجسمه‌ها وسيله‌اي براي شرك ورزيدن به خدا مي‌باشند. چنانكه بسياري از مشركين عهد سابق بوسيلة تصويرها و مجسمه‌ها شرك مي‌ورزيدند و بخاطر حساسيتي كه در دين مبين اسلام نسبت به شرك وجود دارد، طبعاً با تصوير و مجسمه، بعنوان ابزارهاي شرك، سازگاري نخواهد داشت. [↑](#footnote-ref-212)
213. - اما مفهوم حديث، عايشه چنين بود كه سخت‌ترين عذاب قيامت به كسي اختصاص دارد كه خود را همچون خدا، آفريننده مي‌داند. و چنين گماني كفر اكبر است. البته در صورتي كه داراي يكي از اين دو حالت باشد:

1ـ بتي بسازد با علم به اينكه مورد پرستش قرار خواهد گرفت.

2ـ و اينكه تصوير و مجسمه يا نقاشي‌اي بسازد و خيال بكند: از آنچه خدا آفريده، بهتر است.

حديث فوق را علما بر همين حمل كرده‌اند. البته تصويرسازي و مجسمه‌تراشي از گناهان كبيره مي‌باشند و كساني كه با اين چيزها سر و كار دارند، نفرين شده و به عذاب دردناك وعده داده شده‌اند. [↑](#footnote-ref-213)
214. - از حديث ابن عباس، بر مي‌آيد كه تصويرهاي حيوانات و انسانها ممنوع مي‌باشند. [↑](#footnote-ref-214)
215. - از مفهوم حديث علي، بر مي‌آيد كه علت اصلي حرمت تصوير و مجسمه‌سازي همان وسيلة شرك بودن آنست، چنانكه حكم آن با حكم قبرهاي مشرف كه وسيلة بارز شرك و گاهي محل شرك مي‌باشند، يكسان است. [↑](#footnote-ref-215)
216. - سوگند زياد با روح توحيد سازگاري ندارد. زيرا كسيكه توحيد در قلبش ريشه دوانيده باشد، اسم الله را بخاطر هر چيز كوچك و بزرگ بر زبان نمي‌آورد و سوگند نمي‌خورد. هرگز سوگند به دروغ نمي‌خورد گرچه يمين لغو يعني سوگند كه بدون قصد و اختيار بر زبان مي‌آيد، قابل مؤاخذه نيست، اما انسان مؤمن و موحد حتي از همين نوع سوگندها نيز پرهيز مي‌نمايد.

در حديثي ديگر، رسول الله ص فرمود: سوگند خوردن ممكن است، كالاي شما را بفروش برساند ولي سرانجام باعث نابودي آن مي‌گردد. [↑](#footnote-ref-216)
217. - و از ابن مسعود س روايت است كه رسول اللهص فرمود: «بهترين مردم، مردمان قرني هستند كه من در آن بسر مي‌برم و مردمان بعد از آن و مردمان بعد از آنها هستند. سپس ملتي مي‌آيد كه گواهي‌اش بر سوگندش و سوگندش بر گواهي‌اش، سبقت مي‌گيرد. ابراهيم مي‌گويد: وقتي كوچك بوديم ما را بخاطر گواهي دروغ و وفا نكردن به عهد، تنبيه مي‌كردند». [↑](#footnote-ref-217)
218. - ﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ﴾ در تفسير «عهد» گفته‌اند: در اينجا مراد سوگند مي‌باشد. و مراد از معاهده، عقد معاملاتي است كه بين مردم رد و بدل مي‌شود. يعني وفا كردن به چيزي كه در اثر عقود و سوگندها، مشخص شده واجب است. تا عظمت نام الله محفوظ بماند. زيرا معني سوگند خوردن به الله، يعني آن شخص، وفا بموجب آنرا، با نام خدا تأكيد نموده است. و عمل نكردن بمقتضاي آن، يعني عدم تعظيم نام الله و هتك حرمت آن. [↑](#footnote-ref-218)
219. - در حديث بريده س آمده كه رسول الله ص به اميران لشكر، سفارش مي‌كرد تا بر اساس عهد خدا و رسولش با دشمن مصالحه نكنند بلكه بر اساس عهد و ذمة خود با آنان مصالحه كنند. و اين درس بزرگ و مهمي است براي پيروان توحيد و خصوصاً كساني كه معروف به اهل توحيد مي‌باشند و به اين علم با ارزش، اهميت مي‌دهند، تا مبادا از زبانشان سخني بر آيد كه بيانگر عدم فراگيري توحيد و بي‌اهميتي نسبت به آن باشد. و بايد در عهد و پيمان و عقود طوري رفتار كرد كه نسبت به الله، فوق العاده تعظيم بشود. مبادا حرمت سوگند و همچنين حرمت عهد و پيماني كه بر اساس نام الله بسته مي‌شود از بين برود. كه اين كار ضربه‌اي به پيكر توحيد، محسوب مي‌شود. [↑](#footnote-ref-219)
220. - سوگند خوردن بجاي خدا، گاهي در اثر تكبر و غرور پيش مي‌آيد و شخص گمان مي‌كند بر خدا حقي دارد، و خداوند مجبور است مطابق سوگند او فيصله بكند و... چنين تفكري كاملاً خطا و مخالف با توحيد مي‌باشد. نوعي ديگر از اين گونه سوگندها آنست كه حديث پيامبر به آن اشاره دارد، چنانكه فرموده است: «برخي از بندگان خدا چنان‌اند كه اگر بر خدا سوگند ياد كنند، خداوند قسم آنان را اجابت مي‌كند و واقع مي‌شود (مانند اينكه بگويد: خدايا من به تو قسم مي‌خورم كه فلان امر واقع شود، خداوند قسم او را اجابت كرده و آن امر مواقع شود)».

و اين در صورتي است كه انسان، عاجزانه و نيازمندانه و با حسن ظن بر خدا، سوگند بخورد.

در حديثي كه در متن، بيان گرديد، آمده است: مردي عابد كه گمان مي‌كرد پس از چندين سال عبادت بجائي رسيده كه بايد در مورد بندگان خدا قضاوت بكند و گمان مي‌كرد هر چه بگويد، خدا مي پذيرد، در مورد مرد فاسقي، گفت: بخدا، كه خدا او را نمي‌بخشد. خداوند، از اين سخن كه مخالف با منش بندگي و توحيد بود، ناراضي شد و آن مرد فاسق را بخشيد و اعمال نيك مرد عابد را نابود گردانيد. كه اين بيانگر خطر بسيار بزرگ مخالفت با توحيد و با شعائر الله مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-220)
221. - نبايد خدا را واسطه بين خود و ديگران قرار داد به اين معني كه خدا سفارش او را نزد فلان مخلوق، بكند. اين كار با توحيد سازگاري ندارد.

«نستشفع بالله عليك» يعني به خدا متوسل مي‌شويم، كه شفاعت ما را نزد تو بكند تا براي ما دعا بكني. رسول الله ص فرمود: «سبحان الله» و چندين بار اينرا تكرار كرد. تا بزرگي و تقدس پروردگار را خاطر نشان سازد و هر نوع سوء ظن و نظري را كه بيانگر، نقص شأن خدا باشد، از اذهان بزدايد. شأن و منزلت الله، بالاتر از اين حرفهاست! الله كجا و مخلوق حقير و ناتوان كجا؟!. [↑](#footnote-ref-221)
222. - رسول الله ص با آنكه سيد فرزندان آدم است، چون پاسدار راستين توحيد بود، سعي داشت كه راه‌هاي شرك را مسدود بكند. و يكي از راه‌هائي كه به شرك مي‌انجامد، همين افراط و زياده‌روي در تجليل از انسانهاست، بنابراين فرمود: سيد، الله است.

علما، گفته‌اند كه، مخاطب قرار دادن كسي به عنوان «السيد» با الف و لام، مكروه است. زيرا معني استغراق را مي‌دهد يعني كسيكه داراي تمامي امتيازات سيد باشد. چنانكه آن دسته از مسلماناني كه در مورد اولياء الله، دچار شرك مي‌شوند، كلمة سيد را در مورد بسياري از بزرگان به كار مي‌برند. [↑](#footnote-ref-222)
223. - اينكه به رسول الله ص، گفتند: تو از ما افضل و اعظم هستي، گر چه واقعيت داشت، ولي چون رو در رو مي‌گفتند، رسول الله ص فرمود: «مواظب باشيد كه شيطان شما را فريب ندهد». بخاطر اينكه تجليل و تمجيد رو در رو، كساني را كه به حول و قوه‌ي الهي، اعتقاد ندارند، دچار كبر و غرور و خود پسندي مي‌گرداند. [↑](#footnote-ref-223)
224. - ختم اين كتاب توسط شيخ، با اين باب، كاري بسيار عظيم است. زيرا اگر واقعاً خواننده متوجه اوصاف باريتعالي بشود كه در اين باب بيان شده‌اند، چاره‌اي جز اينكه در مقابل عظمت پروردگار، سر تسليم، فرود آورد نخواهد داشت.

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ﴾ يعني: خدا را آنگونه كه شايستة عظمت ايشان است، عظيم نپنداشته‌اند. و گر نه كسي جز او را نمي‌پرستيدند. پس شايسته است كه در مورد الله بينديشيم؛ پروردگار غالب و با حكمتي كه داراي تمامي صفات جلال است. بالاي عرش است. در املاك وسيع خويش كه زمين ذره‌اي از آنهاست، امر و نهي مي‌كند. رحمتها و نعمتهايش را به هر كه بخواهد، مي‌بخشد و از هر كه بخواهد، بلا و مصيبت را برطرف مي‌سازد. او ولي نعمت همگان، و اهل فضل و بخشش است. ببين چه خالق عظيمي! آسمانها تحت فرمان و در تصرف او مي‌باشند، و فرشتگان بفرمان او و در عبادت او مشغول‌اند. اين خالق عظيم و پادشاه بزرگ، به بندة حقير و ناچيزي مثل تو، رو مي‌كند و تو را به عبادت خود فرا مي‌خواند! و تو را به رعايت تقوا و به پيروي خود مي‌خواند! كه اينها در واقع به خير و عزت و سربلندي خودت تمام مي‌شوند ـ اگر بداني و بر سر عقل بيايي ـ اگر واقعاً خدا را بشناسي و حقوق و صفاتش را بداني كه چگونه در ذات و صفات، داراي علوِّ مطلق است، خواهي ديد كه بي‌اختيار، در مقابلش سر تسليم فرود آورده، و از فرمايشاتش اطاعت مي‌كني. آنگاه بوسيلة آنچه دوست مي‌دارد، به او تقرب خواهي جست. و چون كلامش را تلاوت كني بگونه‌اي تلاوت خواهي كرد كه او مستقيماً با تو سخن مي‌گويد و امر و نهيت مي‌كند. آنگاه تجليل و تعظيم تو از خدا، غير از تجليل و تعظيم كنوني خواهد بود. از اينرو يكي از اسباب رسوخ ايمان در قلب و ايجاد عظمت باريتعالي، اين است كه بنده در ملكوت آسمانها و زمين به تفكر و تدبر بنشيند. چنانكه خدا نيز همين دستور را داده‌‌است. [↑](#footnote-ref-224)